

حکایت هشتم در نعل و عطا و جود و سعه^۱ پادشاه اسلام بر وجه مستعملین از سر معرفت ۱۸۷
 عوض آن برسد و الا^۱ چو برگیری از کوه^۲ بهی بجای^۳ سرانجام
 کوه اندر آید ریای^۴ اگر مارا و شبارا^۵ میل عال و مسحاوت و عظامت
 می باید که عدل و راستی کنیم چه خاصیت عدل آنست که چنانکه ما بنمایم
 که آن مال^۶ از کجا می آید و جزایه بر شود و چندانکه تخشیم^۷ حوازه^۸
 تهی نگردد چنین نیکو باشد که همیشه بر آن قادر باشیم و الا پادشاهی^۹ که
 روری قادر و روری عاجز و وقتی توانگر و گاهی درویش باشد بجه کار
 آید این معنی سمعت پادشاهان باشد^{۱۰} و اگر^{۱۱} چنان باشد همواره او را
 در شرم و اندوه سر^{۱۲} ناید مرد و حلاق از مواهبت او محروم ماند و از
 پادشاهی او مستغنی گردد ناید که ما این ضابطه نگاه داریم و چنان ساریم
 که هر چند که بیاید بنهیم^{۱۳} به آنکه مکتبی^{۱۴} بر سر هم میج و به^{۱۵} آنکه
 بیکبارگی تهی دست و مفلس گردیم اندک مایه ناید که همواره باشد چه خاصیت
 مال آنست که چون اندک مایه بود^{۱۶} در رود بر سر آن آید مانند صیباد که
 او را مرغی نمود که مردام همد تا مرغان هم از^{۱۷} جنس او بروی آید هیچ
 نتواند گرفت^{۱۸} B. fol 300 r. و چون مرغی مایه او باشد در سالی چندین
 هزار مرغ بواسطه آن بگیرد امرا و ارکان دولت این^{۱۹} سخن پادشاه^{۲۰} اسلام
 حاکم ملکه را^{۲۱} دعا و ثنا گفتند و جمله شاد گشتند و از آن تاریخ تا اکنون
 همواره برین موجب چنانکه آب^{۲۲} از چشمه جاری باشد از حرانه پادشاه اسلام
 رد و حامه رواست و هرگز در هیچ عهدی کسی^{۲۳} از پادشاهان متقدم این
 مقدار زر نقد و حامه که او بخشش فرمود و میفرماید نداده باشد^{۲۴} و
 هر آینه مردم این معجز را ملاحظت شمرند و گویند^{۲۵} پادشاهان متقدم را که
 دیده^{۲۶} و احوال حوائج ایشان^{۲۷} که میداند تا این قیاس توان کرد نیکوی
 مصدق این معانی^{۲۸} دفتر^{۲۹} اصل و حرج اموال متقدمانست که جمله در

— و دم L add ۳ — و W ms ۲ — والا W om ۱
 — هر چند شاید بنهیم L phve ۶ — وقتی L ۵ — حابه L ۴
 — تواند گرفت L ۹ — L om ۸ — کلبی P ۷
 — دولت قامت بی L, P ۱۰
 — کن L, P ۱۲ — حلد ملکه ot om فلان جان W ms ۱۱
 — پادشاهان متقدم این مقدار زر نقد و حامه را که دیده E ۱۴ — باشد E ۱۳
 — معنی W ۱۶ — شبیه L add ۱۵

دفترخانه^۱ نهاده و از آن این زمان^۲ موجود و از دفتر عدل تر گواهی درین
 قضیه کجا باشد که قطعا روی و دل بنید بهنگام مطالعه صندق و کذب این
 سخن^۳ محقق^۴ گردد حق تعالی^۵ این داد و دهش و اتمام و احسان را^۶
 ابد الدهر بایند و باقی دارد^۷ همه و حوده^۸ و والسلام^۹

حکایت

هفتم در اصلاح دین بت برستی و تخریب معابد ایشان و شکستن تلمت^{۱۰} اصنام^{۱۱}
 چون پادشاه اسلام عاران^{۱۲} حلد سلطانه^{۱۳} توفیق و هدایت یزدانی در
 دائره مسلمانان در^{۱۴} آمد چنانکه یاد کرده شد^{۱۵} فرمود تا تلمت اصنام را
 شکستند و متخانها و آتش کدهها و دیگر معابد که شرعاً وجود آن در بلاد
 اسلام حائز است^{۱۶} محله را حراب گردانیدند و اکثر جماعت تخشیمان بت پرست را
 مسلمان کردند و چون حق تعالی ایشانرا^{۱۷} توفیق نصیبیده بود ایمان درست
 نداشتند از راه ضرورت طاهر^{۱۸} مسلمانان^{۱۹} می نمودند و از ماصیه ایشان آثار
 کفر و صلات^{۲۰} ظاهر بود صد از مدتی پادشاه اسلام^{۲۱} حلد ملکه^{۲۲} باقی
 ایشانرا ادراک کرد و فرمود که از شما هر کس که میخواهد با بلاد^{۲۳} همد^{۲۴}
 و کشمیر و تبت و ولایت اصلی^{۲۵} حدود رود و آنرا که اینجا باشد مسافقی
 نکند^{۲۶} و آنچه در دلی و صمیر ایشانست بر آن^{۲۷} باشد و دین پاک
 اسلام را باقی خویش ملوث نکند^{۲۸} لیکن اگر بدام که آتش کدهها یا
 متخانها ساخته باشند ایشانرا بی سخا^{۲۹} علف شمشیر گردانم نصیبی بر قرار
 باقی میورند و بعضی باندیشه با محمود حدود مشغول شدند^{۳۰} و فرمود
 که بدر عن بت پرست^{۳۱} بود^{۳۲} و بر آن در گذشت و جهت حدود متخانها و

۱ L. W - دفترخانه ۲ L. add - بر ۳ L. - می

۴ L. - معلوم و محقق ۵ L. - احسان ۶ L. P. - باقی

۷ P. add - و لطفه ۸ W. om. - ۹ W. om. -

۱۰ S. W - اصنام را ۱۱ W. add - شان ۱۲ W. om. - حلد سلطانه

۱۳ L. P. W. om. - ۱۴ S. - سلطان ۱۵ W. insert - عاران

۱۶ W. om. - حلد ملکه ۱۷ L. P. - هندوستان

۱۸ L. W. - ولایات اصلی ۱۹ W. - نکند ۲۰ L. W. - مسافقی

۲۱ L. P. W. - گردانند ۲۲ P. om. - ۲۳ P. om. -

حکایات هفتم در احوال دین مت پرستی و تحریک معابد ایشان و شکستن تلمت اصنام ۱۸۹
 مصدنی ساخته و بر آن وقفی کرده بام آن جماعت و من آن سخاها را ۱
 حراب ۲۰ کردم شما آنجا روید و مقیم شده صدقه میخورید در آن فرصت
 خواتین و امرا عرضه داشتند که پدر تو مصدنی ساخته بود ۲۱ و صورت خود
 بر دیوارهای آن خانه ۲ کرده و این زمان چون خراسان رفت و ناران بر
 صورتهای پدر تو فرو آید ۳ و او مت پرست ۴ بود اگر آن موضع آبادان کند ۴
 موجب راحت روان پدر تو ۵ و یک نامی او کرده ۶ آرا پسندید و مسموع ۷
 داشت ۸ صد ار آن گفتند بر هیأت ۸ سرای سازید ۹ پسندید و گفت
 هر چند بیت من سرای باشد و در آنجا صورت کند ۹ چون معد و موضع
 مت پرستان بوده شاید اگر سرای می باید ساخت حاجی دیگر بسازد و این
 نوع حکایات و قضایا ۱۰ بسیار بود و شرح آن طولی دارد فی الجمله پنجشیرا ۱۱ گفت
 که مرا معلوم است که شمارا علمی بیست لیکن پادشاهان از ۱۲ سر تعصب
 باید که تمامت اصناف خلق رعیت ایشان باشد ۱۳ بدان سبب جمله را محاطت و
 تیمار داشت کسد و بهائمرا ۱۴ بر که هیچ ادراک و عقل ندارند پادشاهان
 و اهل اسلام و عموم مردم جهت مصالح و احتیاج غمخوارگی کسد و نگاه
 دارند ۱۵ از آن شما برین طریقست اما باید که سر موی از شما اثر ۱۶
 مت پرستی و تعصب و ناراستی ظاهر نگردد و الا شمارا عذاب شمشیر گردام
 v. fol 300 B درین وقت معدودی چند ۱۷ ازیشان که مانده اند ۱۸ در
 صد ار بیستند که ایشانرا محال آن باشد که ظاهر کسد که معتقدی ۱۹ یا ۲۰
 مدعی دارند ماسد اقوام مع ۲۱ و ملاحظه که درین ولایات از قدیم ناز هستند
 لیکن معتقدرا بهان و پوشیده دارند حتی تعالی ۲۲ این پادشاه اسلامرا پایند و
 مستدام داراد عتبه و لطفه ۲۳ و کرمه ۲۴

— فرد می آورد W ۲ — W om ۲ — — آن جاها W. ۱
 — ۱ — L, P om ۱ — باشد P, add L ۵ — گرداند P ۴
 — کند L, P ۹ — سرای P, آن L, ms ۸ — مجموع P ۷
 — که L, ms ۱۲ — W om ۱۱ — باشد L, P ۱۰
 — موی P ۱۵ — و L ۱۴ — که L, ms ۱۳
 — و کرمه P om ۱۷ — و لطفه W om ۱۶

حکایت

هشتم در دوستی پادشاه اسلام^۱ در حق حامدان رسول^۲ علیه السلام

۴ پادشاه اسلام^۳ حلد سلطانه^۴ دو بوت جمال حواحه کاشات علیه اصل الصلوات و اکل التحيات^۵ محوای دینه و يسابیر^۶ علیه الصلوات و السلام اورا عواغيد خوب مستطهر گردايد و میان ایشان محاوره بسیار رفته و امير المؤمنین علی و حسن^۷ و حسین علیهم السلام با نبي صلوات الله علیه بهم بوده اند و تعريف ایشان فرموده و گفته می باید که^۸ شما برادران ناشيد^۹ و فرمود تا پادشاه اسلام^۷ با ایشان معاينه کرده^۸ و از حائنین برادری قبول کرده اند و از آن وقت تا پادشاه اسلام را^۹ بپرسید و گشایش و توحها^{۱۰} دست^{۱۱} داد و از آن جمله معتزترین آن بود که این^{۱۲} حیرات و صغ و ترتیب عدل و سیاست در^{۱۳} عالم شائع گردايد و اورا توفیق حصول^{۱۴} يك نامی دست داد^{۱۵} و حورشتنرا ذخیره چندین دعاء خیر حلائق اندوخت^{۱۶} بر رگتار من سعادت و موهبتی چه تواند بود و از آن تاریخ باز دوستی او با اهل بیت سوت علیهم السلام زیادت شد و همواره^{۱۷} جهت میل الحاح مدها میسر مايد و مرارات^{۱۸} حاندا را زیارت کند و نذرها^{۱۹} پذیرد و فرزند و سادات را عزیز و محترم دارد^{۲۰} و صدقات^{۲۱} و اذارات در حق ایشان فرمايد و چون حافظه و مدارس و مساجد و دیگر ابواب السمت در هر موضعی می ساخت و اوقاف^{۲۲} معینی میسر مود و وظائف و مشاهرات هر طائفه در نظر آورد و فرمود که چگونه است که از آن فقها و متصوفه و دیگر^{۲۳} طوائف هست و از آن سادات بیست از آن علویان بیرون است و فرمود تا در تبریز و دیگر ولایات معلّم^{۲۴} در تمامت ممالک در بلاد معتبر چون اصفهان و

عليه الصلوة والسلام و اعزاز او ۲ L, P add - حلد ملكه L, P add
 - غزوان خان W add ۳ - صلي الله عليه وسلم W سادات را
 - اصل التحيات و اكل الصلوات P ۴ - حلد سلطانه W om ۵
 - يسابير L, P, W ۶ - حلد ملكه P add ۷
 - كرس P ۸ - قروح و گشایشها W فتح و قروح و گشایشها P ۹
 - اسلام و exhibit ۱۴ - ۱۳ P pro ۱۳ - هم L, P, W om ۱۲
 - داد P ۱۷ - كند W om ۱۶ - مرار S ۱۵ - مسلمانان كرامت شد

شیراز و بغداد و امثالها دار السیاده سازید تا عبادات آنجا فرو آید و جهت^{۱۶} مصالح ایشان وجهی که مصلحت دید بموجبی که وقف نامها بذكر آن ماطق است معین فرمود تا ایشان پیرار خیرات^{۱۷} او را بهره باشند و همواره در عنایت آورد و فرماید که من منکر هیچکس بیستم و زرگی صحابه معترفم لیکن چون رسول را^{۱۸} علیه الصلوٰۃ و السلام در جواب دیدم و بان فرزندان خود و من را در پی و دوستی داده هر آینه با اهل البیت دوستی^{۱۹} ریادت می وریم و الا معاذ الله که منکر صحابه شوم و فرمود تا جهت مشهد حسین علیه السلام بهری جاری^{۲۰} گردانید چنانکه شرح حال آن بیاید و همواره بت عابدان فرماید بی تعصب چه محمد الله و مه حکیم و کاملست^{۲۱} حق تعالی این پادشاه عادل کامل را^۱ سالهای با مناهی تعالیمان اررانی دارد^۲

حکایت

بهم در شجاعت پادشاه اسلام^۳ و ترتیب لشکر فرمودن در مصاف^۴ و مصارت نمودن او^۵ در جنگها

^۳ پادشاه اسلام بخلد ملکه^۶ از رمان طغولیت ناز مسرحد حراسان بوفه که صعب ترین شعورست و از قدیم العهد تا اکنون^۷ همواره لشکر بیگاه از آن حاس در می آید و هیچ سالی نبوده که يك دو بومت بچریك بر مایست نشست بدان واسطه^۸ مکرآت و مرآت نا^۷ یاعی مصافها داده و جنگهای سخت کرده و سیار^۸ رحمت و مشقات^۹ کشیده و بر دقائق آن کار رفوف تمام یافته و بعایت^{۱۰} 8 fol 301 z ماهر شده و چنان فوی دل شده^{۱۰} که در قصابی معظم قطعاً هراسار بگردد و ترده محاطر مبارکش راه بیاند و نا آسکه^{۱۱} داد که دشوارست و یاعی فوی حال مصارت و تحمید نماید و بگذارند که از آن اندیشه بر وی ظاهر شود و فرماید که از خوف^{۱۲} هیچ فائده حاصل

— انه ولی الایمانه ۲ L. P. add — عابدن کامل ۱ W om

— او ۴ W om — عارن حاس ۳ W om — بخلد ملکه ۳ L. P. add

— لشکر ۷ W om — بخلد ملکه ۶ W om — ۵ W om

— گفت ۱ W — و مشقات ۹ W om — مشقت ۹ A — بیاری ۸ W

نیاید نتیجه آن باشد که از تدبیر باز ماند^۱ و مند حال خصم شود و این معنی^۲ ملازمان حضرت در حراسان^۳ بارها مشاهده کرده اند و شرح آن طویلی دارد اما آنچه درین دیار اتفاق افتاد یکی قضیه او و یابدوست که اول چون^۴ رقی^۵ از حراسان بدو آمد و برایش زد مال لشکر اندک و مصارت نمود و بعد از آن جهت مصلحت مقرر گردیدند^۶ که بجلوت با چند نوکر همدیگر را بیند نگاه ملاقات از راه بازی مشتی عایت محکم بر پشت آورد چنانکه متألم^۷ شد و واقع گشت که بدو التفاتی ندارد و هر اس در خاطر او غامد و صد از آن تحیه ساحت و مال لشگری اندک بهنگام^۸ فرصت بر سر وی آمد و ویرا گرفت چاشمه^۹ هیچ^{۱۰} سرری و رحمتی ملک و لشکر برسد و امرائی که در زمان پدر^{۱۱} و عم او در آن وقت مهتج قته بودند بدست^{۱۲} آورد و هر چند حامیان معتد داشتند از سر قوت دل و رای^{۱۳} صواب^{۱۴} گرفت و شفاعت هیچ کدام التفات ناعوده جمله را از میان برداشت و ملک را با ساسانی فرمود دیگر^{۱۵} در آن قضیه که سوکای یانگی شد و ارسال^{۱۶} با لشگری^{۱۷} مرتب بار گشت و بر سر او می آمد و متواتر آن خبر می شنید و معلوم داشت که چون او رسد واسطه آنکه لشگری حاضر شود با او مقاومت توان نمود و قطعاً معطل نمی شد و هر^{۱۸} روز بر قاعده و عادات خویش^{۱۹} مشغول می شد و چون ارسال زدینک رسید لشگری را که حاضر بودند بر شیوه شکار^{۲۰} فرستاد و خویشتر حرکت نکرد^{۲۱} و هر کس را میر^{۲۲} از آن معنی وقوف نداد و بر قرار نموده و باری و حکایات هر گونه^{۲۳} مشغول می بود و اطمینان و مستجاب را میخواست و میفرمود که مسهل را^{۲۴} تناول خواهم فرمود احوال را ترتیب کنید^{۲۵} و روز اختیار کنید^{۲۶} و قطعاً مجال آن یانگی ظاهر^{۲۷} التفات می نمود^{۲۸} و ضمیر مبارکش بدان سبب چنان متورع

— گرداید W ۴ — P om ۳ — می P ۲ — باز ماند L ۱۰

— دل راه W ۸ — در دست W ۷ — چاشمه P ۶

— قاعده L ۱۱ — معنی L, P, W om ۱۰ — اوعول L add ۹

— P om ۱۳ — کرد P ۱۲ — بر قاعده مصلحت خویش P

— کند W ۱۵ — مسهل را P مسهل L ۱۴

— ظاهر W ۱۷ — فرمود S, P, W om, L ۱۶

— می نمود W ۱۸

حکایت بهم در شجاعت پادشاه اسلام و ترتیب لشکر مومنین در مصافحه و
مصارت مومنین او در جنگها

ود که شرح^{۱۷} توان داد و بواسطه آن محمد و مصارت حلی پیدا شد چه
آواره و بیامد و خلق را فرار مامند و اگر سر موی^{۱۸} تغییر درو ظاهر گشتی
تمامت^۱ امور مضطرب شدی شخصین چون هنوز اوائل حال بود و ملک و
لشکر بیکبارگی قرار^۲ نایافته و لشکرها^۲ بولقافهای پیشینه دیده و بر آن معنی
و غارت کردن حریص و موله شده و بر ایشان باز بجه^۳ می نمود آن قضیه
تایید کردگار عز و علا و یمن مصارت و محمد پادشاه اسلام^۳ حلد ملک
راست آمد و هیچ وجه^۴ چشم رخی رسید^۵ دیگر^۶ در قضیه جنگ
مصر و شام مردم پداشتند که چنانکه معتاد^۷ پادشاهان باشد^۸ در گوشه
بایستند چنانکه کس^۸ بداد و او را خلاف آن متهورانه در آمد و تمامت
لشکر را حویشتن یا سامیشی فرمود و در^۹ پیش لشکر ایستاد و چون شیر
مست^۹ متعاقب^{۱۰} حمله^{۱۱} میکرد^{۱۲} و اگر عناش می گرفتند قطعاً از جنگ
ناز^{۱۲} نمی ایستاد و با آنکه زدیکان مانع می شدند چند بوبت در میان یاغی
رفت و حوالان کرد و ایشارا^{۱۳} می فرماید و بعضی را می کشت و ناز می گشت
و ناگه لشکری بیز که زدیک بود^{۱۴} مهزوم شده و از آن^{۱۵} اطراف
بعضی از جنگ^{۱۴} حذر نداشتند و بعضی بجنگ رسیدند و دست چپ و
راست پادشاه اسلام حالی ماند و اوسفس^{۱۶} خویش ما بفری چند معدود
قرار با سلطان بهم را از خصم ایستاده و لشکریان بجهت آنکه صدمه اول را
قلب آمد^{۱۷} دور رفته و ایستاده^{۱۵} و هیچ حرکتی نمی کنند^{۱۶} و اندیشه
آنکه نگاه حمله^{۱۷} یعنی مدد^{۱۸} و ایشان دم دم حملههای سخت^{۱۹} میکردند
و پادشاه را سان شیر غران از بیرون تا نماز دیگر مصارت نمود و تنها رد
حملههای ایشان میکرد^{۱۹} و محسن تدبیر S fol 301 r^۱ و لطائف حیل ما

۱ W om — ۲ L — لشکریان

۳ W add — وحی E ۴ — حلد ملک at om عاران جان

۵ W — کسی L ۸ — علان L ۷ — بیوم L ۶ — رسد W ۵

۹ W p b v c — تبر مست در پیش لشکر ایستاد L ms ۱۰

۱۱ L — بود W ۱۳ — merit حکایت بهم L ۱۲ — حلهها L ۱۱

۱۴ P — رفتند و ایستادند P ۱۵ — و از اطراف آن جنگ P ۱۴

۱۶ W — هیچ مدد P ۱۸ — نمی کند W ۱۶ — om P ۱۷

۱۹ P — و تنها حلهها می کرد

چنان گروه انبوه مقاومت می نمود و عمارت میکرد کدام شیر دل این چنین قوت و قدرت داشته ^۱ باشد عاقبة الامر ^۱ لشکر دست چپ که ^۲ از دور ایستاده بودند و مستهز و مستعد آنکه بار گردند ^۳ چون آن حال ^۳ مشاهده کردند ^۴ روی بحماس یلغی آوردند و از دست راست بعضی ناز پس ایشان ^۵ در آمدند و یاشیان ^۶ خود ^۷ از مصارت پادشاه اسلام حلد ملکه ^۸ و محاربت او عاجز شده بودند ضرورت مهرم شدند و شکسته گشتند ^۹ و مانند این حکایات بسیارست جهت نمودار برین ^۹ مقدار اقتصار افتاد و همواره لشکر مصوربا تطمیع و ارشاد ^{۱۰} و صیحت فرماید و گوید هر کرا اجل رسد هر کجا باشد در خانه و راه و مصاف و شکارگاه باچار میرد ^{۱۱} پس چرا باید ترسید و خوف نیز از دشمن که برابر ایستاده باشد چون مرگت ضرورتست و باچار بهتر ^{۱۲} آنکه آدمی خون خود را بند چه ^{۱۲} خون نازده ^{۱۱} در بدن گسندیده گردد و هر تن ^{۱۲} تیغه نهدد و چنانکه ^{۱۳} گلغوبه ریت زبان خون آرایش مرد است ^{۱۳} و ام یک چنان کسان در جهان نماند و در عقبی مهشت رسد ^{۱۴} ^{۱۵} و هر آنکه ^{۱۵} در خانه میرد زن و چته او از رنجوری و رعایت نفس او مأول شود و در طر ایشان و دیگر عزیزان حوار ^{۱۶} و حقیر گردد و اگر در جنگ میرد ازین معانی مبرا باشد ^{۱۶} عزیزان جهت او با سو و بیار ^{۱۷} پادشاه وقت نارماندگان ^{۱۷} او را عزیز دارد و غمخوارگی نماید و مردانش را تربیت فرماید و کار ایشان بکوتر گردد و فرمود که چون ^{۱۸} لشکر عزیزی کند اگر تاحتی باشد باید که جهد کند تا حدر رود و اسپارا یازاق گردانیده در شب ^{۱۸} و روز چنان رود که مانگاه رسد تا نام افتادن یلغی و جمع شدن او کار خود ساخته ^{۱۸} سراجت نموده باشد و اگر ^{۱۹} هر سال روید می باید نمود تا در اوقات مختلفه ^{۱۹} روید و الا چون موسم معین باشد یلغی پیش از

۱ P om. — الامر — ۲ W om — ۳ W om — ۳-۴ —

۵ P — بعضی ارشاد — ۶ P یلغی — ۷ S, W خود را —

۸ P om — حلد ملکه — ۹ P, W نبر — ۱۰ W om —

۱۱ P — ناز پس — ۱۲ P تن —

۱۳-۱۴ — ۱۴ P om — و هیچ کس در جهان نخواهد ماند — ۱۳ P absent

سوران باشد — ۱۷ P — دیگر آن — ۱۶ P absent — آنکس — ۱۵ P

— مختلف — ۱۹ P — نند کار او ساخته — ۱۸ P

آن بساحتگی و ^{۱۸} تدارک مشغول شود و نیز جهد باید کرد ^۱ تا هر صوت
براهی دیگر رود تا یایی واقف باشد ^۲ و لیکن باید که ^۳ قلاووزان معتمد
و راه‌دان باشد و اگر لشکر زرنگ رود چندانکه آوازه بیشتر اندازد بهتر
باشد و در جنگ ^{۲۸} آهستگی باید نمود چه لشکر زرنگ تسجیل تواند رفت و
هر آیه یایی واقف شده باشد و تدبیر و ترتیب سار لشکر ^{۲۹} مشغول گشته
و منتظر تا برابر آید و ر بسیاری و کمی لشکر اعتماد نباید کرد ^۳ که رود
رود چه کار صورت توان دانست ^{۳۰} و چون تائی نماید و آوازه اندازد بکن
که یایی از آوازه هراسان گردد یا میان ایشان اضطراب و اختلاف ^۴ افتد یا ^۵
^{۳۱} از حائی دیگر یایی قصد ایشان کند یا آوازه حادث شود یا آرنی علی
و ن آروقی عاجز و لاغر شود و بگلاچین ^{۳۲} عریضت باید که لشکر تا آوازه تا
انداخته ^۶ از ریش احتیاط موصح آب و علف و شکار کرده باشد ^۸ و در
چین ^۹ جایها توقف می نماید و علاوه ^{۳۳} که جهت مواضع سحت معتد کرده
باشد نمود و همواره طسوس می فرستد تا بر احوال یایی واقف گردد و ^{۳۴} بعد
از وقوف هر چه اندیشد و کند ^{۱۰} بر نیاد باشد چه کاری و وقوف کردن
مشت در تاریکی ردن باشد و بعد از احتیاط ^{۳۵} تمام چنان باید ^{۱۱} که در
حنگ کردن و با کردن اختیار شمارا باشد ^{۳۶} یا بعد از چه اگر شما بی اختیار
باشید و بی توفیق ^{۳۷} تسجیل نمایند بسیار ^{۱۲} که ناگاه بیاهی رسید و موصح
ایستادن ندانند و با چارحنگ باید کرد و یایی را حای یکو بود و رجله ^{۳۸} اصل
الباب یاسامیشی لشکرست و نگذاشتن که هیچ لشکری بی اجارت حائی رود
چه نخره رفته و یایی بدان ^{۳۹} واسطه زمان ^{۱۳} می گیرد و چیره ^{۱۴} میشود و شرط
معظم تر آنکه قطعاً نگذارد ^{۱۵} که هر کس بدل خود ندیدهها و مواضع رود
و ^{۳۹} چبری ستاند و رد چه وقتی که بدان آموزد هرگز لشکر سپارو ارا
بار توان داشت و یاسامیشی میسر ^۳ B fol. 202 r شود و بدان واسطه در وقت

۱ W om — ۲ P — باید کرد ۳ P —

۴ W om — ۵ P — و — ۶ P —

۷ B, P — ۸ W — باشد — ۹ W — چان —

۱۰ P — ۱۱ P add — کرد — ۱۲ S om, W — بیاد —

۱۳ P add — ۱۴ P — دیگر — ۱۵ B, P, W — نگذارد —

حنگ نیز بی هنگام اولجای و غنیمت مشغول گردید و منع توان کرد و هر^۱ بدی که لشکرها را حادث شده اکثر بواسطه اولجای گرفتن بوده و حتی که^۱ کار تمام شود اولجای و غنیمت نگاه^۲ رود و جهت یاساق باید که روی دل ننگند و کشتن دریغ ندارند چه اگر^۳ دوسه کس را از یاساق دریغ دارند ده هزار^۴ و بیست هزار آدمی معوض آن تلف گردد^۵ و ملک نیز در مس آن رود و باید که از حال و مشقت از جاه مار همواره باندیشه^۶ بیک و با خدا تعالی مشغول باشد و خود را پاک دارد و کارهای بد نکند و بر این و ملک خویش^۷ مهربان^۸ باشند و کسی را^۹ روز رسانند تا حلق همتهای بیکو دریشان بدهند و دنا میار کنند تا مستجاب گردد^{۱۰} چه لشکر را هیچ کجیه بهتر^{۱۱} از دعای خیر^{۱۲} و همت نیک باشد^{۱۳} و باید که سخن بزرگ گویند و کبر و عجب بخود راه ندهند و یاقی را حقیر بشمرند^{۱۴} و اریز ترسد و خود را حقیر دانند^{۱۵} و خدای تعالی را بزرگ دانند^{۱۶} و از خدا ترسد تا اندیشه راست باشد و^{۱۷} کار ساجت گردد^{۱۸} و یقین داند که هر کس که سخن بزرگ میگوید و اندیشید حق^{۱۹} تعالی غیرت رد^{۲۰} چه زرگی خدای را سزاوارست^{۲۱} و او با خدای^{۲۲} برابری کرده باشد و هر که با خدای برابری کند خدای طرف^{۲۳} گیرد و مدد دیگران شده او را مالش دهد و این معنی^{۲۴} در قدرت حق^{۲۵} آسان^{۲۶} باشد و وجهی فهمد که خاطر هیچ بهادر عاقل کافی بدان راه یابد و همواره ارین شیوه^{۲۷} جماعت امرا و لشکریار را بند^{۲۸} داده و میدهد و بسیار^{۲۹} سخنان مار بک تر ارین فرموده باشد که در خاطر نموده و نیز اگر^{۳۰} در شرح آن شروع رود تطویل انجامد و چون مقصود ایراد نمودارست^{۳۱} این مقدار کافی باشد و روایت همگارا

— حوشق W خود P — ۲ P. — گردد P. — ۱ W. om —

— ۱ P. — باشد W — مشق P. W — ۴

— ۷ P add. — ۸ P. om. — ۷ — ۸ — بیست P. add.

— و او نیز ترسد و خود را حقیر نداند P. p. h. v. — ۹

— خدای P. — درست آید P. — ۱۱ P. — داند S. W. om. P. — ۱۰

— طرف W — ۱۵ — خدایراست W — ۱۴ — کرد P. — ۱۳

— بعضا P. W. — ۱۸ — W. om. — ۱۷ — عر اسه W add. — ۱۶

— نمودارست W — ۲۰ — بسیاری W — ۱۹

حکایت دهم در صحبت فرمودن پادشاه اسلام قضاة و مشایخ و زهاد و اهل علم و تقوی را ۱۹۷
 ۱۶ معلوم و محقق ۱ است حق ۲ تعالی این چهارمان سرور و مکههان را یا و
 لشکر را اند اذهر باقی و پاینده ۳ دارد ۴

حکایت

دوم در صحبت فرمودن پادشاه اسلام ۵ قضاة و مشایخ و زهاد و اهل علم ۶
 و تقوی را ۷

۸ هر وقت ۸ که طوائف مذکور مدگی حضرت رسیدند ایشانرا صاحب
 مفرقی فرمود لیکن در مجلسی که بزرگان و معتبران ۹ این اقوام در نورینتای
 بسدگی آمده بودند فرمود که شما لباس دعوی پوشیده اید ۹ و این قضیه معظم
 است و این دعوی با ۱۰ حلق می کسید ۱۰ با خدا میکسید ۱۱ و بکن که حلائق
 دعوی ۱۲ شمارا چند روزی که ر حقیقت آن واقف باشد ۱۳ مسلم دارند
 لیکن ۱۴ حدای تعالی ر ضمائر شما مطلع است و ناوی نیروی و تلیس در
 نگیرد و غیرت آورد و هم در دنیا مکافات و عجزات آن کسد ۱۴ و از آن
 ۱۵ غنی خود مقرر و معین است هر که لباس دعوی ۱۵ او تلیس باشد او را
 میان حلق رسوا گرداند و لباس و نام او باچیر ۱۶ شود ۱۶ و از حلق شرمسار
 شود ۱۷ و در نظر ایشان حقیر و حوار و همواره مصحک ۱۸ خواس و عوام
 باشد و آن ۱۹ که این لباس ۲۰ دعوی پوشیده اید ۲۰ و یکسرتنگ اید و
 خویشتر را از دیگران امتیازی مهاده و اندیشه تمکین ۲۱ و سروری و
 رعد ۲۲ و مستوری ندارد ۲۲ کس را بریشان اعتراضی نیست و اریشان توقع
 بردگانی ندارد که مناسب لباس ایشانست و آنچه ۲۳ گفتیم که شما لباس دعوی

۱ W. om — و محقق ۲ P insert — نسخه ۳ W om — و پاینده
 ۴ P add — مانی و آله الاملا W ab et add همه وجود و لطفه
 تقوی ۷ L — و درع ۶ P add — حله الله ملکه ۵ P add
 ۱۰ W — اید ۹ W — هرگی ۸ P — ر غیر مهرا W add
 — باشد ۱۳ W — کسد ۱۲ L add — کسد ۱۱ W
 — کرد ۱۷ W — کرد ۱۶ P — تقوی ۱۵ W — کسد ۱۴ L
 — با آنکه P آمان را ۱۹ E — مصحک ۱۸ B, L, P
 — ندارد L. ۲۲ — تمکین L. ۲۱ — پوشیده اید W. ۲۰

پوشیده اید معنی آنست که شما چون دیگر آدمیان اید و واسطه لباس اسمی معکم و شما^۱ افتاده و معنی چند خاص که در دیگران موجود نباشد در تحت این اسم است و شما آن اسم و معنی را بحد قبول^۲ کرده اید و متعهد و متکفل اداء حقوق گذشته و میگویند^۱ ما چنین ایم و چنین خواهیم کرد اکنون بیکویندیشید^۳ اگر^۲ از عهده این عهد و میثاق و دعوی که لارمه این لباس است بیرون می‌توانید آمد^۳ و بسختن خود می‌توانید رسید^۴ نجات^۵ یک و پسندیده باشد مرته^۶ شما نزد خالق و حلاق^۷ از دیگران برتر و بهتر و الاتیحه شریساری از خدا و خلق دهد^۶ و با اختیار^۷ B fol. 302 v. حویش^۷ نود آن^۸ رحمت و مشقت بر سر خود آورده باشید^۹ و نیز محقق داید^{۱۰} که حق تعالی مرا جهت آن پادشاهی داد^۸ و بر سر خلق گماشت تا تدبیر کار ایشان کنم و عدل و سويت میان ایشان نگاه دارم و بر من واجب گردانیده که حق گویم و حق کنم و بجز ما را مالش دهم بقدر نگاه و حکم خدا در اول چنان اقتضا^۹ کرد که از خواست از حواص زیادت باشد و ازین جهت که هاشم نگاهلا ما خود بستند پادشاهان میزاید که همچین بیشتر از خواست نگاه زرنگان و^{۱۰} آنکه مقدم اقوام باشد مقدم دارند و آرا دستور ساخته^{۱۱} با سایشی ملک کند^{۱۱} مدین واسطه من میز بیشتر^{۱۲} گناهان شما برسم و خطاب نا شما کنم و روی دل بگرم^{۱۳} و گمان میرید که غناس شما نظر کنم بلکه افعال^{۱۴} و اعمال تا^{۱۵} می‌باید که تمامت طریقه و سنت رسول علیه^{۱۶} و آله السلام پیش گیرید^{۱۷} و هر یک^{۱۸} آنچه وظیفه شماست نگاه دارید و دیگران را راه راست نماید و از مسدودت^{۱۹} و فضول بختبر ناشید^{۲۰} و هر چه در اصل شرح^{۲۱} باشد سبیل تاویل روا ندارید و صدق و صفا و ورزید و همت^{۲۲} و اندیشه بیکو گرداید^{۲۲} تا حمله عالم و ما بر مرکت آن محفوظ مایم

۱- ۳- ۴ P om — ۲ P om. — ۳ P v ۴ — ۴ P om — ۱ W. — میگویند
 ۵- این — ۶ L om, P — ۷ P om — ۸ L — آرد — ۹ L — خدا و خلق — ۱۰ W
 ۱۱- ۱۲ L om — ۱۳ P — که — ۱۴ W — داید — ۱۵ W — باشد — ۱۶ W
 ۱۷- اعمالشان — ۱۸ L — ۱۹ P — و روی دل بگرم — ۲۰ L om — ۲۱ W
 — السلام at om verba neque ul qd — ۲۲ W add
 — صدق — ۱۹ W — هر کس — ۱۸ P — گیرید — ۱۷ L
 — کنید — ۲۲ W — ۲۱ P om — اختیار کنید — ۲۰ W

حکایت نهم در صحیح فرمودن پادشاه اسلام خلافة و مشایخ و زهاد و اهل علم و تقوی را ۱۹۹
و باید که ^۱ تا یکدیگر تعصب نکنید و با دیگر اقوام ^{۱۱} نیز تعصبی ^۲ که خدا و
رسول فرموده نغزورده باشد موررید چه جهت بیک نامی خود ^۳ تعصب زیادا از
فرموده کردن و مکافی ^۴ و مشفق تر از خدا و رسول بر خلق بودن محض
بدنایی و بی کفایتی باشد ^۵ و اگر من چیزی خلاف شرع و عقل کم مرا
^۶ تبه و اعلام کسب و حقیقت دابید که سخن شما وقتی در من اثر کند و
مقبول و مسموع افتد که معنی شما با ^۷ دعوی موافق و مطابق باشد چه در
آن وقت سخن از سر صدق و صفا و قوت نفس گوید ^۸ و هر آینه موثر
آید و متابعت ^۹ راستی بواسطه سخن شما مرا و هم شما را موجب ثواب و نسا
باشد و علمای را از آن آسایش رسد و اگر به چنین بود سخن شما ^{۱۰} در من
اثر میکند و آتش غضب من بر شما افروخته گردد و بدان سبب مرا و شما را
و عموم ^{۱۱} حلائق را ریان رسد و دیگر حکایات ^{۱۲} و نکتههای دقیق درین
باب بسیارست که حوام گفت حلی بر سبیل کتی این مقدار گفته شد اگر
رد شما ^{۱۳} مستحسن افتد و قبول کنید مرا و شما را سود دارد و سخن من
پیش شما بیکو بود و دوستی من در دل شما مستحکم ^{۱۴} گردد و الا سخن من
شمارا سخت آید و عداوت من در دل شما حلی گیرد و اندرون من از دلهای
شما آگاه گردد ^{۱۵} و شما بیز رد من معصوم باشید و حلال دین و دنیا از
آن ^{۱۶} نادید آید امرور بر همین مقدار احتصار کسب و من بعد اگر ^{۱۷} توفیق
باشد حکایات ^{۱۸} معوی دقیق بگویم بدین موجب ^{۱۹} جماعت ^{۲۰} روگان و
مستران قصه و مشایخ و علمای ^{۲۱} که در مدگی حضرت ^{۲۲} حاضر شدند ^{۲۳}
پند داد و صحیح فرمود و تمامست از آن متعجب ماندید و متعجب شدند و
درگاه ^{۲۴} سلطنت پادرا دعاها و نماها ^{۲۵} گفتند و در اوقات دیگر مجالس
مختلف امثال این بصالح فرمود و سخنهای دقیق گفت که تعداد افراد آن ^{۲۶}
تطویل الحامد ^{۲۷} ایرد ^{۲۸} تعالی سایه دولت و معدلت این پادشاه اسلام که باوواع

۱ L. P. W om — باید که — ۲ W —
۳ L. om — ۴ — ۵ L. P گوید — ۶ P —
۷ W — ۸ B. W — ۹ L. om — ۱۰ —
۱۱ — ۱۲ L. — ۱۳ W. شده بود — ۱۴ L. —
۱۵ — که شروع در آن — ۱۶ P ph. v. — ۱۷ — کار —
۱۸ — ۱۹ W. — ۲۰ — ۲۱ — ۲۲ — ۲۳ — ۲۴ — ۲۵ — ۲۶ — ۲۷ — ۲۸ —

کلمات آراسته است! بد الشعر و سرطبقات اصناف^{۱۱} طالبان^{۱۲} مسوط داراد
آنه سمیع^{۱۳} عجیب

حکایت

یازدهم در مع فرمودن پادشاه اسلام^{۱۴} لشکریان^{۱۵} و غیرهم را در سخن^{۱۶} کفر
گفتن

^{۱۷} پادشاه اسلام حلد ملکه چون شنید که بعضی لشکریان و غیرهم وقتی
که بچنگ می‌رفتند و ایشارا فتعی دست میداد^{۱۸} لاف می‌زدند که ما چنین
کردیم^{۱۹} و واسطه فلان تدبیر کارهای محکم بیسر شد و فلان کسی بهادرها
کرد^{۲۰} و سعی^{۲۱} E. fol 308 r فلان کس^{۲۲} پانی شکسته شد و ازین شیوه
حوالت^{۲۳} کارها با کفایت و مردی و بهادری خود مست^{۲۴} ۱۱ میگردید و سخن
برگ میگفتند^{۲۵} و عجب می‌نمودند و گاهی ر عکس آن معنی^{۲۶} ۱۲ باسراد بار می‌گشتند
و میگفتند که^{۲۷} ۱۳ حکم خدا بود و الا سعی نمودیم و بجهت تمام کوشیدیم^{۲۸} و این
سخن در زبان خلق سیار شده بود و در تمام امور جروی بیسز مغول و
تاریک^{۲۹} همین محط سخن می‌راندند و بکرات^{۳۰} این حکایات^{۳۱} ۱۴ بسمع اشرف
میوست آرا پسندیده نداشت و غیرت آورد و فرمود که این سخنها محض
کفرست و اکثر^{۳۲} کارهای ما^{۳۳} ۱۵ لشکر و هموم مردم که^{۳۴} ۱۶ محمل می‌آید از
شومی چنین سخنان است می‌باید که هر یکوئی که نما و لشکر^{۳۵} و دیگر حلائق
می‌رسد آرا از رحمت و شفقت حق تعالی داند و هر بدی و نا امیددی که
رسد آرا تبحه گناهان^{۳۶} و بدیهای خود شناسد^{۳۷} ۱۲ و بهیچ وجه سخنی که

— حلد الله (نعالی) ملکه ۳ L, P add — قریب W insert ۲ — آندیان P, ۱

— که W insert ۶ — P om — حاجت لشکریان ۴ L, P

— که (ما L, W) حسین و جهنم کردیم ۷ L, P, W

— S om ۹ — و فلان کس جهاد کرد ۸ P ph.v

— S, I., W om ۱۱ — شیوها و حالتها ۱۰ P

— حکایت ۱۴ L, P — S om ۱۳ — این سعی ۱۲ S om, L

و این سخن ماصح کلام W insert ۱۷ — W om ۱۶ — P om ۱۵

— خداست که گفت ما اصابك من حسه من الله و ما اصابك من سوء من شک

حکایت بازهم در منع مروین پادشاه اسلام لشکران و غیرهها از سخن کفر گفتن ۲۰۱
 بموجب و کبر تعلق دارد نگوید و فرمود تا درین باب برلیغ بلیغ^۱ نوشتند
 و همه ممالک بمجموع مفلو^۲ و تاریک مرستادند^۳ که هر کسی که من بعد
 عوص سخنان یشین^۴ اعتقاد کند و گوید^۵ گناهگار باشد و در آن جهان^۶
 جای او دوزخ خواهد بود^۷ و باید^۸ که نیکوئی از فضل خدای بیند^۹ و
 ندی بواسطه افعال باسندیده^{۱۰} خویش و باید که هر آدمی که بر در^{۱۱}
 خاها رسد از آنچه داشته باشد^{۱۲} و معد باشد کم و بیش طعمای بخورد او
 دهد^{۱۳} و طریقه^{۱۴} مرورت یش گیرند و با همه مردم تواضع زندگانی کند^{۱۵}
 و بواسطه این حکم که فرمودیم کسانی که بخاهاهای مردم رسد^{۱۶} بحکم چیزی
 نخواهد و^{۱۷} پندارند که هر کسی لارم و واحست چیزی ایشان دادن آ
 آن معنی مرورت تعلق دارد برین^{۱۸} موجب برلیغ رواه فرمود و فرمود^{۱۹}
 تا در تمامت ممالک نفا کردید و رکلت آن در عموم احوال روزگار عمایون
^{۲۰} در رسید^{۲۱} بعون الله تعالی و در نژاید باشد همه و کره^{۲۲}

حکایت

دوازدهم در عمارت دوسری پادشاه اسلام حلد ملکه^{۱۶} و تحریض^{۱۷} مروین
 مردم را بر آن کار^{۱۸}

^{۱۹} یش اربن پادشاهان مفلو و بعضی از^{۲۰} آنا و اجداد پادشاه اسلام^{۲۱}
 حلد سلطانه^{۲۲} هوس عمارات داشته اند و در آن شروع^{۲۳} کرده لیکن کمتر
 با تمام رساییده^{۲۴} چنانکه مشاهده رفته و هر کجا نیادی نهادند صالح^{۲۵} اموال

۱ P. om. — ۲ W ترک — ۳ S, P مرستاد

۴ P Inc insert — ۵ W در عیبی — ۶ P Inc insert حوش

۷ S, L, P om — ۸ B, L, P باید — ۹ P insert که نگوید که

۱۰ L, P, W در — ۱۱ L, P داشته باشد

۱۲ L, P, W ph.v.s مردم تواضع و — ۱۳ L, P دهد

۱۴ W om — ۱۵ exhibit — ۱۶ L, P pro ۱۱ — ۱۷ W om مروی کند

— و کره^{۱۸} W om — ان شاه ال (که روز روز در تراید باشد و اسلام

— تحریض و تحریض^{۱۹} W ph.v.s — پادشاه دین یناه

۲۰ L add. — ۲۱ P, W om — ۲۲ W om

— نور الله مرقند W exhibit حلد الله . — ۲۳ P — عاران جان

۲۴ L, P رسیده — ۲۵ L, P صالحی

بر آن صرف شد^{۱۷} و از ولایات و جوه تا بقصر^۱ و چهاربای و آلات^۲ و مزدور می آوردند و خلافت را زحمت^۳ می رسید و اکثر تلف می شد و کسانی^۴ که بر سر آن^۵ می بودند اللیلۃ حطی میگفتند و مال از میانه می رفت و ریادت عمارتی میسر می شد و آن نیز که کردند^۶ بر میاد بود و مانند رمان خراب گشت پادشاه اسلام^۷ در کار عمارت ضبط و ترتیب^۸ بر وجهی فرمود که بهتر از آن ممکن^۹ نیست هر کجا حواصی متعدد مستطهر صاحب ناموس هست^{۱۰} برگریده بر سر هر عمارتی نصب گردانیده^{۱۱} و جوه بتحول^{۱۲} او کرده و حواصیگان معتبر و نویسندگان درست قلم و معاران مهندس را نصب فرموده و تمامت آلات را بصرفه تمام^{۱۳} قیمت و اجرت بکار بردن آن مقدار آلات معین گردانیده تا اگر آجزاً تقصیر نمایند قصاص و ریان^{۱۴} ایشان نماند^{۱۵} گردد و بهر وقت معتمدان و مقومان آلات بکار رده را در کار می شمارد^{۱۶} و بدان موجب از هر صاحب جمعی محسوب^{۱۷} می دارند و چنان مصوب است که اگر تا صد سال دیگر خواهند که آرا استیفا و اعتبار کند محاسبه بشکلیچیان را با آلات^{۱۸} که بکار رده اند مقابله کند^{۱۹} فی الحال حق ارباط و واضح گردد و قطعا در آن ریز و بالای^{۲۰} باشد و هرگز هیچ^{۲۱} اتفاق در کار آن حواصیگان و معامران بحال طعن^{۲۲} نیابد^{۲۳} و بر سر هر کاری^{۲۴} امیان منصوب اند تا نگذارند که^{۲۵} آلتهای بد بکار رود یا از گنج و ساروج چیزی گم کند و حاک^{۲۶} در آن آمیزد و این ضبط و احتیاط در عهد ایشاست H. fol. 308 v. دیگر آنکه تمامت آلات چوب و آهن را قیمت معین بمقاطعه داده اند چنانکه جمله انواع آن معین و مقررت^{۲۷} و^{۲۸} بهر شهر و ولایت^{۲۹} عمارت^{۳۰} میسر نماید^{۳۱} و امهار^{۳۲} و

— رحمت ۲ P — آت ۲ S — ولایات add ۱ P
 — فرنی ۶ W — خلد سلطاه add. L. P. — بر آن سر W.
 — ریادت ۹ L. P. — کرده W. — که بود W. — که هست ۷ S.
 — آلات بر کار کرده در کار می شمارند T = P. S. W. ۱۰
 — طعی ۱۳ P — ریز بالای ۱۲ P — کت ۱۱ P
 — ۱۶-۱۷ W om ۱۶ W — که ۱۶ W month ۱۵ W — نیابد ۱۴ W
 — می نماید ۱۹ L — عمارت ۱۸ L. W — ولایات ۱۷ L. P.
 — آنها ۲۰ L. P.

که بریزها بیرون می آورد و طاری میگرداند و از آن جمله آنچه معظم ترست و
 در آن صوری تمام بهری بعایت^۱ بزرگست که در ولایت حله طاری فرموده و
 نامش بهر عارایی اعلی بهاده و آن آبدا مشهد مقنس^۲ امیر المؤمنین حسین^۳
 علیه السلام^۴ رده و تمامت همراهی^۵ دشت کربلا که میانان^۶ فی آب
 بود و در مشهد جهت حوریدن آب شیرین^۷ زلال فرات روانه گرداید
 چنانچه این زمان تمامت حوالی مشهد^۸ مزروع است و ناغات و بساتین را
 سیاد بهاده اند^۹ و کشتیها که از بغداد و دیگر شهرها بر کنار فرات و دجله
 اند مشهد می تواند رفت و قریب صد هزار تمار حاصل آست^{۱۰} و حیوانات و
 انواع حشر در آنجا بهتر از در^{۱۱} تمامت اعمال بغداد می آید و سادات که مقیم
 مشهد اند بدان^{۱۲} واسطه^{۱۳} عظیم مرغه الحمال^{۱۴} شده اند و چون ایشان
 مردم درویش بودند و جمعی آسوه و نهایت محتاج^{۱۵} تمامت را غله ادرار فرموده
 و سال سال^{۱۶} ایشان می رسد^{۱۷} و در حدود مشهد سیدی ابو الوفا^{۱۸} رحمة
 الله علیه که^{۱۹} همچین میانان^{۲۰} فی آب بود و در مشهد آب شیرین^{۲۱} جهت
 حوریدن^{۲۲} سالی پادشاه اسلام^{۲۳} خالد ملکه در آن صحرا بشکار رفت و برای^{۲۴}
 چهارپایان^{۲۵} آب یافتند و^{۲۶} حرگوران و آهوان عظیم لاغر و ضعیف بودند
 از جهت فی آبی و بی علفی فرمود تا از فرات بهری آنجا برسد تا^{۲۷} در^{۲۸} مشهد
 آب و زراعت مایید آید و هم حیوانات صحرائی میسایید و بر چو در آن^{۲۹}
 میانان روند چهارپایان^{۳۰} از فی آبی رحمت^{۳۱} رسد^{۳۲} و علف از^{۳۳} حور
 که باشد مانند زمانی بهری معظم آنجا رد^{۳۴} و نام آن بهر فاران سفلی

دوسی الله علیه و علیهم السلام P ۲ — من علی P, W add
 و — L, W insert at صحرا W ۳ — علیهما السلام W
 — گشته L, P ۴ — میانان L, P ۵
 — آلدان و (معور ل) at L, P me تمامت مشهد و حوالی L, ۶
 — T - L, P - بواسطه آن S ۷ — مدین W ۸ — L, P om ۹
 — نام L add ۱۰ — رسانید L ۱۱ — و نهایت محتاج P om ۱۲
 — میانان L, P, W ۱۳ — جهت L, P, W add ۱۴
 — میانان L, P, W ۱۵ — خود W add ۱۶
 — رسد L ۱۷ — و P. ۱۸ — رحمت W ۱۹

نهاده^۱ و بعد از آن از جانب مغربی^۲ شهری دیگر بساحت آن پیمان روان
گردانید و بلم آن بهر غازانی^۳ کرد و از^۴ آب و زمین چند فدان^۵ وقف
آن^۶ مشهد^۷ فرمود و بانی از تمامت^۸ مواضع که آرا^۹ عمارت و استخراج
کرده بود با خود خرید و جمله وقف ابواب البر^{۱۰} که در تبریز^{۱۱} ساخته
است کرد و این زمان در مشهد سیدی ابو الوفا نیاده باغات و ساین کرده
اند و آب شیرین و انواع خضر که هرگز^{۱۲} نداشته پیدا شده و چون آن
مشهد از آبادانی دور افتاده بود و مجاوران را از انحراب یاهی رحمت می رسید
فرمود^{۱۳} تا آرا^{۱۴} یارویی ساختند در ممالک شهری و در آن حاحام و عمارات
نو ساخته اند و حق قریب شهری^{۱۵} شود و عمارات فی اندازه در اکثر
^{۱۶} ولایات ساخته و می سازد و امهار^{۱۷} و کهریزها جاری می گرداند و اگر
در تحصیل آن شریع رود بطویل الحجامد و آنچه^{۱۸} فرموده تا بموجب حکم
یرلیع شرطنامه شرکت و کلای دیوان خالصات احیا و عمارت کند آرا^{۱۹}
بهایت^{۲۰} بست و در^{۲۱} عهد ساریک او بواسطه عدل شاملش هزاران هزار
آدمی مشارکت ایشان تجارت مشغولند و آنچه جهت خود میکنند^{۲۲} صد چندان
باشد^{۲۳} و هر جا و ما^{۲۴} که پیش ازین بسد دیار بود این زمان بهر
دینارست و پیش ازین سد جماعتی که این^{۲۵} زمان عمارت میکند خرافی
می کردند و عمارتی که این زمان در ممالک میکنند بعد از عهد^{۲۶} اکاسره در
عهد هیچ پادشاهی^{۲۷} نکرده اند و شعب اگر در رورگار اکاسره میر این
مقدار خلق تجارت مشغول بوده باشد^{۲۸} چه در آن وقت هر چند^{۲۹} ممالک^{۳۰}
محصور تمام^{۳۱} بود لیکن آرا^{۳۲} بسالهای بسیار^{۳۳} عمارت کرده بودند و میر چون
در آن وقت مامد این خرابی موده^{۳۴} تکدام عمارت مشغول بودند^{۳۵} و
شهر تبریز که این زمان دار الملک^{۳۶} است یارویی مختصر داشت و آن نیز

— آن P insert ۳ — رای L. W ۲ — بهادند L ۱
— آن P insert ۶ — چندان L. P om. ۵ — آهارا W. ۱۱ — حویها W. ۱۰ — شده است P. ۹ — که P. ۸
— یاهی W. ۱۴ — باشد W. ۱۳ — بهائی L. P. ۱۲
— تمامت P. om. ۱۸ — شده باشد L. ۱۶
— گشندی W. ۲۱ — درار W. ۲۰ — اما آهارا W. ۱۹
— دار السلطه W. ۲۲

حکایت دوازدهم در عمارتدوستی پادشاه اسلام خلفه ملکه و تخریب
فرمودن مردم را بر آن کار

مدرس^۱ گشته و بیرون شهر خانهها و عمارات سیارست فرمود که چگونه
شاید که شهری چندین هزار آدمی آنها ساکن^۲ اند و دار الملک است آنرا
باروی نسازد اشارت کرد تا احتیاط کند که کجا و چگونه می توان ساخت
چون باغات و بساطین بعمارت^۳ شهر متصل است ضرورت بارو در میان
املاک معمور مردم می افتاد^۴ و نیز تخریب کردند که چون در تبریز شریب
E. fol 304 r.^۵ و مقیم فی انداره اکثر متمول ساکن اند نارووا قسمت کند
تا هر طائفه پاره یوحوه حوش سارید عدت دو سه سال پادشاه^۶ اسلام
خلفه^۷ ملکه^۸ از آنجا که همت بلد و کمال مرحمت و شفقت اوست فرمود که
چگونه شاید که بواسطه خیری که^۹ فرمائیم اکثر عمارت^{۱۰} مردم حراب گردد
و متضرر شوند در وقتی که شهر تبریز را بیاد می نهادند چه گمان بردند که
حال آن^{۱۱} عجبائی رسد که چندین هزار خانه^{۱۲} بیرون بارو بسازند و درین
اندک زمان که مشاهده کرده شد این همه خلق زیادت^{۱۳} گفتند و این عمارات
بیرونی ساختند اگر برین قبایس کثرت پیدا شود^{۱۴} امیدست که خلق این
شهر عظیم سیار گردد^{۱۵} همت بلند می باید داشت و این نارووا چنان کشیدن^{۱۶}
که تمام باغات مردم با خانهها بهم داخل محوط افتد تا باغات^{۱۷} حراب نباید
گردد^{۱۸} و تمامت را قیمت زیادت شود و مارا ثواب باشد و نیز ممکن^{۱۹} که
یعنی توفیق الهی سرور ایام^{۲۰} چندان جمعیت و ازدحام ناید آید که تمام این
محوط را^{۲۱} خانهها سازند و بهم پیوندند^{۲۲} و حظیگاه^{۲۳} بر مردم باشد^{۲۴} چه
عزیزست^{۲۵} که بعضی شهرها که خدای تعالی آنرا دولتی مینهد و آبادان میشود
بواسطه کثرت حای بر مردم تنگ می گردد^{۲۶} و دو سه طبقه عمارت بر هم
می بندد^{۲۷} و کوچها تنگ و دیوار^{۲۸} بلند میشود و هوا^{۲۹} متعفن بدان
صفت^{۳۰} و با طاهر می گردد و رنجوریهای متنوع ناید می آید و دیگر بار حراب

۱ W. — ۲ E. — ۳ P. — ۴ L. — ۵ W. — ۶ W. — ۷ W. — ۸ W. — ۹ W. — ۱۰ W. — ۱۱ W. — ۱۲ W. — ۱۳ W. — ۱۴ W. — ۱۵ W. — ۱۶ W. — ۱۷ W. — ۱۸ W. — ۱۹ W. — ۲۰ W. — ۲۱ W. — ۲۲ W. — ۲۳ W. — ۲۴ W. — ۲۵ W. — ۲۶ W. — ۲۷ W. — ۲۸ W. — ۲۹ W. — ۳۰ W.

۱ W. — ۲ L. — ۳ P. — ۴ L. — ۵ W. — ۶ W. — ۷ W. — ۸ W. — ۹ W. — ۱۰ W. — ۱۱ W. — ۱۲ W. — ۱۳ W. — ۱۴ W. — ۱۵ W. — ۱۶ W. — ۱۷ W. — ۱۸ W. — ۱۹ W. — ۲۰ W. — ۲۱ W. — ۲۲ W. — ۲۳ W. — ۲۴ W. — ۲۵ W. — ۲۶ W. — ۲۷ W. — ۲۸ W. — ۲۹ W. — ۳۰ W.

۱ W. — ۲ L. — ۳ P. — ۴ L. — ۵ W. — ۶ W. — ۷ W. — ۸ W. — ۹ W. — ۱۰ W. — ۱۱ W. — ۱۲ W. — ۱۳ W. — ۱۴ W. — ۱۵ W. — ۱۶ W. — ۱۷ W. — ۱۸ W. — ۱۹ W. — ۲۰ W. — ۲۱ W. — ۲۲ W. — ۲۳ W. — ۲۴ W. — ۲۵ W. — ۲۶ W. — ۲۷ W. — ۲۸ W. — ۲۹ W. — ۳۰ W.

۱ W. — ۲ L. — ۳ P. — ۴ L. — ۵ W. — ۶ W. — ۷ W. — ۸ W. — ۹ W. — ۱۰ W. — ۱۱ W. — ۱۲ W. — ۱۳ W. — ۱۴ W. — ۱۵ W. — ۱۶ W. — ۱۷ W. — ۱۸ W. — ۱۹ W. — ۲۰ W. — ۲۱ W. — ۲۲ W. — ۲۳ W. — ۲۴ W. — ۲۵ W. — ۲۶ W. — ۲۷ W. — ۲۸ W. — ۲۹ W. — ۳۰ W.

T. — L. — W. —

۱ W. — ۲ L. — ۳ P. — ۴ L. — ۵ W. — ۶ W. — ۷ W. — ۸ W. — ۹ W. — ۱۰ W. — ۱۱ W. — ۱۲ W. — ۱۳ W. — ۱۴ W. — ۱۵ W. — ۱۶ W. — ۱۷ W. — ۱۸ W. — ۱۹ W. — ۲۰ W. — ۲۱ W. — ۲۲ W. — ۲۳ W. — ۲۴ W. — ۲۵ W. — ۲۶ W. — ۲۷ W. — ۲۸ W. — ۲۹ W. — ۳۰ W.

میشود مانند شهر خوارزم بنابراین معنی فرمود تا ^{۱۸} بارو^۱ بیرون باغات بگردایند و در آنچه گفته بودید ^۲ که مردم که سکن شهرید و حوض بدهند فرمود که هر چند فائده ^۳ این بارو^۲ ساختن بایشان راجع است ^۴ لیکن رعایا و عوام کویه نظر باشند و عواقب امور و مآل حال ^۵ را ادراک نتوانند کرد ^۶ حالی ^۶ و حوض دادن بریشان سخت آید این کار حیرت مال ار خاصه خود ^۷ بدیهیم و سایریم ^۸ تا ثواب و نیک نامی ^۹ ما را ^{۱۰} ^{۱۰} مذخر ماند و رعایا و خلایق بیاسایند و بعلت این مطالبه کسی بایشان تعلق ندارد درین ^{۱۱} موجب حکم فرمود و مدت ^{۱۲} دو سال است تا آثار آن ^{۱۲} عمارت کرده اند و درین سال آن شاه الله مهره تمام شود ^{۱۳} و شهری دیگر و رنگتر از عموطه ^{۱۴} ندریز قدیم در موضع ^{۱۵} شب و ششم نیز گوید ^{۱۵} که ابواب البر ساخته با فرموده چنانکه ابواب البر ^{۱۶} و اکثر باغات آن محیط است و آرا ^{۱۷} کارایه نام نهاده و فرمود ^{۱۷} که بخار که ^{۱۸} از روم و افریج رسد مار آلتجا گشاید لیکن تمامی آلتجا و از ^{۱۹} آن شهر ندریز یکی ^{۲۰} باشد تا منارعت بیفتد و فرمود تا هر دروازه ^{۲۰} از دروازه های تو ^{۲۱} تبریز داخل شهر متصل دروازه کاروان سرائی بزرگ ^{۲۲} و چهار بازار و حمام ساخته آید و جهت کلزنها و موضع چهاربایان تا تمامت بخار که از اطراف رسد هر قوم از آن دروازه ^{۲۲} که بدان صوب منسوب باشد در آید و در آن کاروان سرائی رول کند و تمامی قناتات ایشانرا صیقل کند ^{۲۳} و حمام در آمده در شهر روند ^{۲۴} و مواضع خویش معین گردانیده اگر خواهند صل کند و همچنین چون بخار از تبریز اطراف روند ^{۲۵} آلتجا در آید تا تمامی احتیاط باریها کند و از آلتجا روانه گردید ^{۲۶} و از هر نوع عمارات ^{۲۶} بسیار

— ایشاراست ۱ P — ۲ S om — بود ۲ W — باروی ۱ P

— ۷ S om — حالا ۶ P — حلال ۵ W

— نام نیک ۹ W — ما از مال خاصه سایریم ۸ L, P, W

— ۱۷ W om — مدتی ۱۱ L, P, W — باشد و ۱۰ W ma

— و ششم نیز گوید ۱۵ L, P om — عموطه ۱۴ S. W — گردید ۱۲ W

— ۱۸ L om — و فرمود ۱۷ L om — (بر) ابواب البر ۱۶ P

— ۲۱ W. om — — ۲۲ — ۲۰ — ۲۰ L om — ۲۰ W. om

— ۲۳ L, P — کند ۲۳ L, P — ۲۴ T ۲۴ — ۲۵ = L, S, P, W. lae —

— گرداند ۲۶ L

در ممالک فرموده و میفرماید^۱ دیگر حکم فرموده تا از همه ممالک انواع
 درختان میوه‌دار و ریاحین و حبوبات^۲ که در تبریز بود و مهرگز در آنجا
 کس مدینه بهال و شام آن بیوند کردند^۳ و بذور آن بیاورندند^۴ و ترتیب
 آن مشغول^۵ شدید و این زمان مجموع آنها در تبریز بادید آمده روز بروز
 درمی‌رسد و ریادت از آنکه در شرح گنجید و حلائق بدان^۶ مستمع اند
 و دعای^۷ دولت قاهره ثناها الله تعالی میگویند و تمامت ولایات بعید از ممالک
 همد و خنای و غیره ایلچیان^۸ فرستاده تا نعم چیزهایی که^۹ مخصوص بآن
 ولایات^{۱۰} بیارند حق تعالی او را^{۱۱} از عمر^{۱۲} و سلطنت تمتع دهد^{۱۳}

حکایت سیزدهم

در ابواب الممّ که پادشاه اسلام^{۱۱} در تبریز و همدان و دیگر ولایات انشا و
 احداث فرموده و موقوفات و ترشهای ایشان^{۱۲} و خیراتی که بدر کرده^{۱۳}
 B. fol. 304 v^{۱۴} پادشاهان مغول را از اوروغ چینگیزخان رسم و عادات^{۱۵}
 ایشان تا اکنون^{۱۶} چنان بوده که مدفن ایشان در موضعی^{۱۷} باشد نامعلوم از
 آبادانی و عمارت دور چنانچه هیچ آفریده بر آن مطلع نبود^{۱۸} و حوالی آرا
 غروق^{۱۹} کرده تضمندان بسیارند^{۲۰} تا هیچ کس را بدان نزدیک نگذارند و
 پادشاه^{۲۱} چون مسلمان شد و آیین دین را بیوق رساید فرمود که هر چند^{۲۲} رسم
 پدران ما ایست^{۲۳} و نیز اگر مسلمان نخواهد که مدفن او معین بود در
 دین داری^{۲۴} حلی نیست لیکن در آن فائمه بیست و چون مسلمان شده ایم

۱ L om - آن بیوند کردند ۲ L om - و می‌فرمود ۳ P phvo - شام آن بیاید گردانیده از دور بیارود ۴ L om - ولایت W ولایت ۵ L om - کاشته و ۶ L om - ایلچیان ۷ W om - دولت W om - در تنهای همت سرسازد حرمة السی و اهل بته الطاهرین ۸ L, P add - والسلام ot add جمع گردانید W
 ۹ L, P, W add - عاران جان W add خالد ملکه ۱۰ L, P add - که بدر کرده L om بو خیراتی که بدر کرده ۱۱ I - P, W, B om - ایشان تا اکنون P om - از عهد او تا ۱۲ L add - سلام خلد الله ملکه ۱۳ P add - تورون W ۱۴ W add - بیست L, P, W - خالد ملکه L add

باید که شمار ما نیز^۱ بر طریقهٔ اسلامیان باشد خصوصاً چون رسوم اسلامی بسیار بهتر^۲ از آن عادات^۱ است و در اوایل^۲ حال در حراسان بزیارت مشهد^۳ مقدس^۳ طوس علی ساکنه^۴ السلم و تربت سلطان بایرید و^۵ ابو الحسن حرقانی و شیخ ابوسعید ابو الخیر^{۱۰} و دیگر اولیاء آنجا رُوح الله رسهم^{۱۱} رفته بود و ترتهاه^{۱۲} آن قناع و احوال^{۱۳} مجاوران آن مشاهده کرده و بعد از آن^{۱۴} چون مسلمان شد^{۱۵} زیارت مشهد مقدس^{۱۶} ۶^{۱۷} امیر المؤمنین علی^{۱۸} علیه السلم^{۱۹} و دیگر^{۲۰} مشاهد و مرار^{۲۱} اولیای بنده^{۲۲} قدس^{۲۳} الله ارواحهم در یافت^{۲۴} و روزی فرمود که کسی^{۲۵} که^{۲۶} برین وجه مرده باشد^{۲۷} مشهد و مرار او برین^{۲۸} گونه بود او را چگونه از^{۲۹} ۱۱ مردگان توان شمرد این مردن بهتر از زندگانی دیگر است و هر چند ما را مرتبه صلحا بیست لیکن از راه تشنه^{۳۰} ۱۲^{۳۱} نایشان انواب البری ساختن که جای آخرت ما باشد و بدان واسطه حیری و صدقه جاری کرده تا بركات آن رحمت خدای تعالی دستگیری^{۳۲} نماید و ثوابی دائمی متذخر گردد و معایت بیکو بود و درین وقت که حقی تعالی قدرت داده آثار کبیم تا باشد که یمن توفیق تمام گردد و چون در^{۳۳} ۱۳^{۳۴} دار الملک تبریز بود^{۳۵} ۱۴^{۳۶} آنجا اختیار فرمود و خارج شهر در جانب^{۳۷} ۱۵^{۳۸} غربی در موضع شب^{۳۹} ۱۱^{۴۰} خویشین طرح کشیده آنرا بیاد نهاد^{۴۱} ۱۷^{۴۲} و این^{۴۳} ۱۸^{۴۴} زمان^{۴۵} ۱۹^{۴۶} چند سال است تا عمارت آن مشعولید^{۴۷} ۲۰^{۴۸} و از گسد سلطان سحر ساجوقی عمرو که معلم ترین^{۴۹} ۲۰^{۵۰} عملرات عالم است و دیده بود بسیار^{۵۱} ۲۱^{۵۲} با عظمت تر بیاد از آن^{۵۳} ۲۲^{۵۴} نهاده^{۵۵} ۲۳^{۵۶} و هیات و طرح آن قناع و کیفیت مصارف آن حیرات برین موجست^{۵۷} ۲۴^{۵۸} که انصاف می‌راند و مفصل میگردد^{۵۹} ۲۵^{۶۰}

۱ - ساکنها الصعبة و . P. ۴ - W om. ۳ - اول W ۲ - طابت P ۱

۵ - مقدسه W ۶ - روحهم W ارواحهم P. ۵

۷ - بنده W ۹ - مرارات P. ۸ - رسی الله عه L. exhibit ۲

۱۰ - دست E ۱۲ - جمله W ins. ۱۱ - L. om. ۱۰

۱۳ - شم W ۱۱ - محراب W ۱۵ - E. om. ۱۴ - P. om. ۱۳

۱۶ - درین L. P ۱۸ - T. = L. دبا نهاد. B, P, W ۱۷

۱۹ - مستندترین L. ۲۰ - است ab om verba usque ad مدت J, P. ins. ۱۹

۲۱ = P, S. ۲۳ - T. ۲۳ - ۲۲ W om ۲۲ - مباری W. ۲۱

۲۲ - و طرح آن قناع شربه برین موجست ۲۴ - ۲۳ - W. pro ۲۲

۲۳ - والله اعلم بالصواب et add که مفصل میگردد ۲۵ - ۲۴ - L. om ۲۳

حکایت سیزدهم در ابواب البر که پادشاه املام در نمرز و همدان و دیگر ولایات ۲۰۹
انشا و احداث مریجه و موقوفات و ترشهای ایشان و حیران که بدر کرده

۱ S. fol 305 r مصارف

۲ موقوفات ابواب البر مذکور و سایر حیرات و مسرات که ضایع است بموجب شرط واقف
۳ غاران خان ۴ تقبل الله منه بر حسب مفصل و قسیمه عمار که بطریق احوال

حرف

آنچه بگردد عالی و دیگر ابواب البر که در حوالی آنست تعلق دارد

| اضافات | مواجب | ۴ گد علی | ۵ اضافت |
|--|---|-----------------------------|---|
| مهرتزه از حطیب و امام و واعظ و مؤذنی و مکسر و عمله | فرش و طرح و بهاء شمع و مداب و عطر ^۶ | مهرتزه از حفاظ و عمله | ۶ فرش و طرح و بهاء ^۷ شمع و مداب و عطر ^۸ و مصالح حلاوه ^۹ در شبهای حبه ۱۰ نام ^{۱۱} حفاظ |

| اصافات | مواجب | ۶ مدارس | ۱۱ حلقه |
|--|--|---|---|
| فرش و طرح و وجه روشنائی و عطر و آلات حرفی ^۷ و غیرها | مهرتزه از مدرسان و میدان و فقها و عمله | ۱۲ اصافات ۱۳ فرش و طرح و آلات ^{۱۴} مطبخ و وجه روشنائی ۱۵ و عطر | ۱۱ حلقه مصالح آتش بامداد و شدائغ و سوخ عام در ماهی دو روست |
| ۱۶ مهرتزه از شیخ ^{۱۷} و امام و متصوفه ۱۸ و قوالان و خادم ^{۱۹} و دیگر اصناف ^{۲۰} عمله | ۱۶ مواجب | ۱۶ مواجب | ۱۱ حلقه |

۱ J, P om — ۲ J, P om — غاران جان — ۳ P — حلاوه

۴ I um — حبه نام — ۵ W add — و عمرهم

۶ W add. — حبه و حبه — ۷ W — حرفی

| مواحب | اصناف | معاش | اضافات |
|--|---|---|---|
| مرتبه از مدرس حکیمات و معید و متعلمان و حارث و ملول و سائر عماله | قرش و طرح و بهاء مذاب و زر و عطر ^۲ | سادات از قیب که مقیم آلجا باشند و سادات آینده و رونده | قرش و طرح و بهاء شمع ^۱ و مذاب و عطر |
| | اصلاح و مرمة آلات و ادوات ساعت و رصد و آنچه تکار آید ^۴ | مواحب عمله ^۵ از خادم و مطبخی و دیگر کارکنان که آلجا باشد ^۶ | و طیفه مرتب که تجهات دار السیاده قیام عماید ^۲ و خدمت سادات توجیب شرط واقف بجای ^۳ آورد ^۴ |

| مصلح | بیت الکتب | اصافه | الشعا | اصافه ^{۱۱} |
|--|--------------------------|---|---|---------------------|
| اصلاح و مرمت کتاب و متن ^{۱۰} کتاب حسودی | قرش و طرح و بهای مذاب | ادویه و اشربه و معاجین و مراهم و اشکال و مرقبات و حامه حواری و ملاس ^۹ بعماران | قرش و طرح و بهای مذاب و زر و عطر ^{۱۲} و آلات حرقی | |

۱ B om — ۲ L — عماید — ۳ B om —

۴ L — خدمت سادات کند W, p. ۷۵, آورده — ۵ B, W om —

۶ L, P — کارکنان (آلجا) دارالسیاده — ۷ W act —

۸ P om — و آنچه تکار آید — ۹ W — پالاس — ۱۰ W om —

حکایت میرداماد در ابواب الر که پادشاه اسلام در سرور و همدان و دیگر ولایات ۲۱۹
اشا و احداث فرجه و موفیقت و توفتهای ایشان و شیرازی که سر کرده

| | | | |
|------------------|------------|--------------|---------|
| ۳۷ مواجب | تخمین | مواجب | بیاض |
| ۳۸ مرتزقه از طیب | اموات که | مرتزقه از | تصحیح ۴ |
| و نکال ۳۹ و جراح | بیگاه ۲ | حازن و مابول | |
| و حازن و خادم | آنها و غات | و فراش ۳ | |
| ۴۰ و عمده ۱ | یاسد | | |

۱ بیت المتولی ۳۰۵ S fol. ۳۰۵

۲ مواجب بیام ۷ يك نفر
یوان که آرا مقررست

بیت القانون

| | |
|---------------|-------------|
| اصافه | مصالح |
| فرش و طرح | واجرجات |
| و نهای مذاب | قواین و مسح |
| و زر | واجب آل |
| مواجب | بیاض |
| مرتزقه از | تصحیح ۶ |
| کاتب و | |
| حازن و فراش ۵ | |

گرمانه سبیل

حوضخانه ۸

| | | | |
|--------------|----------------|------------|----------------------|
| مواجب | مصالح | مواجب | مصالح |
| عمله از جنای | میر و سطل | نام یک نفر | مذاب و زر و |
| و نوکران و | رنگ و چراغ | فراش | عطر ۴ و اریق و |
| حمامدار و | و سبک و عفره | | سور ۵ و حرم و کوره ۶ |
| و قواد | و هیرم ۱ و دلف | | |
| | گلخن | | |

۱ L, P, W om. سایر عید

۲ L, P, W, om. —

۳ B om. فراش — مواجب — T = L, P, W. —

۴ T = P, B, L, W

W om. بیاض صحیح — ۵ B om. فراش — T = L, P, W —

۶ T = P, B, L, W om. بیاض صحیح — ۷ L, P نام —

۸ L, P add. و متوسی — ۹ L add. بستان — P بدل

۱۰ W om. et om. raris sequenti —

حرف ۱

۹ آنچه از صلح و تواضع ابواب اثر مد کورست

| | | |
|--|---|--|
| ۸ مصالح | مصالح | مصالح |
| حلوانی ^۷ که در شبهای جمعه رسم اهل مسجد و حاقناه و مدارس و ایتام ^۹ و سایر خدمت بدهند ^{۱۰} بیرون آنکه ^{۱۱} در گنبد عالی جداگانه معین شده بموجب تحصیل دفتر ^{۱۲} | آتش بزرگ که هر سال در آن روز که واقف شکر الله صیبه بخوار حق تعالی پیوسته بدهد و شرط آست ^۲ که بخاوران ^۴ بقاع مذکوره و ائمه و اعیان و مستحقان تبریر و وعیرم که آنجا آید جمع شوند ^۳ و حتم کند و آتش خوورد و صدقه که معین شده ^۶ آن روز بدهد | ۵ آتش بیرونی بکوشک عادیه که امرام ^۲ معمول ^۵ و تارک و کسانی که آنجا آید چون ^۴ زیارت کنند باز کوشک آید و این ^{۲۲} آتش آنجا خوورد ۲۱ ما محتاج ۲۰ آتش هر روزه و عمله از مطعی اصافه ^{۱۳} فرش و طرح و آلات ۲۳ مطبخ و مصالح شرت ^{۱۴} آنجا ^{۱۵} و بهای مذاب و غیره ^{۱۶} ۱۷ ما محتاج آتش مذکور ^{۱۷} که درین روز بدهد |

| | | |
|--|--|---|
| ۲۱ اخراجات | مکتب | حجت |
| ۱۷ عدین و ایام و ایالی مشترک ^{۱۸} از ^{۱۹} عاشور و شب قرآن آموزند و تربیت کنند ^{۲۱} دو هزار عدد بخرند و بدهند | ۱۹ تمام که همواره صد مرتبها قرآن آموزند و تربیت کنند ^{۲۱} دو هزار عدد بخرند و بدهند | ۲۲ مستحقان مسکین ^{۲۲} پوستین ^{۲۳} گول |

- ۱ - شرطت L. W ۴ - و L. ۱۰۱ ۲ - در W the ۱
 ۳ - L. P. ins. ۶ - آنجا جمع آید L. ۵ - آن W the ۴
 ۷ - ۱۰ - ۱۰ - ۱۰ - L. P. om ۹ - حلوان ۸ - حلوانه W sold ۷
 ۱۱ - L. P. W آنچه ۱۲ - درها W ۱۲ - آنچه L. P. W ۱۱
 ۱۳ - و غیره L. P. om ۱۶ - شترناه W ۱۴ - شترناه W ۱۳
 ۱۵ - ۲۰ - ۱۸ - L. P. om ۱۸ - بزرگی E ۱۷
 ۱۹ - و تربیت کنند ۲۱ - B. W om ۲۱ - و روز در روز W the ۱۹
 ۲۲ - از W the ۲۳ - از W. the ۲۲

حکایت سیزدهم در اجاب التز که پادشاه اسلام در سرز و همدان و دیگر ولایات ۲۱۲
افشا و احداث فرموده و موقوفات و تولیهای ایشان و حیراتی که مذکور است.

هدیه

وجه

صد محکم مصحف

معیشت ۲۱ سالانه

که ۷ هر سال متجدد

و ۱ عیدی صد هر ۲۵ کدوک ۲

نجمد

چون قرآن آموخته

باشد ۳ چه ۱۱ مقداری ۴ عیدی

بدهد و سنت بکند

۵ و معوض ایشان دیگران ۶

یارند ۶

اضافه

فرش و طرح مک

۷ بیج نر معلم و بیج

و آنچه نکار آید

رقیب که ملایم ۸ کدوکان

باشد و بیج عورت که

۹ عم حواری کند

جبهه

نخبه

۱۰ تربیت

انواع مرغان که در شش ماه

۱۱ اطفال که راه ۱۱ می آید عدا که در تیر و وفات

درستان که سرها و روف ۱۲ باشد

ایشان را ۱۳ برگرد و احرة باشد و آن مقدار

گندم و گندورین ماصه و نام

دایگان و ۱۴ ما بخناج ترکه داشته باشد

ریرند تا ۱۷ بخورند و هیچ

ایشان بدهد تا ۱۹ آغاه که ۱۴ ایشان را ۱۱ دهن

کس ۱۸ آن مرغان را بگیرد

که بزرگ شود و ۱۰ سن کند ۱۵

و هر که قصد ایشان کند

۱۶ تمیز رسد ۱۱ صعی

در لحت و مسطح حق

یا پیشه تواند آموخت ۱۲

تعالی ۱۹ باشد و متوقی و

۲۰ ساکنان قانع ۲۰ مایع و

متعرض شود ۲۱ و الا آتم باشد

مقدار ۴ B, L, P — ۳ W. om — ۲ کدوکیت B — ۱ L, P —

در ۲ W ms — و ثابت کند ۱ W add — دیگر ۵ W —

۹ T. ۹ — ۱۰ — W, S, L, P om — رسر (راه) (L) راهها ۸ L P —

۱۳ P om — ۱۲ — ۱۱ T ۱۱ — ۱۲ — W, S, L, P om —

۱۶ W ms — ۱۵ — ۱۴ W ms — ۱۳ — ۱۴ W ms —

۱۹ W — ۱۸ W — ۱۷ W —

۲۱ P. om — ۲۰ L P add —

| عوض | | جهت ^۱ |
|---|--|--|
| سوی و کوره که غلامان | راهها ^{۱۰} از سنگ پاک | بیوه ربان درویش که هر |
| و کبیرگان ^۲ و کودگان مشکند | کردن ^{۱۱} و پول و جویها ^{۱۲} | سال ^۳ از برای ایشان یسه |
| متزنی امینی را در شهر تبریز | صفتی از شهر تبریز تا | بدهد تا مابده ^۴ مبارد از |
| صبا گرداند ^۵ تا هر گاه که | مقتدار هشت فرسنگ از | پانصد هر بیوه رد هر یکی را ^{۱۱} |
| آن جماعت آب کشد و | حوالی و جواب آن | چهار من پسته مخلوط بدهد ^۶ |
| سوی ایشان بشکند ^۷ و از | ر و حنی که در دفتر معصل | |
| حد او بگاز ^۸ برسد ^۹ تحقیق | است | |
| کرده ^{۱۰} ایشان را ^{۱۱} آن امین ^{۱۲} | | |

عوض دهد^۹

| وجه عمارت | وجه | مهرسومات ^۳ |
|--|--|--|
| رقبات ^{۱۴} موقوفات و مسلات | عمارت گسد عالی و ^{۱۳} | مواب و عمله دیوان اوقاف |
| از ضیاع و عقار و مستغلات | انواب اثر که در ^{۱۴} دوا برده | انواب البر ^{۱۵} مذکوره که موسوم |
| که انواب البر ^{۱۶} مذکوره تعلق | صلح آست و گوشک | است اوقاف ^{۱۷} خاص موجب |
| دارد در ^{۱۸} تمامت ولایات ممالک | عادلیه که از بخون خان ^{۱۵} | شرط واقف بیرون اعمال |
| هر کجا چیری از آن ^{۱۹} هست | ساخته است موجب | ولایات و مواضع ^{۱۲} |
| مشرط واقف ^{۲۰} | حق واقف که در وقفیه | |
| | مبارکه مسطورست ^{۱۶} | |

— گرداند L, P ۲ — کبیر W ۲ — هر یک را L, P هر یک B ۱

L, P ۳۰۰ بار حد او بگاز G, W om. — شکسته شود L, P ۴

— از غلامان و بانوان و پسران بتواحد خواست و از در بررسد

— W, om ۷ — تحقیق W تحقیق کرده P om ۶

— براهها P ۱۰ — دهد L, W ۹ — آن امین L, P, W om ۸

— ر حویها W om ۱۲ — کشد W, ۱۱ — که W om ۱۳

— سان W om ۱۰ — L om ۱۴ — سائر L om ۱۳

— W om ۱۸ — P, om ۱۷ — و السلام L om ۱۶

— تصرف رساند L add ۲۰ — از آن W om ۱۹

حکایت سیزدهم در ابواب الرکه که پادشاه اسلام در تبریز و همدان و دیگر ولایات ۲۱۰
اشا و اعداء فرجده و موفقات و نفعهای ایشان و جبرانی که بدر کرده

۲۱ و چوون همت همایون چنان اقتضا کرد که ازین ۱ حیرات و ۲ ابواب
البر بیشتر اصناف خلق بهره‌مند باشد ۳ ثوجب مشروح ۱۸ معین فرمود و در
ممالک از آنچه شرعاً حق مطلق و ملک طلق او بود بر آن وقف کرده
ر و بعضی که هیچ طاعن را بر آن اعتراضی ۱۹ نتواند بود ۴ و تمامت
مشتیان و ثنقات و علای معظم و قصه اسلام بصحت آن فتوی دادند و
حکم کردند ۵ و فرمود تا همت سخته و قصبه ۱۹ نویسد و جابه ۶ مستجل
گرداند تا یکی در دست متولی باشد و یکی مکمه شریف ۷ و یکی ۸
در دارالقضاء دارالملک ۱۹ تبریز و یکی در دارالقضاء مدینه السلام بغداد
و یکی و یکی ۹ و سهند ۱۷ و بهر مدت قصه خداد
و تبریز گواهان آرا تاره گردانیده هر قاصی که متقلد شغل قضا گردد
حالی که رسد بشید ۱۸ بیشتر آرا مستجل گرداند و فرمود تا درین
ابواب الرکه مذکوره ۱۰ جماعتی که افضل و اکمل عصر باشد ساکن ۱۹ و
متوطن گردند و همواره ملازم باشند و در ولایت همدان در حدود سفید کوه
در دیه نور مجرد حاقهای معنو ساخته ۲۰ و املاک بسیار بر آنها وقف کرده
وارد و صادر از آن حیر در آرایش اند ۱۱ چنانکه هنگام مشاهده میکند
دیگر ۱۲ در هر ۱۱ ولایت که رسید و بهر وقت که جهت فسیه و حالی بدرگاه
حق تعالی امید و رازی و یاری مستور داشت بدری و صدقه ۲۲ الترام نمود و
تمامت نانا رسانید ۱۳ و بوقت آنکه لشکر مصر را مهرم گردانید ۱۴ و در
دمشق بر سر سلطنت ششست بدری چند ۱۵ که نگاه آن عریضت بعضی
درین ممالک و بعضی در آن ممالک ملنرم شده بود تفریر میفرمود یکی جهت
وزار سیف الله خالد ۱۶ من الولید رصعه که در مصاف در آن حدود افتاد فنادیل
ور و طرح و فرش بود هم آنها تسلیم زوت و دیگر مدر کرده بود که چند
۱۷ پاره دیه از اعمال دمشق و بیت المقدس و مشهد ارحیم حلیل صلوات الله

— سرزات L III و ۲ B om — L, P. om ۱

— جمله ۱ W — کرد W کرد L — ساند W ۴ — ساند W ۳

— و یکی W add ۹ — دیگر W add ۸ — شریف W ۷

-- رساند W ۱۳ — ۱۲ P om — آید W ۱۱ — مکرر L, P ۱۰

— گردانید W ۱۴

علیه وقف فرماید و میر نذر فرمود که چون بیش ازین ^{۳۳} از سلاطین مصر و شام اوقاف حرمین و سبیل الحاح را در وجه مصالح لشکر و دیوان صرف میکنند و هتوی تاویلی ^{۳۴} این معانی خاطر می‌دارند و بحقیقت روا نیست و چون حق تعالی این ملک را بمن ارزانی داشت آن موقوفات و مسبلات را ^{۳۵} تمامت تصارف خویش رساند و قطعاً در وجه لشکر و دیوان صرف نکند و فرمود که این مملکت حالی در تحت ^۱ 8. fol 806 2 تصرف ماست و چون مراجعت می‌تایم لشگری تمام جهت محافظت خواهیم گذاشت بیت خبری که کرده بودم ^۲ نامصا باید ^۳ رسانید و درین ابواب التری برلیغ وقف نامه اصنام ^۴ فرمود و درین ^۵ ممالک نذر ^۶ فرموده بود که ^۷ بیست تومان مال از اربابجوهای ^۸ مالک ر سبیل ^۹ ادرار و وقف و صدقه و اعام در حق جمعی از امرا و وصیح و شریف توانگر و درویش و لشگری که هر سال ^{۱۰} در قوریلتهای جمع شوند بدهد و چون مراجعت فرمود آن نذرها با ما رسانید و هر طائفه را قوم قوم ^{۱۱} علی قدر مراتبهم ^{۱۲} تشریف کمر مرصع و ماده و جامهای متنوع ارزانی داشت و در بیست تومان که ر سبیل ادرارات و صدقات بسر فرموده بود ^{۱۳} این زمان در هر ولایتی مقرر و معین سال سال مجری و بمصامت و بیرون ازین حکم فرمود که از هر وجوه که بحراه آورند ^{۱۴} بهر ده دیبایک دیبایک و بهر ده تا حله یک حله و عشر دیگر اجناس علی حدیة چندا گردانند و بمواحه سرایی سپارند که ^{۱۵} جهت این مصلحت معین شده تا حاضر آن وجوه باشد و همواره آنرا بدرویشان و مستحقان می‌رساند ^{۱۶} و غیر مستحق را هیچ وجوه ^{۱۷} از آن بدهد ^{۱۸} که ^{۱۹} از حرمانه اصل رسانند ^{۲۰} و هر سال از آن جهت تمامت مرارهای مستمر که برده و شمسدان و قنادیل فرستند ^{۲۱} و همواره در سر با حق تعالی یاری داشته باشد و محقق داند که سلطات او با آن درگاه بواسطه خیرات و صدقات ^{۲۲} و تدور بلا کلام روا گردد و بالحاج رسد و اجر آن صایع نماید و شهت بیست که در شیخ نصیری هیچ آورده ^{۲۳} ^{۲۴} چندین

۱ L. om — در تحت ۲ L. — در پیچ ۳ W. om. ۴ naqar ad ۵

۶ L. P. W. ma — سبیل ۷ L. P. — ایسوی ۸ L. P. — ایسوی

۹ L. P. W. om — قوم قوم ۱۰ L. P. W. om — کرده بود

۱۱ L. — می‌رساند ۱۲ W. om — بدهد ۱۳ L. —

۱۴ P. om ۱۵ — ۱۶ — ۱۷ — ۱۸ P. om ۱۹ —

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع حیات فی امانت و نامتدینان ۲۱۷
 حیرات و مسرات و انعامات و ادرارات و صدقات جاریه از هیچ سلطان
 بدیده باشد حق جمل و علا^{۱۸} این پادشاه داد و دهش را^۱ توفیق ریادت
 حیرات اوزان دارد^۲ و مرکبات^۳ و مشوات آن برور همایوش در رساناد^۳

حکایت

چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع حیات فی امانت و نامتدینان
^{۱۸} پادشاه اسلام^۴ حلد سلطانیه از کمال معدلت انواع تویرات و دعاوی
 باطل را دفع فرمود و طائمه قصه و خطاهارا که در^{۱۹} علوم شرعی ماهر
 باشد^۵ از تحریر قسالات و وثائق مع فرمود^۶ و تمامت قضاقر فرمود تا
 قسالات را ریک طریقه برسد^{۱۸} چنانکه حمله دقائق^۷ شرعی مرعی باشد تا
 ابواب مسازعات میان حلق مسدود ماند و شرح آن معانی^۸ چون توصیعی تمام
 در^{۱۹} ضمن احکام و دستور مسطورست صور آن برینها تحریر می پیوندد تا از
 آن معلوم شود و سخن مکرر نگردد و آن احکام و دستور برین^۹ تمصیلت^{۱۰}

| | | |
|-------------------|-------------|----------------------------------|
| برلیع | برلیع | برلیع ^{۱۸} |
| در ۱۲ اثبات ملکیت | در باب آنکه | که در ۱۱ ^{۱۹} باب تمویض |
| نافع قبل البیع | دعاوی سی | قضا ^{۲۰} بقضاة دارید |
| | ساله بشوند | |

| | |
|--------------------------------------|---------------|
| برلیع | برلیع |
| دستور الوثائق ^{۱۳} که تمامت | در باب تاکید |
| آنکه عصر بر آن | احکام سابق |
| اتفاق کرده اند | و تمهید شرائط |
| | لاحقه |

^{۲۱} و سواد هر یک از احکام مذکور برین مصل است که شرح بر می پیوندد^{۱۴}

— دارد ۲ T = L, P, W, S — داد و دهش را ۱ P om.

— آتة ولی الامانة و الله التوفیق ۳ L, P add

— کرده ۶ W — باشد ۵ W — حلد سلطانیه et om عاران جان ۴ W ms

— وثائق ۷ P

— که اثبات می یابد W add که بوشه می شود والسلا ۱۰ L add

— که در باب L, ms ۱۲ P, ms — ۱۱ S, W om —

— ۱۴ solum in B et W — و سواد ۱۴ verba . — وثائق ۸ P om.

سواد

۳۳ یرلیع در باب تمویص قصا ۱

۳۴ سم الله الرحمن الرحيم

بقوة الله تعالى ۳۵ و میامن

الله المحمديۃ فرمان

۳۶ سلطان محمد عازان

S fol 307 r ۱ استفاق و ملک و کسای که از قبل ما ۲ در فلان طرف حاکم
اند نداسد که فلانی را ۳ قصای آغا و توابع آن ۴ فرمودیم تا هر
قصیه و کاری و مهمی که ۵ بشرح تعلق داشته باشد درین
ولایت یا او گویند ۶ تا او حکم کند و مقطع رساید و مال ایتم و عاشر را بگو
محافظت نماید و بیرون ازو کائناً من کان هیچ آفریند در ۷ میان کلر او در
بیاید و کسی را که او در زندان شرح کرده باشد هیچ آفریند آن زندانی را ۸
بیرون یارد و جماعتی که ۹ نهیات و کارهای شرعی موسوم اند خلاف او نکند
و چون حکم یرلیع زدگی چینیگران چاست که قصا ۱۰ و دامشندان و
علویان فلان و قوچچور دهد فرمودیم که بر آن موجب معاف و مسلم باشد
و مال و قوچچور ایشان ستاند ۱۱ و اولاج و سوسون ۱۲ ازیشان ۱۳ بگیرند و
در حایهای ایشان نزول نکند ۱۴ و ایلیچی فرویارند ۱۵ و ادرار ۱۶ نموحی که
مخاامره و دفاز در آمده سال ۱۱ سال ۱۷ بی تصور می رساید و هر که راز
و در روی قاصی سحان سحت گویند و جواب دهد و حرمت او کم کند
فرمودیم تا شعه ولایت ۱۸ اورا سرا دهد دیگر قاصی را هیچ آفریند پیش
خود نخواهد قاصی بر چون کار شریعت قطع کند نموحی که حجت و
موجب ۱۹ داده هیچ نهان و علت از هیچ آفریند چیری ستاند و چون
حجتی نو بویسد ۲۰ نموحی که حکم یرلیع حد آگاه فرمودیم ۲۱ حجتهای که اورا

۱ - فلان قاصی را ۲ L om - ۳ - قصا اسلام add L ۱

۴ - سوسون P سوسون L ۶ - رور L om ۵ - باشد که آن W ins ۴

۶ - بیاید W بیاید L ۹ - L, P, S om ۸ - ایشان L ۷

۱۰ - همه ساله L ۱۱ - ادرار W ادرار او P ادرارات L ۱۰

۱۲ - سطلی حقه فرموده ایم L, P, W ph. ۱۳ - بویسد W ۱۴ - بجهت L, P ۱۲

حکایت چهاردهم در دفع ترویرات و دعوی باطل و دفع خیانت نامادان و ماندنشان ۲۱۹

۱۱ پیش طاس عدل حاضر گرداند^۱ و در آنجا اندازه و بشوید و دعوی که از مدت سی سال مکرده باشند^۲ حجتهای کهنه^۳ که تاریخ آن بیش از سی سال باشد بموجب حکم یرلیخ و شرطی^۴ که علی حدیقه درین باب فرموده نم مسموع ندارد و چون^۵ چنان قبایلهای کهنه را پیش او آرند شخصان و مدعیان بدهد و در طاس عدل بشوید^۶ دیگر دعوی تلجیه نشوید و کسی که تلجیه کرده باشد ریش او تراشند و زرگاو بشاوند و زرگد شهر بر آرند و تحریر تمام کنند و بعد ازین محضر سوینسد و اگر بوشنه^۷ باشد^۸ بشوید دیگر دو مدعی که پیش قاضی روند^۹ اگر در حمایت کسی روند و جماعی متعلم را مدار القضا حاضر گرداند^{۱۰} تا مدد ایشان دهد قاضی باید که مادام که ایشان از دار القضا بیرون روند قصیه و دعوی بشود^{۱۱} و البته تا جماعت حامیان^{۱۲} حاضر باشد قضایای شرعی بحضور ایشان پرسد^{۱۳} دیگر دعوی که میان دو معول باشد یا میان يك معول و يك^{۱۴} مسلمان و دیگر قضایا که قطع و فصل آن مشکل باشد فرمودیم تا در هر ماهی دو روز شعبان و ملوک و بستکیان^{۱۵} و قضاة و علویان و دانشمندان در مسجد جامع ندیوان المطالمة^{۱۶} جمع شوید و دعوی بجمیعت بشوید و نکه آن رسیده^{۱۷} بموجب حکم شریعت هیصل رساند و مکتوب بویسند و محل کرده حطهای خود^{۱۸} نگواهی سوینسد تا حد از آن هیچ آورند^{۱۹} محال طمن باشد و ابطال تواند کرد^{۲۰} دیگر ملکی که در آن گفت و گوی و دعوی و شاقص باشد مادران ترککان^{۲۱} خاتونان فرزندان دختران دامادان امیران تومان و هزاره و حسنه و دهنه و مفلانان سیار و بستکیان^{۲۲} دیوان زرگ قاضیان علویان دانشمندان شیخان رؤسا در میان بیاید^{۲۳} و شهرب و بموجب حکم یرلیخ که^{۲۴} فرموده ایم این^{۲۵} قاضی فلان احتیاط ملیح نماید تا در هر ملکی و معاملتی که در محل راج باشد^{۲۶} قضاة آن سام این جماعت مذکور سوینسد^{۲۷} و اگر^{۲۸} بد^{۲۹} که دیگری بویسد

- شوید، ۱ L. - شروط، ۳ L. - باشد، ۲ W. - گرداند، ۱ L., B. -
 - پرسد، ۷ W. - بشوید، ۶ L., P. - باشد، ۵ W. -
 - بتواند کرد، ۱۰ L. - بر آنجا، ۹ L. ms - ندیوان المطالمة، ۸ L., P. -
 - ۱۱ B. om. - ۱۲ W. om. - ۱۳ باشد، ۱۱ L. -
 - بستکیان، ۱۵ L., P., W. - سوینسد، ۱۴ L., P., W. -

مابع شود^۱ دیگر مهر را^۲ که برده بموجب احکام یزید که پیش ازین فرموده ایم برده نصاب و بیم باشد^۳ ریادت از آن^۴ برده دیگر در ولایاتی که از توابع فلان باشد و قضا آن^۵ بدو تعلق دارد^۶ آنچه از شهر دور باشد^۷ و لائق آنکه^۸ قاضی^۹ نصب کند^{۱۰} در چنان شهر^{۱۱} قاضی مستعد نصب کند^{۱۲} و بموجب مذکور حجت^{۱۳} باز گیرند^{۱۴} و بهر ماهی احتیاط کار^{۱۵} ایشان نکند^{۱۶} تا عوجی که حکم فرموده ایم راه شریعت و راستی نگاه می دارد^{۱۷} و از آن عاقل باشد^{۱۸} و اطاعت دهد تا قنالات^{۱۹} بویسد و حکم شرع نگذارد و بهر ماه سخت پیش روی فرستد و آنچه بواسطه دیهست و قاضی نصب کرده باشد^{۲۰} S. fol. 307 v. نماید که دعاوی و قضایا بشود و حکم نکند و سجلات اموال بویسد و بیرون از حیطه خواندن و حجتهای فروص^{۲۱} و صدق نامه هیچ کافد بویسد و اگر قضیه مشکل و دعوی بزرگ اتفاق افتد بشهر آید و پیش قاضی شهر^{۲۲} عرض کند تا او قطع رساند دیگر می باید که معتمدی متدین را نصب کند تا تاریخ حجتها بویسد و روزنامه داشته^{۲۳} باشد و احتیاط تمام کند^{۲۴} تا^{۲۵} اگر کسی ملک را فروخته باشد یا رهن بدهد و باری دیگر هر وقت یا بنگر و^{۲۶} بد روشن شود^{۲۷} و اکنون باید که^{۲۸} احتیاط تمام نماید اگر کسی چندین کرده باشد ریش آن شخصی^{۲۹} تراشد و گرد شهر^{۳۰} بر آید تاریخ بویسد^{۳۱} بر اگر ازین قضایا چیزی مهم کند و پنهان و مخفی^{۳۲} دارد گناهکار و مردنی باشد^{۳۳} و السلام

۱ L. P. W شود — ۲ L. P مهر مهری را

۳ L. P ma مهر — ۴ W om — ۵ L om nequo ad ۱ —

۶ L. P. W. add معتمدی باشد — ۸ W کند —

۹ P p. v. e در آن مواضع — ۱۰ P W om کند — ۱۱ — ۱۰ —

۱۲ P باه — ۱۳ L می دارد — ۱۴ W نکند — ۱۵ P باز گیرد —

۱۶ L باشد — ۱۷ P W باشد —

۱۸ L باه — ۱۹ W — ۲۰ W om — ۲۱ W رهن —

۲۲ L باه — ۲۳ W — ۲۴ P شخصی را — ۲۵ L او — ۲۶ P — ۲۷ v ۱۶ —

۲۸ L باه — ۲۹ W — ۳۰ W بجزیراً و تاریخ فلان و السلام — ۳۱ L add

سواد برلیخ

در باب آنکه دعاوی سی ساله^۱ قیودی که معین شده بشود

بسم الله الرحمن الرحيم بقوة الله تعالى قصة ممالك مداسد که همگی^۲
 و میامن الهمة المحمدية فرمان سلطان همت ما ر آن مقصور و مصروف
 است که حور^۳ و ظلم و تعادی
 محمود عاران
 و دعاوی ماطل و شاقص از میان
 خلق رد داریم تا عالم و^۴ عالیان
 هراج مال و رهه حال روزگار گذراند
 و آثار معدلت ما محاص^۵ و عام و دور و ردینک برسد و شامل گردد و
 مواد خلاف و راع از میان جمهور مرتفع گردد^۶ و حقوق در مرکز^۷
 خویش قرار گیرد^۸ و^۹ ابواب زبور و تنجیه و حیات نکلی مسنود
 گردد^{۱۰} و بدین سبب نکرات یرلیمها محصور قضایه و علما که متقلدان امور
 شرعی^{۱۱} و متصدیان اشغال^{۱۲} دبی اند فرستاده ایم تا فصل دعاوی و قطع
 حصومات میان عموم حلائق ر و جهی کسب که مقتضی^{۱۳} قواعد شریعت و
 موجب قوانین معدلت باشد و ارشوائت زبور و مداهنت و میل معرا تواند
 بود^{۱۴} و از آخنها ردگتر قصیه^{۱۵} آنکه ر محصرهای^{۱۶} مرور و سکوک و
 سحلات نموه امان نظر کسد و نور حال^{۱۷} رسد و بدایجه ظاهر آن حجتها
 سنت^{۱۸} قلم^{۱۹} عهد داشته باشد ر سیل حسن الطل قصایه و حکام متقدم
 از شرائط و مراسم احتیاط هیچ دقیقه مهمل نگدارد^{۲۰} و حجتها که در
 مدت سی سال دعوی سکرده باشد و هر مروری و سیاه کاری آرا دستور
 ساخته حمایت قوی دستار^{۲۱} می رود^{۲۲} و املاک مردمرا مطعون و متحص
 میگردد و رحمت خلق میدهد و قصایه چنانچه شرط است تدبیر^{۲۳} آن
 توانست اند^{۲۴} کردن^{۲۵} ریش اریں روزگار^{۲۶} سلاطین ماصی و چیگیرخان^{۲۷}

۱ - ساله بشود قیودی که معین شده L page ۲ - بخورد W ۱

۳ - شود L, P ۴ - کرد P ۵ - برآگر P, W ۶

۷ - محصورهای W ۸ - W om ۹ - اشتغال T - L, P, W, N

۱۰ - تدارک L, P, W ۱۱ - می رود L ۱۲ - قدیم L ۱۳ - معامله W ۱۴

۱۵ - و چیگیرخان L om ۱۶ - روزگار L ۱۷ - L, P om ۱۸

در تمامت فرمایشها و برلیعها یاد کرده آمد که^{۱۰} دعاوی می‌ساله شنوید و تا غایت چنانکه^۱ شرط آن بوده بغور آن^۲ رسید و تدارک کتی نکرده و درین وقت از^۳ قضاة اسلام این معنی تفحص فرمودیم^۴ ایشان چنانکه^۱ حق آنست عارضه کردند^۵ و چون حوامتیم که^۶ م از طرف^۷ مدعیان و م از طرف قضاة استحکام آن امور کنیم تا هیچکس بر باطل اصرار نتواند نمود و حجتهای گفته می‌ساله^۸ باطل را دستور نتواند ساحت فرمودیم تا حجتی که مناسب شرع و راستی باشد از قضاة اسلام بستاند تا هیچکس روی دل^۹ نگیرد و نبر جماعت قوی‌دستان بریشان الحاح نتواند کرد که بی راه و با مشروع سوالات کسد و رحمت قضاة و آنم تواند^{۱۰} داد مرحوم^{۱۱} قاضی حجر الدین هراقره فرمودیم تا صورت حجّت را مسوده کرد و ر طهر این برلیع نوشته شد تا^{۱۲} م بر آن موجب^{۱۳} زیادت و قصان با کرده حجّت اریشان بستاند و بجزراه آورد و این برلیغ و حجّت که ر طهر آن مسطورست^{۱۴} پیش ایشان باشد تا خاص و عام ایشان را حجّت بود^{۱۵} و از^{۱۶} حکم برلیغ بر برترسد و قوی‌دستان بدین علت بریشان^{۱۷} الحاح نتواند کرد و ترک دعاوی باطل و شتقصها^{۱۸} گیرد و هر چه بیرون این حکم و حجّت طهر باشد پیرامین^{۱۹} & fol 308 r آن نگیرد و اگر خلاف کسد ایشان از قصا معرول و گنگناگار باشد تا حقیقت داند و هیچ عنذر ایشان^{۲۰} بشوم^{۲۱} و اگر قوی‌دستی ر ایشان الحاح کسد و اصرار نماید و این معانی که بر طهر حجّت^{۲۲} نوشته مسموع^{۲۳} ندارد^{۲۴} و بر آن حکم نکسد بلم آن کسان نوسسد و حضرت ما فرستد تا آن کسانی که گناه^{۲۵} کرده باشد^{۲۶} چنان میبایست^{۲۷} فرمائیم که موجب عبرت عالمیان باشد کتب فی الثالث من رحب الاصم سه^{۲۸} تسع و تسعین و متائنة بمقام کشاف^{۲۹}

۱ W — عودیم ۲ W — حال L, P, W ۳ W — چاهه W
 ۴ W — نکرند B, W ۵ W — چاهه W
 ۶ L, P — آن P — باشد W ۷ W — سید L, P
 ۸ W — و حجّت P ۹ W — مسوع ندارد W, اریشان بشود L
 ۱۰ W — کسار گناه‌گار T — P, B, L, W ۱۱ W — ۱۲ — ۱۳ — ۱۴ —
 ۱۵ W — ایشان چنان W, B, W — ۱۶ W — ۱۷ W — ۱۸ W —
 ۱۹ W — ۲۰ W — ۲۱ W — ۲۲ W — ۲۳ W — ۲۴ W — ۲۵ W — ۲۶ W — ۲۷ W — ۲۸ W — ۲۹ W —

مراد

حکایت که در طهر یولیع مذکور نوشته شد

چون همت بلند و رای ارجمند پادشاه جهان و جهایان شاهنشاه اسلام و اسلامیان المنصوص معایت الرخمن^۱ عاران خان لا رالت دولته حایة بالذوام آخذة بالریادة^۲ و لا تلح التهام از مسادی طهور دولت مر آن مقصور و مصروفست^۳ و عان عایت و عاطفتش بر آن موقوف و معطوف است که در عهد دولت و زمان پادشاهی و مکت او تالم^۴ و عالمیان هراع مال و رفاه حال روزگار گذراند^۵ و آثار کمال معدلت و محایل و مور عاطفت و مرحمت او^۶ حواس و عوام و دور و ردیک و ترک و تاریکترا شامل باشد و مراد خلاف و راع در جمیع معاملات از میان^۷ جمهور حلائق مستحکم و مرتفع گردد و حقوق در مراکز^۸ حوش قرار گیرد و اواب تویر^۹ و مکر^{۱۰} و حیلت نکلی مسود شود و بدین جهت در مضامین و مطاری برلیعهام همایون و التماهای مبارک^{۱۱} لا رالت^{۱۲} نافذة^{۱۳} فی مشارق الارض و معاریها مجهور قصاة و علم که مقتدار امور شرعی و متصدیان^{۱۴} اشغال دینی اند^{۱۵} خطاب رفت که فصل دعاوی و قطع حصومات میان عموم حلائق و رحیمی کسد که مقتضی قواعد شریعت و موجب^{۱۶} قواین معدلت و صحت باشد و از شوائب تدریر و تمویه و محایل میل و مداهمه مقتس و معرا تواند بود^{۱۷} و یکی از آنجمله آنکه^{۱۸} در محاصر سرور و حکوک و سطلات عموه اعلان خطر کسد و استکشاف نماید و مور ظل بقدر استطاعت و مکت^{۱۹} برسد^{۲۰} و بدانچه ظاهر آن حکتها سمت قدم عهد داشته باشد^{۲۱} ر سبل حسن الطن قصاة و حکام منقلم از شرائط و مراسم احتیاط^{۲۲} و تحقیق و تمییز هیچ دقیقه مهممل نگذارند^{۲۳} و بر آن تعویل نکسد چه بسیارست که شخصی ملکی داشته است که آرا امشا^{۲۴} و احداث کرده یا از دیگری^{۲۵} بوی رسیده و بر ملکیت و استحقاق او وثائق و صحیح شرعی نوشته محکم قصاة و حکام

۱ -- مرکز ج ۴ -- گذراند ۲ W -- فی الریادة P, W

۳ -- نافذة W. ۶ -- تمویه L, P ۴ -- مبین W ۵ --

۶ -- حکیت W ۹ -- بد L, om ۸ -- متصدی L, P ۷

۱۰ -- دیگران W ۱۲ -- نگذارند L ۱۱ -- داشته باشد L ۱۰

شرح مؤکد^{۱۸} و مسجل گشته بعد از مدتی میدید آن ملک ساقی^۱ شرعی از وی بعیری منتقل شده و از آن غیری دیگری و هلم جری^{۲۰} آن^{۲۰} عتباتها در سائت مالک اول مانده و بدست چند وارث گذشته بعد از مدتی متطاول و عهدی متکامل یکی از وارثان^{۲۱} فرصت جوی آن عتباتها بیرون می آورد و بدان احتیاج میکند که در فلان تاریخ ملک حد من بوده است و امروز بحکم ارث^{۲۲} من می رسد و جمعی نتحمل از جمعی^۲ دیگر و تحت استحقاق او^۳ بطریق ارث گواهی میدهند سازجات و مقالات میان^{۲۳} ایشان تطویل می انجامد و بعضی از قضات در بعضی از ولایات که در دیامت و تقوی و علم فقه و فتوی قدیمی راسخ^{۲۴} و نصایی^۴ کامل نداشته باشد^۵ مورد حال نارسیده و حق از باطل تمیز ناکرده بکن که حکمی^۶ کند^۷ که مستلزم^{۲۵} ذهاب حقوق مستحقان باشد باریس مقدمات و آنکه پیش ازین سلاطین ماضی و خلفاء ما تقدم^۸ سقی الله ثراهم و جعل^{۲۶} الحجة منوهم احتراز از امثال این احتمالات حکم کرده اند که دعوی که بعد از مدت سی سال که آرا در عرف يك قرن می خوانند B. fol. 306 v. در املاك و اسباب مسموع و مقبول^۹ ندارد و اعتبار نهدند و محاصر و صحیح مزور و عمود پیش از تقدیم احتیاط و تمییز حکم میکنند^{۱۰} و بعد از ایشان برلیح ایلخان زرنگ از غوغا جان نامصاه آن احکام بیوسته و چون حدین باب رجوع با اقاویل^{۱۱} ائمه و استهادات^{۱۲} علمای^{۱۰} کرده شد چنان معلوم شد که جمعی صعب^{۱۱} و جمعی کثیر از ائمه و علماء متأخر اتفاق و اطلاق کرده اند ر آنچه^{۱۳} اگر دو شخص در يك موضع باشد و یکی متصرف صیاهی مین باشد و در آن موضع حاکی عادل و قاضی نافذ الحکم^{۱۴} حاضر و ماضی و وارثی دیگر از دعوی اظهار استحقاق طاهر^{۱۵} موجود و مدت سی سال کامل^{۱۲} نگذرد^{۱۳} و یکی از ایشان^{۱۶} ر دیگری که صاحب ید و متصرف باشد دعوی نکند بعد از آن متعکس^{۱۴} آن دعوی نباشد و قاضی آن دعوی را مسموع و مقبول ندارد و التفت نباید آکسون من که^{۱۵} فلام قاضی و حاکم شرع در فلان

۱ - ساقی S ۴ - L om. ۲ - جمع L. ۳ - ساقی P ۱

۴ - مقدم L. ۵ - کند L. ۶ - حکمی W ۷ - باشد H. W ۸

۹ - صواب عبر P ۱۱ - ضمیرا B ۱۰ - مقبول B om ۹

۱۱ - که من W ۱۵ - نیکی L. ۱۴ - که L. ۱۳ - تمام W ۱۲

حکایت بچلوم حد دفع نوزمان و د دعوی باطل و دفع نجات بیامانان و امتدیان ۲۲۵
 ولین این خط دادم ریشک " شدم که بعد ازین طرح مهر چه ا درین
 بکنین مسطورست فیلم نمایم و در استماع دعوی و فصل حکومات و قطع
 خصومات از آنچه بمنش شرح محمدی باشد تجاوز و عدول بنایم و بقدر
 اضلاحت و مکت در عمر ۲ و تقصیح ۲۵ دعوی و تفتیش و تحقیق صحیح و
 واقع شری باقصی التاؤد السهائیة بکوشم و هر دعوی که بعد از مدت سی
 سال گذد ۳ بدان شرایط ۳ که ذکر رفته بشوم و التفات بنایم و اعتبار بهم
 و اگر بر خلاف یکی ازین جمله اقدام بنمایم مستوجبا تعریک ۳ و تادیب و
 مستحق ضرب ۴ و عزل شوم برین جمله گواه گرفتم جماعتی را از عدول و
 تظان ۴ و ۶ ذلک فی تاریخ ۷ کذا

مواد

برای در ۸ اثبات ملکیت نایم قبل البیع

۱۲ بسم الله الرحمن الرحيم بقوة الله تعالى
 ۱۱ و بمن الملة المحمدية في زمان سلطان
 محمود غاران
 ۹ و ملوک و قضاة ۱۰ و مواد
 ۱۱ و اعیان و معتبران و کسحابان
 و جمهور رعایای ولایت بداند که

۱۲ بموجب نص یا داود ایا حطاک حلیقه
 ۱۳ فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و فرموده ۱۲ مصطلح صلوات الرحمن
 علیه ۱۴ که ۱۴ عند ساعة خیر ۱۷ من عبادت اربعین سنة همگی همت و عمریت
 و طریادشاهانه ما راهیب عموم حالاتق مصر و همت و جوانان آنکه ۱۸ عدل
 و اوصاف ما در بهمان منتشر گردد و هیچ قوی دست بر صعیق زور و
 زلفی تواند کرد بر طریق خیل و انواع ترورات ۱۰ و تاویلات حق هیچ
 مستحق ۱۰ باطل نگردد و انواع سادعات از میان حالاتق ۱۱ مرتفع شود و

— صرف L. P. ۴ — شرط W ۳ — P om ۲ — هر چه W ۱ S.
 — شهروند L. P. ۷ — کتب J. ۶ — و حاکم و مشاهیر L. add.
 — وینکچیان L. P. W. ۱۰ — نامتاق W ۹ — اب W ۸
 — ۱۲ W om — و ائمه L. P. om ۱۱
 — صلوات الله و سلامه ۱۲ علیه الصلوة و السلام P phre ۱۳
 — خلق L. P. W ۱۶ — مستحق W ۱۰ — فرموده W ۱۴

چون در یاسامیشی و ترتیب و قاعده^{۳۰} هر کاری اندیشه میفرمودیم از جمله معظمت امور و انواع مازعات و خصوصیات میان عالمیان یکی دعوی^{۳۱} باطل است بعلمت قبالات کهن و صکوک و صریح الملک مکرر که در دست هر کس مانده باشد و آن چنان است که^{۳۲} شخصی ملکی دارد و جهت مصلحت خود قبالة آن دو مسحه^{۳۳} کرده یا چون املاک بسیار دارد صریح الملکی ساخته و بار در مسحه کرده و بیکن که بعد از آن میان ورثه آن شخص مقاسمه رفته و آن املاک بیامعات و امقالات مردم مختلف منقل شده^{۳۴} و روزگار بر آن ر آمده و آن مجموع قبالات و صکوک و صریح الملک یا بعضی از آن در دست بائع یا ورثه او مانده و بعد از مدتی بائع^{۳۵} از راه بیامعاتی دعوی میکند و لا شکست مدتها اندیشه در آن ناب کرده باشد که بر چه وجه دعوی میکند و گواهان چگونه^{۳۶} انگیزد که آن ۲ ثابت گردد و در آن ناب ماهر و استوار شده هر ار شده و حیا انگیزسته و گواهان را بر یکن که^{۳۷} معاطله داده^{۳۸} و باطل گردانیده یا خود جمعی بیامعات و دیامت را گواه ساخته و اگر بائع بر آن دعوی مکرده ورثه^{۳۹} S fol 309 r^۱ او آن محبتها در حانه او میباید و محقق^{۴۰} می داند^{۴۱} که منقل شده یا می داند^{۴۲} و دعوی میکند بوحی که ذکر رفت^{۴۳} و لا شکست چون قبالات مسجل محکوم به زنده گواه پیش قاضی حاضر گرداند و شوت رساند قاضی صحت آن حکم^{۴۴} کند و چه میداند که بوحی شرعی مدبگری منقل شده و مشهورست که قاضی حاضر دو گواه باشد چون چندین^{۴۵} قاضی متقدم معتر و مشهور آن صکوک را مسجل گردانیده باشد^{۴۶} و گواهان عدل مشار الیه رنده و حاضر و عاقل از^{۴۷} آنکه بعد از آن مایه^{۴۸} رفته و آن ملک منقل گشته و آن صکوک مکرر یا^{۴۹} غیر مکرر در دست بائع مانده و مشتری^{۵۰} تسلیم مکرده بصورت گواهی می دهد^{۵۱} و قاضی آرا مسجل میگردد و حکم صحت آن میکند و مدعی می رود و عند قوی داستان موجب قتاله^{۵۲} که نارگی^{۵۳} محکوم به و مسجل شده با تصرف میگیرد یا بقوی داستان می فروشد و مشتری^{۵۴} بدان سب متضرر میشود و

— تحقیق W ۴ — S, W om ۳ — S om ۲ — W ۱ — انگیرد

... کرده اند باشد که L ۷ — که L ۶ — و محقق می داند L om *

— S om, T = L, P, W ۱ — می دهد W ۹ — W om. A

حکایت چهاردهم در دفع تزورات و دعای باطل و دفع خجاست نامانقان و نامتدبقان ۲۲۷

مبارعت و خصومت میان ایشان^۱ تطویل می‌آید^۲ اکنون چون صکوک و ملکیت^۳ بگواهان عدل نامت می‌شود^۳ و تصرف مالکانه در شرع اعتدالی تمام دارد و صکوک چون مکرر و باطل در^۴ دست هر کس بسیار می‌باشد می‌آید ر آن نهادن مشکوک و متهم^۴ می‌گردد و چون بعضی از نفوس شریره بتزورات مائل^۵ اند^۵ و بدان مشغول بهترین وجهی است که بوقت مبارعت املاک نافع و مشتری پیش قاضی^۶ حاضر شوند و گواهان عدل را با صکوک^۷ که باشد حاضر گرداند و نافع ملکیت خود نامت گرداند بگواهان عدل مرگمی که گواهی دهند که^۷ ملک از آن نافع است و^۸ در تحت تصرف او و هیچکس را بدان دعوی شرعی ندیده و ندانسته ایم و آن صکوک را در آب شویند و اگر صکوک ندارد و گواهان^۹ بموجب مذکور گواهی دهند و سبب ملکیت^۸ او آنکه از قدیم یا حدیث در تصرف او بوده شرح تحریر کند و نافع^۹ اقرار کند که صکوک آن ندارد و اگر نادید آید باطل باشد بعد از آن ملکیت او بویستند و گواهان گواهی^{۱۰} نوشته^{۱۰} قاضی مستقل گرداند^{۱۰} و صحت آن حکم کند^{۱۱} بعد از آن حجت مبارعت در زیر آن ثبوت^{۱۱} ملکیت بویستند^{۱۱} و اگر در حق کسی اقراری کند مقل شرعی هم بدین موجب پیش بگیرد و بعد از آن اگر آن ملک را مصی از صکوک^{۱۲} یا صریح الملک یا مقاسمه نامه بدست نافع یا فرزندان یا خویشان او یا دیگران هر کس^{۱۲} که باشد کاشا من کان^{۱۳} نادید آید هیچ قاضی از قضاة اسلام آرا اعتبار نهد^{۱۴} و در حال که ندیدند^{۱۵} آرا باطلاح و عقب ستانند^{۱۶} و شویند و اگر^{۱۶} قوی دستار داشته باشد یا بعضی حمایت کنند و^{۱۷} سخن قضاة بشویند با شحنه^{۱۷} آن شهر بگویند تا نصف و زجر^{۱۸} ستانند

۱ P om — میان ایشان

و قوی دستار در میان می‌آید و سالها گمت و گوی می‌آید و ما
 حرا و مبارعت میان ایشان قائم می‌گردد و قطع و فصل آن متکثر می‌شود و بطلت آن
 صکوک مذکوره چند نوع دعوی باطل و حلیهای دیگر هست که اگر شرح آن مشغول
 — باطل P — مهم ۴ B — می‌گردد W — گردند تطویل آید احمد
 — A T. = L, B, P, W om — آن W — قضاة R. —
 — ثبوت نامه L — گرداند L — گرداند S. om —
 — چند B, L, P, W — نهد B, L, P, W — هر کسی P —
 — یا P — ستانند L.

و در دار القضاة بشومد و اگر تقصیر نماید^۱ در گناه آید و باید که کسانی که حجت و قبالات مباحثات^۲ املاک^۳ نویسد کتاب دار القضا باشند^۴ دیگری نویسد^۵ و البته باید که قاضی چون در دار القضا محکم نشاید طامسی بر آب^۶ بر کرسی حاضر گرداند^۷ و نام آن طاس عدل فرموده ایم و هر مباحثه و دعوی که بقطع رسد حکوک آن بطلند و در آب بشوید^۸ و اگر بایع از ملک طلق خود حصه^۹ بفرشد و حصی ار آن در ملکیت او باقی ماند آن مقدار که فروخته باشد بر طهر حجت^{۱۰} او بحضور قضاة و عدول نویسد که این ملک که در ضمن حجت مذکورست این مقدار هر^{۱۱} فلان تاریخ فلان شخص^{۱۲} فروخته شده است^{۱۳} تا آن حجت بر قرار در دست بایع باشد و در حجت مشتری نویسد که تابع را چندین ملک^{۱۴} بود و از آن جمله چندین بدین شخص فروخت و چندین دیگر ملکیت دارد بدان سبب صنگ داشته در دست تابع مانده دیگر اگر شخصی در باب مباحثه یا رهن گواهی دهد یا نویسد و آن گواه وفق دیگر دعوی^{۱۵} بدان مشتری یا مرهون کند بشنود و ریش او تراشد و ر درار گوش بشاند گرد شهر نگرداند و اگر شخصی ملکی^{۱۶} B fol 309 بدیگری فروخته باشد که پیش اریس رهن سپانده بود^{۱۷} یا در حق دیگری اقرار کرده یا فروخته این معنی صورت تلجیه و^{۱۸} اقرار^{۱۹} است مسموع ندارد و مدعی را ریش تراشد و ر درار گوش بشاند گرد شهر نگرداند و اگر کسی ملکی بدیگری^{۲۰} فروخته باشد یا رهن کرده و دیگر بار همان کس بدیگری فروشد یا رهن همد و معلوم و محقق گردد آن کس را^{۲۱} یا سا^{۲۲} رساند دیگر فرمودیم که قصاة بعلت سبیل و دتاوی بر عادت معهود دانی^{۲۳} توقع ندارد^{۲۴} و ستاند عرسومی^{۲۵} که فرموده ایم قناعت نماید^{۲۶} و آن^{۲۷} کتاب که حجت نویسد هر محقق که تملع^{۲۸} صد دیار باشد يك درم ستاند^{۲۹} و آنچه بالای^{۳۰} صد دیار باشد تا^{۳۱} يك دیار ستاند^{۳۲} و

۱ - باشد W. om - ۲ W. om - ۳ - بقیه فرموداند P. h. v. c.
 ۴ - فروخته است L. om - ۵ - گرداند H. - نویسد H.
 ۶ - بی نقب W. om - ۷ - قرار L. - بدم B. L. P. W.
 ۸ - ندارد P. om - ۹ - در L. P. om - ۱۰ - میاساق L.
 ۱۱ - تملع W. - ۱۲ B. om - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ L. om
 ۱۴ - ستاند B. L. W. - ۱۵ L. P. om. - ۱۶ - ستاند B. L. W.

حکایت بجاوهم دم نفع تزویرات و دعوی ماطل و تضع خیانت بر امانتار و نامدنیان ۲۲۹
 قطعاً زیادت مستاند ۱ و مدیر ۲ که اشهاد می کند هر هجتی که تمام گروا
 کند نیم دینار ۳ رائج ستاند و چندانی که همان دعوی مکرر شود و همان مقدار
 قاعیت نماید و هر وکیل که ۴ از در طرف چیزی بگیرد او را تعزیر کند
 و ریش او تراشد و از وکالت معزول کند دیگر در باب دعاوی سی ساله
 حل ۵ حده فرمانی نوشته ایم و شرط ۴ آن معین کرده ۵ هم ۶ بدان موجب
 پیش گیری و هر قاضی که خلاف این یرلیخ ۱۰ و احکام ما ۲ که نوشته ایم
 کند ۸ معاف ۹ گردد و از قصاص معزول شود و فرمودیم تا در تمامت ممالک
 مسماق و ملک هر ۱۲ شهری قصاص آنجا حاضر گرداند ۱۰ و هجتی درین باب
 عوجی که مسوده آن ۱۱ کرده فرستادیم ۱۲ از ایشان بار گیرند و فرستند ۱۳ کمون
 باید که فلان و فلان قصاص آنجا حاضر گرداند و ۱۳ موجب مسوده که ۱۴
 فرستاده شد تحت ایشان بار گیرند و در صحت ۱۵ این قصاص ۱۶ فرستند کتب
 بی شهر گذا ۱۷ و سه گذا ۱۷ و السلم ۱۸

۱۴ یرلیخ در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرائط لاحقہ
 ۱۵ بسم الله الرحمن الرحيم هتوة الله قصاص ممالک نداند که چون داسته ایم
 تعالی ۱۶ و میامن الله الحمد لله فرمان که استقامت حال علم و عالمیان ناطعام ۱۹
 سلطان محمود عاران امور شرعی موطن است پیش از این
 در ۱۷ باب تبارک حللها که در فصل
 قضایا می افتد یرلیخ ۲۰ همه اطراف
 ۲۱ و جهات ممالک از آب آموره تا حدود مصر فرستاده ایم و قصاصرا در تحقیق

۱ S. L. ۳۷ — ۲ J. — ۳ W om —
 ۴ L — ۵ W om. — ۶ W — شروط —
 ۷ L om — ۸ P phve — احکام ما شود —
 ۹ S. L. ۳۷ — معاف — ۱۰ S — ۱۱ v ۱۳, ۱۴ —
 ۱۲ L. P om — ۱۳ L. om — ۱۱ — ۱۳ — ۱۴ — ۱۵ W om —
 ۱۶ P — ۱۷ W om verba sequentia —
 ۱۷ L. P phve — کتب و تاریخ المذكور — ۱۸ L add — تاریخ الحجرية —
 ۱۹ P — استقامه — ۲۰ L, P, W add — بلیخ —

و تدقیق احکام^۱ تأتی و احتیاط تمام^۲ فرموده^۳ و بر عایت لوایم و شرائطی که در نفس^۴ حال محاضر و صحیح و وثائق و سجلات ضروری باشد تلبه داده و در تنقید^۵ قصایا که در آن شائمه^۶ از تزویر و تمویه و تلجئه و تعرض و دیگر انواع حیل باشد تمذیر کرده و وجوب عدم اثبات^۷ مجرود قدمت حجج یا حکم قضایه منقلم که شاید که از مساهلتی یا مراقبتی خالی بود عههم ایشان رساییده و بر عادت^۸ صواب و دقائق که مقتضی سلامت دین و نجات آخرت و صیامت عرض تواند بود ملزم گردانیده^۹ که در تمامت^{۱۰} ممالک هر ماه آمرا یک بومت علی رؤس الاشهاد بر خوانند تا تکرار در اذهان مرسم^{۱۱} و مستحکم گردد و اصحاب^{۱۲} دعاوی ماطل در هس حوریش منرحر شوند و طریق سلامت پیش گیرند و قوی دستار را بیز طمع آن عاند که قضایه را تکلیف^{۱۳} حکمی خارج از حادّه صواب کنند علی الخصوص چون^{۱۴} آن حکم را مؤکد گردانیدیم و فرمود تا خطوط کافه قضایه سندید^{۱۵} که بعد ازین روی دل هیچ آفریده نه بنید^{۱۶} و بیرون از جانب حق حیل و علا هیچ جای را رعایت نکنند^{۱۷} و در تفسیح دعاوی و تفتیش صحیح و وثائق ناقصی العایه کوشند تا از فتنه^{۱۸} تروریات و تلبیسات رستاگاری^{۱۹} یاسد و هر دعوی که از سی سال بار نا وجود تمکن مدعی و ارتناع مواج متعرض آن شده باشد اگر بعد از افضاء^{۲۰} B fol 310 r. آن مدت دعوی کند اصلا بشوید^{۲۱} چه فساد چنان^{۲۲} دعاوی طاهرست و شنیدن آن مستحسن و سلاطین^{۲۳} سلجوقی پیش ازین با آن^{۲۴} معنی افتاده اند و عدد اجتهاد ائمه وقت مع سماع آن کرده و بعد از آن ائمه و قضایه و علمه^{۲۵} اسلام درین معنی باستقلال مکاتبات نوشته و آن حکم را مؤکد گردانیده چنانکه سح آن در اطراف منتشرست^{۲۶} و برلیح پدران ما بیز درین باب صادر شده و این برلیح جهت دو مطلوب نفاذ می یبودد یکی مؤکد گردانیدن آن^{۲۷} حکم تا همگان را شدت^{۲۸} الثقات خاطر و اهتمام ما باستقامت امور دین محقق شود و ردیلت تساهل و تراخی در کار^{۲۹} شرع از هوس مرعیزد

۱ L. P, W add — ۲ W om — ۳ L. —

۴ L add — ۵ P om — ۶ L, P, W and —

۷ — آن — ۸ L. — ۹ L. — ۱۰ L. — ۱۱ P, W. بنید — ۱۲ L, W. add — ۱۳ L. — ۱۴ L. — ۱۵ L. — ۱۶ L. — ۱۷ L. — ۱۸ L. — ۱۹ L. — ۲۰ L. — ۲۱ L. — ۲۲ L. — ۲۳ L. — ۲۴ L. — ۲۵ L. — ۲۶ L. — ۲۷ L. — ۲۸ L. — ۲۹ L. —

۱۰ L. — ۱۱ P, W. بنید — ۱۲ L, W. add — ۱۳ L. — ۱۴ L. — ۱۵ L. — ۱۶ L. — ۱۷ L. — ۱۸ L. — ۱۹ L. — ۲۰ L. — ۲۱ L. — ۲۲ L. — ۲۳ L. — ۲۴ L. — ۲۵ L. — ۲۶ L. — ۲۷ L. — ۲۸ L. — ۲۹ L. —

حکایت چهارم در دفع ترورات و دعوی باطل و دفع خیانت دامادان و ماترینان ۲۳۱
 و ضیلت سلامت و ثبات قدم در موصع آن متمکن گردد و محقق دانند
 که هر که^۱ از آن عدول نماید با او همان خطاب خواهد رفت که با قاضی
 اردبیل که چون از تعدد قضایای مزبور مموه احتراز نکرد^۲ او را بر
 مهولترین صورتی و مستشع ترین حالتی بر شمشیر گذراندند دیگر آنکه
 چون همواره خاطر^۱ ما^۲ استقامت^۳ و انظام امور عالمان مشعوفست و در
 تحصیل و تکمیل اسباب آن مصروف حواسیم^۳ که چند معی ضروری را
 که^{۱۰} از عمر برت عقل سلیم و اقتضای^۴ آثار قوانین شرع^۵ مکتسب شده
 باحکام سابق ملحق گردانیم و بحسب اتباع آرا^۶ مهم^۷ قضاء ممالک رسایم تا
 بر آن موجب روید و از آن^۶ تجاوز^۷ نباید اول تا کید احتیاط در باب
 استماع شهادت که^۸ مدار اکثر قضایا بر آنست چه معلوم گشته که قضاة در
 آن باب تساهل می ورید و در تحقیق آن نمی کوشند و بی آنکه^۹ سکوی^۸ یا
 اطمینانی از شهادت در باطن ایشان راه یابد یا علیه^۹ ظن مدرستی و راستی آن
 حاصل گردد بر آن حکم^۹ میکند و بدان متمسک می شود که قاضی حاضر
 دو گواه باشد و از عائله این اجمال نمی ترسد و می آید که قضیه^{۱۰} بی همها
 حطیر می باشد و چون حقیقت حال ناداسته و احتیاط ناکرده حکمی بدان
 پیوندد جمعی مردم مستظهر^۹ صاحب ثروت بدان واسطه^{۱۰} مستاصل
 میشوند و سر این معنی ایشانرا قوت میشود که هر چند ثبوت شرعی بر دو
 گواه^{۱۱} موقوف فرموده اند مشروط عدالت مقید گردانیده اند و عدالت
 امری عظیم است که هر در افراد مردم بر سبیل^{۱۲} بدرت صورت نمی رسد
 و هوای نفس بر اکثر حلق مسئولی می باشد و حاکم باید که پیوسته اندیشه
 کند که^{۱۳} شاید که شهادت رید یا عمرو از هوای نفس یا تحمیل جهت یا
 مراقبت حافی حالی باشد و محرد آنکه گواه سمعت و صفت یک مردان
^{۱۴} از حدود نماید و ظاهر حیویش یا صنعت سخنرا آرایش دهد هر هت
 شاید شد و در اقتضای حقیقت حال و استحضار باطن قضیه لطیف

— حواسیم ۳ T = L, P, S, W — ۲ L om. — ۱ P. —
 — آجا ۶ W — — فدییم — ۵ L add. — ۴ P —
 — و بی آنکه سکوی ۸ P om — — قضا — ۷ T = L, P, W, S —
 ۹ W. om. — ۱۰ L om — ۱۰ — ۱۱ —

۱ اندیشه^۱ و صفای ذهن را کار مایه فرمود و در بند آن باید^۲ بود که کیفیت حال روشن^۳ و اهام و اشکال مرتفع شود و چون^۴ حکمت تاریخی عز اسمه در اتمقان آفرینش اقتضای کرد که باطل هر چند دو^۵ باطن مخفی دارند از سخاوی الفاظ گویند^۶ آثار آن ظاهر گردد چنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلام^۷ فرمود که هر چه در دل دارد مردم^۸ مر^۹ فلتات رفتار او^{۱۰} آشکارا گردد پس هر^{۱۱} که بذهن درست متعرض تحقیق باطن شخصی شود از سخن او آرا در تواند یافت نامرین مقدمات فرمودیم^{۱۲} تا در استماع هر شهادت که خاطر را در قبول آن حزاره^{۱۳} باشد طریقه^{۱۴} احتیاط پیش گیرد^{۱۵} و هر یکرا از آن^{۱۶} گواهان مفرد را^{۱۷} پرسند تا تفاوت میان صحبای ایشان معلوم گردد^{۱۸} چه دست آویز تحقیق امور در تفاوت الفاظ گویندگاست^{۱۹} و نیز هر یکرا بارها در مجالس مختلفه پرسند و از راوی^{۲۰} سخن استکشاف احوال کنند و مر نکتهائی که در سؤال^{۲۱} مهید باشد مثل تعرض ارمه و امکانه و کیت مقادیر و کیفیت احوال قضیه و لطائف سؤالات که آرا در تحقیق این امور مدحلی باشد بسیار بهند تا ازین اجتهاد یکی از دو مطلوب روی نماید یا صحیحی که ر آن حکمی توان کرد که اعتماد را شاید یا شکی که موجب^{۲۲} 8 fol. 310 v توفی گردد و سب^{۲۳} نجات از ورطه^{۲۴} حکم باطل^{۲۵} شود و چون بیشتر حلقها که در قصای می افتد از ترکیه^{۲۶} مرکبانی^{۲۷} واقع می شود که نفس خویش مرگی می باشد احتیاط در آن قسم ریادت باید کرد و از فصلی که بر سبیل^{۲۸} استقلال در باب ترکیه^{۲۹} تحریر پیوسته اقتباس واجب دانست دیگر آتی و تروی را^{۳۰} کار فرمودی در باب حکم نامها که^{۳۱} مهر کند چه^{۳۲} در آن قسم شدت بسیار می افتد و اکثر قصایا^{۳۳} که در موصح و حطه^{۳۴} خویش نفاذ

— کرد 3 W add — 4 L, P., W. om. — لعلیب اندیشه 1 P om
 — کرم الله وجهه 5 L plivo — بز 6 T = L, P., S., W.
 — از 7 W. — مرد احمق 8 W هر چه در دل احمق باشد 9 L, P pb.v.s
 — طریق 10 W — حدیثه 11 P — هر کس 12 P.
 — شود 13 P — 14 L, P om — گیرد 15 W.
 — باطن 16 L, W — ملامت 17 W ms — سب 18 W
 — حطه 19 L — 20 L om — 21 W. om. — 22 W. om. —

حکایت چهاردهم در دفع نزویرات و بغای اهل و دفع خیانت امانتان و آمنتبمان ۲۲۲
 می‌یابد ۱ اجماع آن پیش قضاة ۲ دیگر ولایات ۳ آنرا شسوت می‌رساند و سبب
 آنکه در آن خطه ۴ صریب ر اسباب و احوال این قضیه اطلاع می‌افتد و
 صحت و موقع آن ۵ بر آن قضاة پوشیده می‌ماند بی تحقیق حجت را محتوم بدیگر
 قضاة فرستند ۶ تا می‌کشایند و شوت آن حکم می‌کنند و باطل بصورت ۷ حقی
 رواج می‌یابد و طریق خلاص آرین ورطه آسست ۸ که قضاة تا در کاهی حال
 آن قضیه و ضرورت رفع آن عوصی ۹ قریب ۱۰ مطلع ۱۱ مگردند و وقوف
 تمام بیامد نبوت آن مویسد و بجمع برساند و آنکه گشاید تا وجه ضرورت
 اثبات آن پیش آن قاضی ۱۲ که مهر کرده نداند و حقی را در جهت او تصور
 نکند در گشودن و حکم کردن مسارعت بیاید دیگر احتیاط ۱۳ در اموری
 که تعلق سوشن صحیح و وثائق و انواع کتب و اصناف حکم‌نامهها و سجلات
 دارد چه ۱۴ اکثر احوال آنچه ۱۵ می‌بویسد از حلی خالی نمی‌باشد و بیز
 می‌افتد ۱۶ که سرایت ۱۷ مصرت مایبات ماطلها و اطال حقها می‌الحجامد و آن
 ۱۸ حلال تعلق ۱۹ بجهل بوسندگان دارد و ملواریم و شرائط نوشتن یا بروی دل
 دیدن و مراقبت حامب و چون تدارك ۲۰ کلی درین باب بیز واجب بود جمی
 قضاة و ائمه و علمایا که بدقت طمر موسوم بودند فرمودیم تا هتتاق حصر
 کردند که ۲۱ در ۱۱ دار القضا چند نوع کتب بر سبل کلی نوشته میشود و
 هر نوع را سواد می‌کلی کامل الشروط جامع الدقائق که از مواقع طمن ۲۲ و
 احتمال معارضه دور باشد موشح بقطعه مناسب که در آن فوائد بسیار
 مصعرت ۲۳ در قلم آوردند و در يك مجلد جمع کردند ۲۴ و معتبران و
 اعیان علیا حطوط حویش بر آن نوشتند و بر صحت آن مقاصد گواهی
 دادند ۲۵ و چون این مطلوب تقدیم بوسنه ۲۶ از آن مجلد سحها نوشتند و
 باطراف مالک فرستادند ۲۷ تا هر کدام نوع که موشن آن احتیاج افتد بعد
 از حکم حاکم ۲۸ و اشارت او سوشن بر صورت سواد ۲۹ که بدان مخصوص

۱ B om — ۲ W — فرستد — ۳ W — ولایت — ۴ P — می‌یابد — ۵ I.
 — می‌باشد — ۶ P — ۷ L om — ۸ L — غیرم — ۹ P — موقع —
 ۱۰ L om — ۱۱ L om — متعلق — ۱۲ L om, W. — شوائب — ۱۳ P.
 — داد — ۱۴ B, L, P, W — کرد — ۱۵ W. — است — ۱۶ L om
 — سواب — ۱۷ P, سواب و سواد — ۱۸ L — فرستاد — ۱۹ W.

است نویسد و قضاة ممالک باید که اول آرا منظر احتیاط^{۱۸} تا مملکت کند و چون مطابق مقصود یابند و بر جاده شرح معطر مستقیم باشد ایشان بر خلوط خویش بر آن نویسد^{۱۹} و شرطیابرا الترام کند تا بعد ازین در هر بانی از آن تجاوز نکند و حرفاً بحرف^۱ نویسد و چون در سابقه این معنی مؤکد شد^{۲۰} که^۲ وقتی نویسد که حکم حاکم موثقی آن نافذ شده باشد سبب تکلیف نکند^۳ و محض مرحت در آن امور محقق داند^۴ دیگر^۵ چنان معلوم شد که مساهلت و رحمت خوئی و ناپاکی بعضی قضاة بدان رسیده که در يك قصیه در دست^۶ دو عریم دو مکتوب مخالف بهند بگر^۷ بهاده اند هر دو مستجل و ارتح صورت آن حال پیدا شده و احتراز ناکرده^۸ فرمودیم^۹ تا بعد ازین هیچ سبب و رحمت پیرامن آن حرکت نکرده و در تلافی آنچه واقع شده اهتمام نماید و در مجلس هر کدام^{۱۰} حاکم که دو مکتوب چنین حاضر^{۱۱} شود احتیاط در تحقیق حال قصیه کوشد^{۱۲} و اگر تماوت آنه محتاج باشد^{۱۳} مجمع سازد^{۱۴} و بر قانون درست آرا بوضوح رساند^{۱۵} و در هر کدام طرف که حق واضح و لایح گردد آرا افاضه^{۱۶} و نمکین دهد^{۱۷} و مکتوب دیگر را در طایف عدل بشوید^{۱۸} و اگر در حال حاضر آن قصیه بیصل^{۱۹} رسد هر دو مکتوب را سبیل^{۲۰} و دیمت بامین الحکم سپارد^{۲۱} و غریبا اصلا ندهد^{۲۲} و موقوف دارد^{۲۳} تا وقتی که قصیه بیصل^{۲۴} رسد^{۲۵} چه از گد اشن^{۲۶} چنین دست آویزها در دست غریبا حر فساد و فتنه و احتلال هیچ واقع شود و در آن هیچ شبهتی^{۲۷} که هر کدام غریب^{۲۸} S fol 311 r. یا رده^{۲۹} که در وقتی از اوقات مجال اشناد و الناس یابد آن مکتوب را بیرون خواهند آورد و آن دعوی کرد و شاید که^{۳۰} قاضی وقت را^{۳۱} دلائل و شواهد^{۳۲} ابطال آن قصیه حاضر باشد و حکم

۱ P om. — ۲ L om — ۳ P بکند — ۴ P om. —

۵ L, P — ۶ L, P, W نکرده — ۷ P حاصل —

۸ P — رساد W ۱۰ — سارید L, P ۹ — کوشد P ۸

۱۱ W. — وصل S ۱۳ — شود W ۱۲ — دهد W. ۱۱

۱۴ W — نهد W و بار نهد L ۱۵ — سپارد W ۱۴

۱۷ S — که قصیه بیصل رسد P, om ۱۸ — وصل S ۱۷

۲۰ L, P. — در آن وقت — ۲۱ S. om. — ۲۲ W. —

۲۳ W. — عریم که ورده دارد

حکایت چهارم در دفع ترورات و نظایر مامل و دفع خیانت دامانتان و امانتین ۲۴۵
 ر مامل کند^۱ و چون هر دو حجت را نگاه داشته باشد و ضمانت^۲ محقق
 شود که بایشان باز نخواهند داد بضرورت حاضر شوید و عهده کنید و
 چنانکه^۳ مقرر شد^۴ ر موجب تحقیق تا سر رسید^۵ و حقی در مستقر خود
 قرار گیرد^۶ دیگر^۷ چون سلطان ملکشاه^۸ ر موصی اتفاق و اجتهاد و
 استصواب ائمه عصر حکمی کرده و جهت مصلحت علیان مدون گردانیده که
 هر که^۹ وقفی پنهانی کرده باشد یا اقرار تملکی در حقیه^{۱۰} نوشته و پوشیده^{۱۱}
 داشته و بعد از آن او یا ورثه او آن ملک را که در^{۱۲} وقفیه یا اقرارنامه^{۱۳} آمده
 فروخته و بعد از متقی او یا ورثه او آن وقفیه یا اقرارنامه^{۱۴} بیرون آورده و
 دعوی بر آنکه^{۱۵} ملک خریدار کرده قصاصاً بمالك آن دعوی^{۱۶} بشود و
 وقفیه و اقرارنامه را مامل کند و مدعی را تادیب و تعزیر^{۱۷} واجب داند و
 ملک را ر مشتری مقرر دارد و جمعی^{۱۸} از مشاهیر ائمه بعد از آنکه یکپسندی
 در قزوین جستی کرده^{۱۹} اند و اجتهاد^{۲۰} مسائل اصلاحی^{۲۱} که صلاح
 خلق بدان موقوف باشد ضبط کرده نوشته که ر قصاصاً واجست که^{۲۲} بدان
 کار کند از الحمله یکی آنکه هر ملک که شرعاً در دست متصرفی باشد
 سبب آنکه عقدی مخالف آن^{۲۳} ملکیت ظاهر گردد از و بار نگیرد و در
 دست او نگذارد^{۲۴} ما نیز فرمودیم تا قصاصاً بمالك ر آن موجب^{۲۵} روند و
 این حکم که^{۲۶} ر آن اتفاق نموده اند و استقرار حق خواسته تجاوز نکند
 دیگر^{۲۷} چون استماع^{۲۸} افراد که معنی عاقبت نامدیشان که ایشانرا بشرط^{۲۹}
 واقف نولیتی می رسد و سبب فریب بعضی طامعان^{۳۰} تولیت خود ندیگری
 می فروشد و همویض میکند و از آن حرانی و حلال حال آن واقف می راید
 فرمودیم^{۳۱} تا هر که مشبهت همویض^{۳۲} موصی وقفی را در دست دارد از^{۳۳}
 ط واقف^{۳۴} آن معانی احتیاط کند^{۳۵} اگر متضمن^{۳۶} اجازت همویض

— عهد L ۴ — رساند L ۳ — چاهجه P ۴ — کند W. ۱
 — حصه P. ۷ — W om ۶ — P om ۵
 — ۱۰ W. om ۹ usque ad ۹ — و پوشیده et om نوشته داشته A L
 — تمام L add ۱۴ — جمع L ۱۳ — نظایر W ۱۲ — آن L ۱۱
 — و در دست او نگذارد L om ۱۶ — اصطلاح L ۱۵
 — شروط L ۱۹ — P om ۱۸ — رای صاحب L, P ۱۷
 — کند P. ۲۳ — W. om ۲۲ — آن P ۲۱ — (۲۳۶) P ۱ — L. ۲۰ —

است تصریح رساست و الا آن تفویض را^۱ باطل گردانند و تفویض نامه را در
 طلس عدل بشوید^۲ و بعد ازین هیچ آمدن را بحال تفویض که شرط
 واقف متضمن^۳ جوار آن باشد^۴ نهد و هر که مخالفت کند تفویض
^۵کننده و قبول کننده و بوسه را جمله مؤاحذت و تعزیر کند دیگر چون
 بر همگان پوشیده نماید که درین اواخر که مصاد^۶ می پیوندد بطور جر بر
 رعایت حاکم حق جل و علا و تقویت شرع محمدی لا زال مطلقاً و انتشار
 عدلت و آسایش^۷ رعیت^۸ بست و از تسبیحی که قضا را در افتخار آثار حق
 و عدل می رود و تحذیر و ترویجی^۹ که مکرر میشود^{۱۰} عرض حر^{۱۱} حال
 ایشانست^{۱۲} به کس و ترفیع قدر ایشان به تمقیص و اکرام^{۱۳} به اهانت
 این معانی را^{۱۴} بطور^{۱۵} استماع^{۱۶} کند و از آن انتفاع گیرد و یقین داند که
 هر که بدان کار کند و جاب حق را ترجیح نهد^{۱۷} و منصب شرع مظهر را
 از شین تلبیس مقس دارد و در فصل فصایا تا عایت احتیاط را کار شده ما
 وجود اجر جزیل^{۱۸} و ذکر حیل بمسافقت مشمول شود و هر که چندین
 بلاغ و بیان و تاکید و تشدید در و اثر نکند صد ازین تجدید^{۱۹} برلیغ^{۲۰} درین
 امور اهتمام^{۲۱} شواهم نمود و طریقه^{۲۲} السیف اصدق اسلام من الکتب در
 کار خواهد بود تا حقیقت^{۲۳} داند و فی ذلک کفایة لمن اعتر امیر فلان و
 حکام باید که این برلیغ یا^{۲۴} نسخه^{۲۵} دستور که می رسد بقصه^{۲۶} مبارک و
 یافته گیرد^{۲۷} که ایشان رسید و باهتاق سوادها از هر يك بویسد و صحت
 مقامه بدان ثبت کرده و تمامت گماشتگان و اکار و قضاة ولایات^{۲۸} فرستد
 و ایشان مبارک تا واقف گردد و تحت نگاهداری^{۲۹} 8 fol 311 v^{۳۰} بار گیرد
 که بعد الیوم برین موجب پیش گیرد و چنان سازد که این معانی بر
 حاکمان^{۳۱} محقق و روشن شود دیگر^{۳۲} پیش^{۳۳} ازین در زمان خلفا و سلاطین
 انار الله راهبهم در باب رونق کار قضا و ناموس شریعت هر سعی که مقتدور

— رعیت L W — باشد W ۳ — W om ۲ — ۱ v ۱ —
 — حر اصامت W ۷ — حس P 6 — L om ۵ —
 — S om ۱۰ — معنی را W ۹ — حاکم L. P. W. add. ۸ —
 — سن مستند W pbvc ۱۴ — با W ۱۲ — معنی L. P. ۱۱ —
 — W ۱۵ — هم W ۱۰ — اکار بر ولایت و قصه L ۱۴ —

حکایت چهارم در دفع زریزات و دعاوی باطل و دفع خیانت بناماتان و املدیتان ۲۲۷

۹ بوده می‌نموده اند و احتیاط بلیغ بجای می‌آورده و مردمان مستدین ذاتی کامل از اهل اعتبار را جهت مباشرت منصب^۱ قضا^۲ اختیار کرده^۳ و ایشان نیز متدینان صاحب عرص^۴ از علای نامدار ملازم دار القضا میگردانیدند^۵ لا حرم امور شرعی^۶ و قصایای دینی بر وفق فرموده^۷ حدای تعالی و رسوله علیه السلام گذارده می‌شد و حقوق حلائق در مراکز خویش^۸ قرار می‌یافت و انواع ظلم و حیف نکلی مسدود می‌نمود مردم حسیس بی‌دیانت طامح فصول مزبور مهتری را^۹ محال نموده^{۱۰} که بهیچ وجه از انواع حیل و لباسات و تقلبات پیرامن چنین کارهای^{۱۱} حظیر گردند بلکه چنان کسان را در محافل و مجامع برای مدخل و مخرج مودی و هیچ آمرینده ایشان انتعات سمودی و با وجود آن ضسط و ترتیب در عهد سلطان^{۱۲} سعید ملکشاه طاب ثراه سبب آنکه قالات کهن و صریح الملک مکرر چنانکه این زمان نیز هست سیاری^{۱۳} در^{۱۴} دست مردم بود و آرا پیش قضا^{۱۵} می‌رودند و حیثیاتی که قضا را^{۱۶} ضرورت مستمع آن باید بود^{۱۷} می‌انگیختند^{۱۸} و آرا شوت^{۱۹} رسانیدند^{۲۰} و مردم مختال را چون دست‌آوری دست دهد باطل را صورت^{۲۱} حق رواج تواند داد چون بدان واسطه^{۲۲} رحمت مردم می‌رسید و بعد از آن محقق می‌شد که آن دعاوی باطل بوده و قسالات و صریح الملک مکرر و آن^{۲۳} املاک^{۲۴} بدیگران منتقل شده^{۲۵} مکررات آن مقالات و مبارقات سمع سلطان ملکشاه و وزیر او نظام الملک رسید و ایشان را^{۲۶} محقق گشت که دست‌آور آن^{۲۷} مروران قالات کهن و صریح الملک مکرر است که بعد از انتقال املاک در دست مالک^{۲۸} یا وارثان^{۲۹} او مانده و بتادی ایام کس را بر احوال آن^{۳۰} وقوف نموده و ناگاه یکی از مردان مالک آن مقاله را بیرون آورده^{۳۱} و دعوی کرده و بکن که مشتری آن^{۳۲} املاک یا^{۳۳} ورثه او آن قسالات را بدیده

۱ - عرص W. ۲ - می‌کردند P. ۳ - معصوب L.

۴ - کار L. ۵ - مهتری را W. ۶ - می‌کردند P.

۷ - شد W. ۸ - P. am. ۹ - سیار L, P.

۱۰ - می‌رسانید W. ۱۱ - B. ۱۲ - S, L, P, W.

۱۳ - گشته L, P, W. ۱۴ - و آن W om. ۱۵ - در صورت P.

۱۶ - L. ۱۷ - اموال T = L, P, H, W. ۱۸ - وارت P.

۱۹ - و W.

باشند^۱ یا ضایع شده باشد یا در ایام^۲ فترتها^۳ بشارح رده یا هم از کسان بدان بود دیده و یا مانع داده و ایشان باسظهار آنکه دانند که قبائله انتقال در دست ایشان^۴ بیست بکمه قبائله خود دعوی کنند^۵ و شوت رسانند^۶ و اقسام این معانی بسیار فی الحقیقه چون ملکشاه و نظام الملک بر آن^۷ حال واقف شدند بر صورتی که مناسب شرع بوده مثال نوشتند و فرمودند^۸ که بعلمت قبالات کومه که مدت سی سال بدان^۹ دعوی مکرده باشند دعوی نکند و بشود و آرا تهمت مفتیان حراسان و عراق و صداد داده تا بر وفق شریعت^{۱۰} قوی کرده اند صد ار آن بدار الخلافه فرستاد تا امضا نوشته اند^{۱۱} و آن مثال همور موجودست و مسخ آن در اطراف منتشر^{۱۲} چون در آن وقت که قصه و اصحاب دار النضا بیان بودند که ذکر رفت آن چنان قصه^{۱۳} مندین معتبر^{۱۴} و سلطان و وزیر از دست سیاهکاران در مابعد تا ضرورت چنان حکمی فرمودند و در روزگار معول چنان^{۱۵} اتصاف افتاد که تدریج مردم را^{۱۶} معلوم شد که ایشان قصه و دانشمندان را بجزرد دستار و دراعه می شناسد و قطعاً از^{۱۷} علم ایشان وقوی و تعمیری ندارند بدان سب جهال و سعیا دراعه و دستار وقاحت پوشیده غلازمت مغول^{۱۸} رهند^{۱۹} و خود را با انواع تملق و خدمت و رشوت برد ایشان مشهور گردایدند^{۲۰} و قصا و مساصب شرعی مستند و در آن باب^{۲۱} یرلیغ حاصل کرده چون متقی برین موجب بود علماء بزرگ مندین صاحب ناموس تدریج دست از آن اشغال و اعمال^{۲۲} باز داشتند و مردم زرگ چنوبه اختیار کنند^{۲۳} که خود را در معرض چنان کسان آرند و طایفه بزرگان صاحب ناموس^{۲۴} که تعایت مشهور بودند و در حکام تاریک دست از ایشان بازمی داشتند و همواره تعریف ایشان میکردند و اگر مفیدی S. fol. 312 r میخواست که عرض ایشان بود مانع می شد بدان واسطه بعضی قصه زرگ معتبر بر قرار نمایند و اکثر آن^{۲۵} بود که شرح داده شد و چون جهال و ستمها داشمند صورت در بمالک بسیار بودند و می دیدند^{۲۶} که امثال ایشان را کارها^{۲۷} زرگ دست می دهد معارصه بکندیگر بر

۱ رسایه L ۴ — کرده L ۳ — ۲ W om. — ۳ باشد W ۱
 ۴ مولا J ۸ — ۵ S. om. — ۶ نوشتند P ۶ — ۷ فرمود W ۸
 ۸ می دید W ۱۱ — ۹ کد W ۱۰ — ۱۰ گرداید P ۹

حکایت سجادیم در دفع ترویزات و دغوی ناطل و دفع خیانت امامان و نامتیمان ۲۳۹
 خاستند و از کثرت مسارعت و مقالات^۱ ایشان مفضولان را خساست و
 وقاحت جمله^۲ ایشان معلوم گشت و تصور کردند که عموم علما چنین باشد و
 زرگارا بلکه ملت اسلام را حرمت و حشمت بر سر^۳ آن جهال رفت و تمامت
 مدام و خوار و حقیر گفتند و هر امیری و زرگی حمایت یکی از ایشان کردی
 و هر مدتی یکی قاضی^۴ شدی و دیگری معزول و بعضی بجائی رسانیدند که
 عمل قضا را ضهان می‌ستند و قاصی باید که شفاعت و اخلاح او را قضا دهد
 و چیری از کس مستاند^۵ چون قضا ضهان و مقاطعه گیرد توان داست که
 حال بر چه وجه باشد و ابن معی در زمان^۶ گنجخاتوخان که صدر الدین^۷
 وزیر او^۸ بود و هم حدود صدر جهان کرده و برادرش قاصی القضاة و لقب او
 قطب جهان کرده^۹ و شیخ محمود^{۱۰} نیز شیخ المشایخ گفته و معنی^{۱۱} از
 امور دینی نوی تعلق گرفت و نهایت کمال رسیده بود و اشغال شرعی را^{۱۲} مقاطعه
 میدادند بدین اسباب در سالهای گذشته بجائی رسید که بواسطه آنکه راه
 دغوی ناطل نار داده بودند^{۱۳} هر آفریده که ملکی داشت او را از صد دشمن
 شر بود چه همواره بمسدان محتال گرسه بعلت آنکه قبالات کهن و گواهان
^{۱۴} مرور و انواع حیل و تدلیس که اقسام آن نهایت ندارد جماعت ارباب زرگ
 صاحب مصب و ناموس را رحمت میدادند^{۱۵} و عرص می‌زدند و چون قصا
 بضان و مقاطعه بود آن معانی ملایم طبع قاصی و اصحاب دارالقضا می‌انند و
 مدعیانرا تهییج^{۱۶} می‌کردند و بوعده عشوہ میدادند^{۱۷} و قصیرا مهمل^{۱۸} و
 موقوف میداشتند^{۱۹} ماهها بلکه سالها^{۲۰} و در آن میانه آنچه خلاصه بود می‌ستند
 و هر^{۲۱} سال بوحقی عرص خویش از حاسبین حاصل میکردند^{۲۲} و دعوی و
 مسارعت بر قرار و سیاری املاک ماها در قمار می‌بود و هر^{۲۳} سال ریادت
 از مال آن بر دارالقضا حرح می‌رفت^{۲۴} و شخص امیدوار که دعوی من
 نافی است چیری دیگر بدم تا سبیل توسط^{۲۵} معنی بر من مقرر گردد و در

۱ L, P, W مقالات — ۲ W om — ۳ L, W ستاند —
 ۴ W add رحالی — ۵ P om — ۶ P, W. بپاده —
 ۷ W add میر — ۸ W om — ۹ L, W میداد —
 ۱۰ L om مهمل و — ۱۱ L, W میداشت — ۱۲ W add —
 ۱۳ S, L, W میکرد — ۱۴ S om —

میانه آن گسایان خدمتی می‌ستند و شهرت حاصل می‌گردند و چون امثال ایشان^۱ می‌دیدند که آنها بواسطه دعاوی باطل در معرض زرگان می‌آیند و زرگان^۲ محافظت عرض خویش را چیزی بایشان^۳ می‌دهند و مدار القضا نمی‌روند و طائفه بزرگه که رفته آمد سیر اختیار^۴ دار القضا^۵ می‌سارند و لاحق می‌دهند و چیزی^۶ می‌ستانند ایشان بر امیدیه کردند^۷ همچون صد حبله و رحمت در روزی درمی‌حاصل می‌توانم کرد بهتر از این پیشه و سعی^۸ باشد و تمامت این شیوه^۹ پیش گرفتند صبی قنالات کهنه^{۱۰} خویش داشتند و بعضی از روی وقاحت و فصاحت^{۱۱} نمد^{۱۲} دیگری می‌شدند و بعضی آن بودند که یکی را بدست^{۱۳} می‌آوردند که انواع خطوط متشابه^{۱۴} خطوط دیگران می‌تواند نوشت و^{۱۵} قنالات مستعمل می‌نوشتند و معاون هم دیگری می‌شدند و طائفه آن بودند که مانند امثال سلاطین ماضی قنالات کهن^{۱۶} خطوطی که معین باشد تاریخ صد و پنجاه سال می‌نوشتند و هر چند قنالی گواه معتبر باشد هر يك از آن جماعت بحیثیت^{۱۷} مغولی و قوی دستی می‌رفتند و با مردم مسارت می‌کردند^{۱۸} و مقاطعان قضا هر چند حکمی بدان^{۱۹} می‌کردند رعایت^{۲۰} مصلحت خویش را^{۲۱} در مقلت ایشان ساکت می‌شدند و کلمه الحقی می‌گفتند و در زمان اعوان مجلس حکم در حقیه بایشان^{۲۲} می‌رساید که این جماعت قوی دستاند و جوانی مطلق می‌توانم گفت و بری طریقه روز می‌نگریدند^{۲۳} و در^{۲۴} میانه چیزی می‌ستند و این قصیه مانند آسیا بود که هر چند ریادت گردد گردش او تیرتر شود و حال^{۲۵} بجائی رسید که^{۲۶} چندان دعاوی باطل در نالک پیدا شد که در حصر گنجد و چون مدعی باطل محایم قوی دستی می‌رفت مدعی علیه مسکین^{۲۷} S. fol 312 v. که مالک محق بود از بیم مال و عرض حمایت^{۲۸} دیگری از راه ضرورت توسل می‌جست و بدان واسطه محاصرت هر دو قوی دست^{۲۹} لازم می‌آمد^{۳۰} و طبیعت روزگار از قدیم الزام^{۳۱} را آست

۱ W om اصحاب — ۲ L. om زرگان — می‌آیند و زرگان

۳ L. P. با هم دیگر — ۴ W. طریقه — ۵ W. om — ۶-۷ —

۸ شاه — ۹ W — ۱۰ — ۱۱ — ۱۲ —

۱۳ — ۱۴ — ۱۵ — ۱۶ — ۱۷ — ۱۸ — ۱۹ — ۲۰ —

۲۱ — ۲۲ — ۲۳ — ۲۴ — ۲۵ — ۲۶ — ۲۷ — ۲۸ — ۲۹ — ۳۰ — ۳۱ —

۳۲ — ۳۳ — ۳۴ — ۳۵ — ۳۶ — ۳۷ — ۳۸ — ۳۹ — ۴۰ — ۴۱ —

حکایت چهاردهم در دفع ترورات و دعای باطل و دفع خیانت فراماتان و نامتقیان ۲۴۱
 که از رای ملک شمشیر رسید و شوی آن قوم بجای الحامید که اکثر قوی‌دستان
 با یکدیگر آثار مبارعت و حصومت کردند و مؤذی شمشیر ردن حواست شد
 تخصص چون اکثر آن بود^۱ که مدعی باطل دیهی از آن مالک منصرف
 بحق که ده هزار دینار^۲ از رد^۳ یا صد^۴ دینار^۵ در بتعلبی^۶
 فروخته بود و در^۷ خاطر او مشتبه که این دیه ملک او بود و این زمان از آن
 مست و نیز خصی حطای دیهها و غیرهم از سر جهل و بی‌دبایق او را^۸ تعلیم
 میکردند و می‌گفتند^۹ که این بیع درستست و در^{۱۰} ملک طلق تست و
 چون معول را بر خلاف ازمان منتقم هوس^{۱۱} املاک^{۱۲} دیدند آمده سی در آن^{۱۳}
 ریادت می‌مودند و چنان شد که ملک بیکارگی در سر آن قضایا حواست شد
 و عموم حلق ر املاک^{۱۴} و عرض و جان خود با امین گفتند و فضاة متدین
 از دست آن مفسدان مزور در ماندند و قدرت تدارک نداشتند و همواره^{۱۵} از
 حضرت حق تعالی^{۱۶} وجه خلاص^{۱۷} از آن حیرت می‌جستند و چون عهد
 همایون پادشاه^{۱۸} حلد^{۱۹} سلطانه در آمد و آن^{۲۰} شیوة^{۲۱} با محمود را مشاهده فرمود
 تدارک آن چنان اندیشید که فرمان داد و مهیاں معتمد را برگشت تا در هر
 ولایت که^{۲۲} مروری باشد و ترور او ظاهر شود آنها کند و نگذارند که
 دیگران پنهان دارند یا حمایت کنند و اما را که حال ایشان^{۲۳} معلوم بود در
 حال طلب فرمود و بعد از شورت گناه بیاسا رساید و بدین موجب بسیاری^{۲۴}
 ترورها و قلات دروچ^{۲۵} که نوشته بودند ظاهر گشت و آن مزوران بعدل
 و اصناف پادشاه جهان ماران جان^{۲۶} حلد^{۲۷} سلطانه^{۲۸} بیاسا رسیدند و حکایت
 آنکه سلطان ملک‌شاه نوشته که دناوی سی ساله مشوید و در عهد هولاکو جان
^{۲۹} در راه ناریک هر سه داشتند و هم بر آن موجب یربع بافت گشت و بعد از
 آن در زمان ااعلان و ارمون جان^{۳۰} و گنجتو جان امضاء آن حاصل گردیدند

۱ W om ۱-۴ - ۲ T = L, P, S, W باشد -
 ۳ L, P صد - ۴ ۷ ۱ - ۵ P om -
 ۶ L, P, W می‌گفت - ۷ P - ای دیه - ۸ L, P ms با -
 ۹ W - حل خلاص - ۱۰ W om -
 ۱۱ W add - حلد سلطانه - ۱۲ P ms -
 ۱۳ W - سپار - ۱۴ L, P om -
 ۱۵ L, P add - و احمد -

لیکن اثری از عاذا^۱ آن ظهور نمی یوست^۲ بدو سب یکی آنکه شرائطی^۳
 چند شرعی و عقلی و عرفی که در آن باب معتبرست در آن احکام مذکور
 مرد و چون مطلقاً فرموده بودند که نعلت^{۱۸} قتالات کهنه سی ساله دعوی
 بشوید مشروع نمی نمود مهمل می ماند سبب دوم آنکه احکام یرلیغ را باید که
 حکام و پیشوایان^{۱۹} جاری گردانند^{۲۰} و چون عموم ایشان میخواستند^۴ که
 املاک بسیار بوجوه اندک بخرید و حر بدین طریقه ممکن بود چگونه^{۲۰} تمشیت
 مع آن معنی کردندی بالصرور و با آنکه خود عرصه میداشتند آنرا مهمل
 می نگذاشتند پادشاه اسلام^۵ حلد ملکه^{۲۱} چون خواست که امعاء آن یرلیغ
 فرماید فرمود تا سواد آن یرلیغ با اتفاق و مشاورت قضاة مررگ عالم کامل و^۶
 کافی کنند^{۲۲} و مرحوم مولانا فیض الدین قامی هراة که از شول علماء روزگار^۷
 و افاضل نامدار بود و انواع علوم و فنون کالات آراسته^{۲۳} و مشار الیه و
 قاضی القضاة وقت در قسم اشاه بی نظیر سواد آن یرلیغ را مشتمل بر قیودی
 و شرائطی چند که در آن باب^{۲۴} معتبرست نوشتند^۸ و بدان موجب آن
 حکم عاذا یوست و فرمان شد تا^۹ در تمامت بمالک کسانی متقلد قضا^{۱۰}
 باشد که^{۲۵} با اتفاق و صبح و ربيع استیصال و استعداد آن کار حطیر دارند^{۱۱}
 و وجه معاش ایشان معین فرمود^{۱۲} تا بدان منتفع^{۲۶} باشد و بهیچ علت
 هیچ چهر از کس^{۱۳} ستاند و در هر باب از انواع احتیاطات^{۱۴} یرلیغ^{۱۵}
 اصدار فرمود و دستورها که^{۲۷} ائمه بر صحت آن اتفاق کرده اند فرستاد و
 سواد آن جمله و از آن یرلیغ مذکور تمامت در فصل سابق متحریر یوست و
 احتیاج تکرار^{۱۶} نیست

— گرداید ۳ W — می شد ۲ L — لیکن اعاد P p.ave ۱
 — حلد ملکه ۵ W. add طازان خان — می خواهد P. ۴
 — نوشت ۸ E, L, P, W — زرگوار و آکار ۷ P — ۶ L, P, W om
 — داشته باشد ۱۱ P — مصعب قصابا ۱۰ L, P — که ۹ L
 — احتیاط ۱۴ L — هیچکس ۱۳ L — فرمودند ۱۲ B, L, P, W
 — تکرار ۱۶ L, P — یرلیغها ۱۵ L, P

حکایتی از صادرات اعمال و ظلم متصرفان ولایات^۱

S. fol. 313 r. بیشتر معضی از حکایات و احوال آنکه در هر ولایتی اموال و حقوق دیوانی بر چه وجه می‌ستند و انواع آن چند بود و سوء التدبیر^۲ و در^۳ و فنون ظلم و تعدی که بهر سببی و علنی دست‌آور ساخته ولایات را خراب می‌کردند و رعایا را درویش میگردانیدند^۴ تا متفرق^۵ می‌شدند و مر سبیل اجمال یاد کنیم و در آن باب مسائل مایم چه هر چند درین وقت خواستگان^۶ داشتند که آن ظلم ناصاف آنچه ایراد می‌رود بوده لیکن بیا بعد چون بواسطه عدل و انصاف پادشاه اسلام^۷ حاکم سلطان^۸ حلائق سرافه و آسوده گردید^۹ بر آن رحمت فراموش کنند و کودکان و کسانی که بعد ازین در وجود آید آن ظلم و تعدی را^{۱۰} ندیده باشند هر آینه تصور کنند که آن معانی نظریق منالعه^{۱۱} بیع در قلم آمده بدان سبب موجر^{۱۲} تحریر^{۱۳} کنیم پادشاه جهان^{۱۴} احوال عراق عجم و آذربایجان و ولایاتی که اموال حقوق دیوانی آن فویچور و تعاست و آنکه^{۱۵} پیش ازین چگونه حلال پذیر شده بود بعد از آن بر چه وجه تدارک فرمود آن چنانست که این ولایات را مختاطفه^{۱۶} محکام میدادند و هر یک را جمعی معین در می‌ستند و احراحات مقرر^{۱۷} ارو عجزی می‌داشتند^{۱۸} و آن حاکم در سالی در^{۱۹} فویچور^{۲۰} و در حصی مواضع ست و سی فویچور را اربعیت بستندی و دستور حاکم آنکه مقدار فویچوری^{۲۱} که مجموع او در آمده بودی^{۲۲} نتیجه حاجتی و بهر وقت که ایلچی جهت مهمتی یا مطالبه مالی و مایحتاجی^{۲۳} ولایت آمدی بدان مهانه حاکم فویچوری^{۲۴} قسمت کردی و هر چند ایلچیان بسیار می‌رمیدند و احراحات و ملتسمات ایشان بی‌اندازه می‌بود حاکم بوصول^{۲۵} ایشان شاد شدی و بوقتی باسم وجه مهمات و بوقتی باسم علوفه و احراحات و بوقتی باسم تعهد و ملتسمات قسمت می‌کردی

۱ P om, L valubet — سواد حکم ۲ L, P, W — سوء التدبیرات

۳ L, P, W om — ۴ P, W — میگردانید

۵ W add — ۶ P — ملکه

۷ h om — ۸ P — موجر

۹ L, P, W — ۱۰ W om — فاران‌خان et W add — اصلاح

۱۱ W — ۱۲ W — نه — ۱۳ W — فویچور

۱۴ L — ۱۵ P — فویچور — ۱۶ W — ما پختاخ

^{۱۶} و بعضی در آن مصالح مصروف داشتی و بعضی خویشتر مردی ^۱ و بعضی شخصی و بستکچیان دادی تا همدانستان و گواه دروغ او شوند و از چندین ^{۱۷} مال که از رعیت می‌ستند هرگز حلی مختاره هرستادمی ^۲ و اموال ولایات باخرجات مقرری و حوالاتی چند ^۳ مشرق و مستغرق شدی و در خراسان ^۴ از آن حوالات ^۵ ده هشت باقی بودی و ایلچیان و ارباب حوالت و مرات در دست ^۶ ما دیوان آمدندی ^۷ و از دیوان جواب آن بودی که مال بر ولایت باقیست چگونه رسانیده اند و نتجیدید التعا تا کید نوشتندی ^۸ که وجوه ایشان بزودی برساند ^۹ و ایشان باز آنجا رفتندی و دیگر باز مصالح ^{۱۰} باخرجات افتادی و حاکم بدان ^{۱۱} بهانه قسمتها کردی و باز عیایا گفتی که شما می‌باید که چندین ایلچی مرسته اند و اگر باخرجات و تمهید ^{۱۲} ایشان باشد تدارک مطالبت ممکن ^{۱۳} و هیچ آفریده بیارستی که ما وی گوئید که ^{۱۴} مال ایشان ترا می‌باید داد که ^{۱۵} در اول سال ^{۱۶} باصاف متوجه شده و تلف کرده و از آن قسمت ^{۱۷} بر چهار دانگ میان همدیگر بخش کرده‌ندی و خود آنک باخرجات ایلچیان ^{۱۸} صرف شدی عاقه الامر مال ^{۱۹} بساخته باز گردیدندی ^{۲۰} و چندین مرتبه گونه آمد شد کرده‌ندی ^{۲۱} که آن سروات در دست ^{۲۲} ایشان گه‌به شدی و طمع از آن منقطع کرده سالها در قنورقه و حریطه ایشان بودی و هرگز چنانچه ^{۲۳} عادت است که از ^{۲۴} دیوان داند که اصل مال ^{۲۵} هر ولایتی ^{۲۶} چندست و رکها مرات ^{۲۷} می‌توان نوشت تا حاصل شود ^{۲۸} هیچ آفریده مرتبه ^{۲۹} واقف بودی و سروات متواتر بر حسب التماس بر مواضع نوشتندی و چون جواب و در ^{۳۰} می‌داستند ^{۳۱} که وجوه نخواهد رسید دفع الوقت را عشو

— سناری P ۲ — و بعضی خویشتر مردی ۱ T = L, P, S, W om
 — حوالات W ۴ — در آخر سال ۳ L, p, b, v, o
 — حوالات و روات L, حوالت روات T = P, S, W
 — مالی W ۸ — رسانید W ۷ — ۶-۴ — W om
 — هم W ۱۱ — W om ۱۰ — S om ۹
 — ۱۵-۱۴ W om ۱۴ — P om ۱۳ — L om ۱۲
 — اموال L, P ۱۷ — حاکم L, P ۱۶ — کردی L ۱۵
 — سعی J, P, W add ۲۰ — روات L ۱۹ — داند که W om ۱۸
 — ۲۱ L, P, W om ۲۰ — ۲۱ L, P, W om ۲۱

حکایت چهاردهم در مع ترویات و دعاوی ناطل و مع خیانت بی‌امانتان و ماتدیان ۲۴۵
دادندی و جذب حواطر را مت می‌بهادندی^۱ که ظنر مرحاب شبا این
۲۲ روایت می‌نویسم و بدین لم ایشان را خوشدل رواه می‌داشتندی و غیر
ارحراقی ولایت نتیجه نودی و در میانه آن نائب^۲ و وزیر بهانه در
سدگی حضرت عرصه داشتندی که محصلان بسیار ولایت اند و می‌باید که
وجهی بجزیه آرند و در حال برلیع نوشتندی که تمام محصلان و ارباب^۳
روایت را وجوه در توقف باشد بدهند و الا فلان و فلان^۴ وجوه آن وجهی
چند S fol 518 v. بودی متعین صرفه و عطیة وزیر و نائب و تقلمات
حکامرا^۵ حواستندی^۶ که بواصل رسد و مکتوب نوشتندی^۷ که چوں
محصلارا^۸ دفع کردیم باید که وجوه خاصه برودی ار ولایت برساند^۹ و
بدین حیلت آن تقلمات هتد بستندی^{۱۰} و یز وزیر را با حکام^{۱۱} ولایات
مواضع بودی و شاق تا آنرا در مرات یا مکتوب بدیدی آن وجوه ساحق
و بار ایلیچیان و محصلان سرگردان^{۱۲} بار آمدندی^{۱۳} و دیگر^{۱۴} متنها بریشان
و برامرا^{۱۵} بهاده^{۱۶} تحدید مکتوب دادن در میانه مصلحت و بر ساخته گشتی
و عرض او^{۱۷} محصول پیوستی و حکام ولایات سایر مواضع که با وزیر داشتند
و مراعات حاجت او که^{۱۸} میگردند دلیر و مستظهر بودند و بر انواع^{۱۹} ظلم و زیادتی
اقدام می نمودند^{۲۰} و هر سال دوسه قویچور و تعاه شهر^{۲۱} در وجه احراعات
و تعهدات ایلیچیان تلف شدی و مردم^{۲۲} متعجب می‌مانند که این حاکم
چرا اموال نقد تعمارا در مع می‌دارد تا بچین هدیانات^{۲۳} خرج میشود و ار
آن معنی ناطل^{۲۴} که حاکم جهت سیدکاری آن شیوه بر دست گرفته تا بدان
بهاه اصعاف آن وجوه تقسمتها ستاند و بعد و وقت رفع^{۲۵} حساب دوسه
چندان بجهت^{۲۶} احراعات ایلیچیان براند و حقوق دیوانی بدان بهاه برساند^{۲۷}

۱ در آن می‌بهاد آن نواب L p h t e ۲ — می‌بهاد I. P. W
حکام P — و فلان W om ۳ — اصحاب I. P
نواب T = P. S. L. W ۴ — حواستی T = P. S. L. W
بستنی W ۵ — برساند T = I. P. S. W
محصلان و ایلیچیان L P p h i u ۶ —
بهادی I. ۱۲ — باره L. P add ۱۱ — بار آمدن
می‌نود L. W ۱۴ — L om ۱۵ —
مستاند I. ۱۸ — نعت W ۱۷ — هادبا L ۱۶

و بالحقیقه هرگز^{۱۰} از آن ولایات^۱ دانگی زر نهمزانه مریدی و احراحات
مقرری نیز که از اصل مال حواله رفته از ده دیار نو دیار می دادند^{۱۱} و
هرگز کس نغماچی را مر سر نغما ندیدی^۲ الا آنکه^۳ هموار گریخته بودی
یا در دست محصلان گرفتار چوب خوردی و تا^۴ جهد^۵ داشتی کسانرا
پنهان بر گاشتی تا وجه نغما می ستدی چنانکه قباغان شب در حایها^۶ روید
و از سر ضرورت راضی^۷ می بود^۸ که حقی نغما^۹ یا معاملات بیک^{۱۰}
میه^{۱۱} نار گذارد^{۱۲} یا پنهار تقدیمه بوی دهد و بدان سبب نغماها مکس
می شد و^{۱۳} آنچه حاصل می گشت^{۱۴} وجه علفه^{۱۵} ایلچیان می گشت^{۱۶} و
نوکران^{۱۷} ایشان بر سر شسته حاصل می کردند و چون بهنگنان^{۱۸}
همی رسید^{۱۹} ما همدیگر جنگ می کردید و نیز آنکه^{۲۰} قوت ریادت داشت می رود
و اداریات و مرسومات عملیه و احراحات مقرری^{۲۱} ولایت^{۲۲} که آبادانی ولایت
بدان تواند بود و بی آنها^{۲۳} کارهای ملکی متمشی نگردد با وجود آنکه در
مؤامره حکام بیشتر^{۲۴} از همه از اصل مال موضوع می افتاد دانگی بهیچ آوریده^{۲۵}
همی دادند در اول سال سهانه آنکه بیشتر مال حواص می ساریم^{۲۶} و بعد از آن
گفتندی بوقت ارماع بدهم و چون همواره ایلچیان و محصلان سیار که کز^{۲۷}
ایشان ساخته می شد حاضر^{۲۸} می بودند حاکم بهانه می آورد که چندین^{۲۹} اویاق
ایلچی ر مر من شسته اند کار ایشان بیشتر می باید سلحت و^{۳۰} ارباب
اداریات و مرسومات و صدقات و غیرهم از اول سال تا آخر مدافعه امور و
فردارور کار سر رتله برهه و گوسه^{۳۱} می نشستند و کسانی که چالاک تر
می بودند النغما سواب حاکم برده شفاعت میسار بیک میه باز می فروختند و
عوض^{۳۲} این احساس بدو بها می شدند چنانکه با هزار حیلله با رعی رسیدی^{۳۳}

۱ W om - ۲ B om - ۳ P om - ۴ ولایت L -

۵ W om - ۶ W ms - ۷ W ms - ۸ نفردی L ms -

۹ W om - ۱۰ W om - ۱۱ W om - ۱۲ W om -

۱۳ W om - ۱۴ W om - ۱۵ W om - ۱۶ W om -

۱۷ W om - ۱۸ W om - ۱۹ W om - ۲۰ W om -

۲۱ W om - ۲۲ W om - ۲۳ W om - ۲۴ W om -

۲۵ W om - ۲۶ W om - ۲۷ W om - ۲۸ W om -

۲۹ W om - ۳۰ W om - ۳۱ W om - ۳۲ W om -

۳۳ W om - ۳۴ W om - ۳۵ W om - ۳۶ W om -

حکایت چهاردهم در دفع نزولت و دعای ماطل و دفع خیانت نامه‌انگار و نامتدیان ۲۴۷ و آرا که این معنی دست می‌داد خود را کافی و مقبل^۱ می‌داست و دیگران نکلی محروم مانده بریشان حسد می‌بردند^۱ و اگر وقتی یکی از آن محرومان بهرادر رحمت و مشقت آورد^۲ افتادی و عرصه داشتی و از دیوان بزرگ مکتوب شدی^۳ که وصوه بیشتر از همه عبری داشته ایم چرا آرا رسانیده اند حاکم^۴ بهانه آوردی^۵ که مال و ولایت ناقصت بدان سبب نداده ام رات نویسم^۶ تا مستاند و آن مسکین ساچار رات بر نقایا^۷ ستدی و چون حاکم چندین اموال که ذکر روت زیادت شده بود نقایا چگونه داشته باشد آن نقایاتی که^۸ می‌بودی از^۹ قویچورهای ریاضی که^{۱۰} قسمت کرده بودی^{۱۱} بعضی رعایای عاجز که طاقت مکررات دادن نداشتند ترک دین و حابه کرده^{۱۲} می‌گریختند یا قوی‌دمتی و متمیزی که مامع قسبات زوانند^{۱۳} شدندی رساله ایشان بدان^{۱۴} حاصل کردیدی که این قسمت آخرین از شما نخواهم نایک بیه تحفیف کیم و در دفتر مستوفی و بیتکچی مجموع قسبات نوشته بودی x fol 814 z^{۱۵} تا آنکه یک قویچور زیادت متوجه باشد ماعشار آنکه دیگران داده اند و بعضی نداده یا کمتر داده از آن قسمت آخرین^{۱۶} چبری باقی بودی و آرا نقایا نام نهاده و مستوفی و بیتکچی^{۱۷} چون در آن قسبات مکرر و در دیده‌ها شریک می‌بودید^{۱۸} می‌نوشتند که بر فلان موضع چندین ناقصت و گواهی معنا میدادند^{۱۹} و اگر ناشی یا وریری برسیدی که^{۲۰} این باقی از^{۲۱} اصل مال یا از رواند که قسمت کرده صورت حال معین شدی لیکن چون بواب و وررا این معنی می‌دانستند و^{۲۲} مبالغ^{۲۳} از آن رواند مجتمعی^{۲۴} از حکام می‌ستند زبان ایشان کوتاه شده بود و این حرکات که شرح داده شد^{۲۵} هر^{۲۶} یک از وررای متقدم^{۲۷} بر آن اقدام می‌نمودند لیکن این شیوه پیشه و صنعت صدر الدین چاری بود و در آن قسم^{۲۸} ماهی بود و این مفسدت و نااصافی را بیوق رسانید و نکلی کار مملکت و ولایت داری بریان برد و در عهد

۱ P om - ستدی ۲ P - بریشان حسد می‌بردند ۳ W om - ۴ W om - نویسم ۵ W - گریه ۶ L P ۶ - ۷ - سده بریدی ۸ L, P, W - گریه ۹ - و مستوفی at W add و بیتکچیان ۱۰ P, W - ریاضت P رواند ۱۱ L - می‌داد ۱۲ L om - ۱۳ L, P, W - مبالغی ۱۴ L - ما تقدم ۱۵ L - که گریه شد ۱۶ P - یکی at L om خدمت ۱۷ W

* او هیچ آورنده وجه مرانی از ولایتی نتوانست متد و هیچ مستحق^۱ اندازی^۲ و مرسومی بحق خود رسید چه تمامت بروات^۳ و حوالات او محض عشوه و فریب بود و بسیار درویشان و مستحقان و مشایخ که وی رسیدندی و هائاس^۴ یا غیره^۵ راتی^۶ پانصد دینار جهت آن شخص سوشی که هرگز صد آنچه ندیده بودی و آرا سخاوت نام^۷ بهادی^۸ آن درویش نهایت شاد شدی و چون^۹ بطلب آن و حوه رفتی اندیشه کردی که پانصد دینار^{۱۰} دارم صد^{۱۱} دینار قرض کم^{۱۲} و عمرکوب و مصالح و ما مجتباع راه مادم بعد از اداء^{۱۳} قرض مرا چهلصد دینار ماند و بدان^{۱۴} امید چندان در پی تحصیل آن و حوه ترددی^{۱۵} کردی که اورا شیخی فراموش شدی و یکی و محتملی و عوانی^{۱۶} بیاموختی و هیچ فائده ندادی و عاقه الامر^{۱۷} قرض دار ازین ملک^{۱۸} بگریختی و بواسطه^{۱۹} سوءالتدبیرات و اتلافات اکثر^{۲۰} ربابای ولایت^{۲۱} احلای وطن کردند و در ولایتهای عرب^{۲۲} خان و مان ساختند و شهرها و دیهها حالی ماند و بهر^{۲۳} چنگاه ایلی جهت جمع کردن ثامن رفتی ایماشازرا سیار^{۲۴} رحمت رسانیدی^{۲۵} و اصناف قویچور بنهید ارشان^{۲۶} بستندی^{۲۷} و هرگز میل نکردندی^{۲۸} که ما ولایت خویش روند^{۲۹} و از آن^{۳۰} ملک عظیم متفرگشته بودندی^{۳۱} و ما وجود چندان ایلی^{۳۲} که در اوقات مختلف^{۳۳} جهت جمع ثامن باطراف رفتند هرگز رعیت را^{۳۴} ما مقام خود^{۳۵} نتوانستند رد و^{۳۶} آنچه در شهرها^{۳۷} مانده بودید اکثر در خانهها بسنگ^{۳۸} آورده بودند یا تنگدار کرده و آرام

۱ - رات L, W ۴ - یا غیره L om ۲ - احوار L ۳ - L om

۴ - دیگر L ma ۵ - و چون P om ۶ - نام سعادت L ۷ -

۸ - آن W ma ۹ - با آنچه دارم بروشم W ma

۱۰ - از این ملک P om ۱۱ - الامر L om ۱۲ - نزد L ma

۱۳ - عربان L ۱۴ - ولایات P, W ۱۵ - حسین L ma ۱۶ -

بستندی P ۱۷ - بسیاری W ۱۸ -

هرگز (یکی) میل نکردی T = P, S, L, W

۲۰ - روند T = P, S, L, W ۲۱ - P om

۲۲ - محله P, W ۲۳ - گشتی چندی T = P, S, L, W

۲۴ - شهر W ۲۵ - خویش W ۲۶ - يك و همترا P, W

حکایت چهاردهم در دفع نزورات و دعای ماضی و دفع حیات بر امانتان و یامنتان ۲۴۹
 حاجها آمد شد کردندی ۱^{۳۰} و از بیم محصلان گریخته ۲ و چون محصلان
 محلات رفتندی حرامرادشرا نادید کردندی که واقف خانها بودی و بدلاکت
 او مردم را ار گوشها و زیر زمینها و باغات و حرامها کشیدندی و اگر مردار را
 نداشت ۳ توانستند ۴ کرد ۵ زان ایشارا مگرفتندی و همچون گله گوسفند در
 پیش انداخته از محله محله پیش محصلان بردندی ۶ و ایشانرا پای از
 زمین آویخته می بردندی ۷ و فریاد و همان ۸ زمان آسمان رسیدی ۹ و بسیار
 اتفاق افتاد ۱۰ و مشاهده کردیم که محصل بر نام رفته ۱۱ رعیتی را می یافت و بر
 عقب ۱۲ وی ۱۳ می دوید تا او را بگیرد رعیت از عایت ۱۴ عمر و بیچارگی چنان
 می گریخت که خود را از بام زیر می انداخت و محصل بوی می رسید و دامش
 می گرفت و ۱۵ روی رحم آورده شفاعت میکرد و سوگند می نهاد ۱۱ که خود را از
 بام میدار که هلاک شوی و چون احتیاز ۱۶ از دست داده بود ۱۲ در می افتاد
 و پایش می شکست و از جمله این ولایات ولایت یرد چنان شده بود که آنگی
 کسی ۱۷ در تمامت دیههای آنجا ۱۳ می گردید قطعا يك آورنده را نمی دید که
 با وی سخن گوید ۱۴ یا حال راه برسد ۱۵ و معدودی ۱۶ چند که مانده بودند
 دیدنای معین داشتند ۱۷ چون از دور یکی را دیدی اعلام کردی جمله در
 کهریزها و میان ریگ ۱۸ S fol 814 v پنهان شدند و هر يك از اکار
 ارواب که در یرد ملکی داشت چون آنجا رفت و حواست که آن ملکهارا
 نار بیند ۱۹ بهر ۲۰ دیه که می رفت یکی از رزینگران خود می دید ۱۸ تا حال
 باغات خویش برسد که در کدام موضع است و در ۲۱ اکثر شهرها از بیم ۱۹
 آنکه ایلچیارا سخاذهای ایشان فرو می آوردند ۲۰ در خانها از ۲۱ زیر زمین
 میکردند و راه ۲۲ گذرهای ۲۳ ناریک ۲۴ تا باشد که ایلچیان بچنان گذرگاه میل

— توانسی کرد ۴ L. — ۳ L., P om ۵ — ۱ — ۲ — ۱ P om.
 — رسیدندی ۶ L. — تا همان ۷ L. — می کشیدندی ۸ L.
 — ۱۰ B. L., P om — در خط ۹ L. — ۸ L om —
 — ۱۳ L om — بود ۱۲ B., W om — می خورد ۱۱ W —
 داشته بود ۱۶ L. — ۱۵ — ۱۴ — ۱۳ P om — ۱۴ v ۱۵ —
 می یافت ۱۸ L., P, W — دیدند ۱۷ L., P — داشتندی P —
 — در ۲۱ L — فرو می آوردند ۲۰ P — از بیم ۱۹ W om —
 — و ناریک ۲۲ L add. — ۲۲ T = P, B, L, W om —

نکنند و فرو بیایند چه هر ایلچی که بخانه کسی فرو می آید^۱ بیرون از آنکه
زیلوا و حامه^۲ حواب و تمامت آلات خانه پاره و کهنه می کرد^۱ هر چه
میخواستند بر می گرفتند یا کوتلچیان^۳ ایشان می دریدند و اگر اندک قوی
و فقه و هیمة جمع کرده بودی^۲ تمامت می ستند و درهای حانه نهایی هیمة^۳
می سوختند و خراب^۴ میکردند و از آن حمله یکی آنکه چنان استماع افتاد که
یکی از ائمه برد در شهر برد خانه^۵ داشت و در شهر^۶ سه^۷ حس و تسعین
و ستایش سلطان شاه پسر نوروز و مادرش^۶ در عهد عظمت او^۷ آنجا^۸
فرو آمدند^۹ و مدت چهار ماه^{۱۰} شسته بودند^{۱۰} و بعد از آنکه يك چیز از
تاریق در خانه نگذاشتند چون^{۱۱} رحلت کردند^{۱۲} مقومان شهر حاضر
شدند و احتیاط^{۱۳} کردند در آن^{۱۳} حانه که قیمت آن قرب بیسجاه هزار
دینار^{۱۴} بود^{۱۵} آنجا^{۱۶} ریادت از دو هزار دینار درهای نهایت لطیف^{۱۱} و
پاکیزه سوخته بودند و دیگر حرایبها کرده چون حال حانههای^{۱۲} دستار بندی
که معنی^{۱۸} شهر باشد و اسم قضا^{۲۲} روی رین سوال^{۱۹} بود از آن اهالی و
آحاد و رعایا قیاس توان کرد که چگونه باشد و ارباب و اکار و رعایا ازین
صعتر و مشکلت قصیه سود و چربیان^{۲۰} آموخته بودند و سناه ایلچی صد حانه
روزی^{۲۱} بار می فروختند و^{۲۱} حاقه لاس هرود آوردندی و هر سال سناه ایلچیان
چندین هزار زیلو و حامه^۲ حواب و عنعان و آوایی و آلات مردم^{۲۵} می بردند و
چهارپای در باغات مردم می کردند و ناهی که ریادت آمده سال بمصد هزار
رحمت^{۲۲} مصور گردایده^{۲۵} بودند يك روز حراب میکردند و اگر اتفاقاً در

— هیرم ۳ J. — کرده بودندی E ۲ — میکردند L ۱

— یکی حانه P ۵ — میکرد W. ۴

و یکی از آن حمله صورت حال سده دولت مؤلف این کتاب در L. p. ۱۷۶

شهر برد خانه دارد و سلطان مس حواهر ناناك برد که اسم حاتونی امیر نوروز بر وی

— یزد P ۴ — P. om ۷ — ...

— ۱۰-۹ W. om. فرو آورد L. فرو آوردند T = P. : 8, W

— تبارکی ۱۱ L. P. ms — آنجا تابند P. شسته L ۱۰

— آنجا W. add ۱۴ — P. om ۱۳ — کرد W ۱۲

— P. om. مشابه L ۱۷ — L, P, W om ۱۶ — برمی آمد P. بم L ۱۵

— حرایب P. ۲۰ — J. lnr fol. 701r et v. ۱۹ — معنی W. ۱۸

— و معرفت W. add. ۲۲ — نوروزی W. مشابه P. ms. ۲۱

حکایت چهاردهم در دفع زلزلات و دعاوی باطل و دفع خیانت با امانت و باعدتینان ۲۵۱
 آن باغ کهرری بودی و چهارپای در افتادی خداوند باعرا^{۲۷} می گرفتند و
 باصعاف بها ار وی می ستند^۱ و اگر رخه^۲ بودی و ار آن سیزون رفتی
 همچنان^۳ و عوانان و سرهنگان و^۴ کوتلچیان ایلیچیان دیوار نانات می انداختند
 و در رستخان درختها صحت هیرم می رسیدند و اگر در باغی درختی^۵ راست
 دیدندی حکام و قوی دستانان بهانه آنکه برای بیزه لشکر نکار می آید می رسیدند
 یا بالستاس می ستند^۶ و در^۷ بعضی ولایات چندان محصل و علامان و
 سرهنگان ایشان می بودند که بحقیقت مهر يك رعیت^۸ دو اربشان بودندی
^۹ چنان هقل کردند که در سه^{۱۰} احدی و تسعین و مثانه که در ولایت یزد
 علیخواجه پسر عمرشاه سمرقندی حاکم بود یکی از ملاک^{۱۱} ندیسی رفت که
 آرا فیروزآباد گوید از مغزات دیبههای آلبا تا باشد که از ارتفاع ملکی که
 داشت چیزی تواند ستند^{۱۲} و هر چند می نموده در سه شنبور هیچ آفریده
 از کدخدایان را بدست نتوانست آورد و عهد^{۱۳} محصل صاحب برات و
 حوالت^{۱۴} در میان دیه مشتقه بودند^{۱۵} و دشتانی و دور رعیت را از همرا
 گرفته بودند و مدیه آورده و ریمان در آویخته^{۱۶} می زدند تا دیگران بدست
 آرند^{۱۷} و ما کولی جهت ایشان حاصل کسند و قطعاً بدیسر شد و مجموع آن
^{۱۸} محصلان و اتمام را علوفه و علفه و شراب و شاهد بایستی و ارین معالی^{۱۹}
 فیان توان کرد که دیگر انواع^{۲۰} ظلم چنگوبه بوده باشد و اندیشه باید که چندین
 بدعت و رسوم بدرا که عرور ایام معتاد مردم بد شده باشد مانند رمای
^{۲۱} چنگوبه تدارک پذیرد تنجیص چون نکورات در هر جای یرایشها در باب
 استنات رعایا و دفع بعضی ارین طلبها باطراف^{۲۲} مرستاده بودند و بهیچ
 وقت^{۲۳} تمسیت پذیرفته و عموم خلق از آن مأیوس شده درین وقت که عهد
 همایون پادشاه اسلام B. fol. 315 r غارازخان حلد الله سلطانه و ادام عدله
 و احسانه^{۲۴} در آمد و اندیشه^{۲۵} مبارک بر آنکه محص حیر و صرف معدلت
 باشد^{۲۶} گشت و همگی همت بر آن^{۲۷} مصروف داشت که تدارک حائلها که

۱ W. — می ستند ۲ P. W. — همچنی ۳ W. — می ستند
 ۴ — شه بود ۵ P. — ۶ P. om. — ۷ P. om. — ۸ مهر يك رعیت را P.
 ۹ — و سه ۱۰ P. — می ۱۱ P. — مار تعد W.
 ۱۲ — حلد الله سلطانه و ادام عدله و احسانه W. om. و احسانه P. om.
 ۱۳ — ندان P. ۱۴

بامور ملک راه یافته بود کند و بدستها^۱ و معسدتها نکلی براندارد و در آن
 گویند^۲ که علیان همواره در آسایش باشند و فرمود که فائده و حاصل عمر
 آدمی^۳ در دنیا همین معانی است و التزام نمود که درین باب سعی و اجتهاد
 تمام نماید و تدارک این اقسام مذکوره در ولایات^۴ قویچجوری چنان کرد که
 فرمود که بوقتی که امور یاساق و سیاست باطل گشته باشد و حلال تمام بدان
 راه یافته یاسامیشی^۵ آن بیشتر نامور کوچک آثار^۶ باید کرد تا جهایان نداند
 بکون جهت مختصرات مواخذت و درخواست می رود و^۷ سیاست میفرماید
 ضرورت در امور معظم اصعاف آن باشد بلیچار دست از آن باز دارند و بر
 فرمود که چون سر رشته^۸ هر کاری و اصل الباب آن نگاه دارند تمامت حروریات
 داخل آن گردد و اگر تدارک یک یک از آن^۹ حروریات مشغول شود با
 یکی از آن^{۱۰} راست کردن و بدیگری اشتغال نمودن آن راست کرده دیگر
 باز^{۱۱} مختل گردد و ضبط آن متوان کرد و فرمود که قسومی که شیوه^{۱۲} که
 عذتها مستاد ایشان شده باشد و طبیعت گشته^{۱۳} از آن سعی منع کردن و
 آن عادت از طبیعت ایشان بیرون بردن رعایت دشوار باشد چنانکه این
 عواطف و حکام که درین^{۱۴} سالها خوگر شده اند که ر رعایا ریاضتی کنند
 و اموال مکرر ستانند و هیچ ما دیوان ندهند و هر سال^{۱۵} در یارغو روند
 و رشوت داده بکسانی چند سر برند و اگر بر چند کس آریشان نکشند^{۱۶}
 دیگران تصور کنند^{۱۷} که آن قصبه اتفاق بود و اعتنا نگیرند و گویند^{۱۸}
 فلان کس با ایشان بی رعایت و الا^{۱۹} اگر جهت مال و ضبط آن بودی^{۲۰} نایستی
 که ما چندین اقوام دیگر همین حظاب رفتی بر حمله اگر ما یک سینه
 ازین جماعت سیاست فرمائیم ممکن نه که^{۲۱} دیگران حصار کنند و از
 ظلم و تعدی باز دارند و همچنان رعایا در عذاب باشند و هیچ مالی بجزراه
 و لشکر^{۲۲} نرسد مصلحت در آنست که نوعی اندیشیم که دست حکام ولایات
 نکلی از تصرف اموال بر بسته باشد تا قطعاً راه^{۲۳} تعدی بهیچ بهانه یابد و
 مثل ایشان مثل روانه است که گفت بهرار و یک حبله حلاص خود را^{۲۴}

۱ S, W om - ۲ P om - ۳ P om - ۴ P om - ۵ S, W om -

۶ P om - ۷ P om - ۸ P om - ۹ P om - ۱۰ P om - ۱۱ P om - ۱۲ P om -

۱۳ P om - ۱۴ P om - ۱۵ P om - ۱۶ P om - ۱۷ P om - ۱۸ P om - ۱۹ P om - ۲۰ P om - ۲۱ P om - ۲۲ P om - ۲۳ P om - ۲۴ P om -

حکایت چهاردهم در دفع نزولیات و طغای باطل و دفع شیات نامائیان و نامتدیان ۲۵۳

ار سنگ توأم و ۲۵ بهترین آن يك است ۱ که به من اجورا بیم و به او مرا
در این قصیه بر بهتر آن باشد که متصرفان ولایات بدانکی در برآه ۲۵ م
رعایا توانند نوشت ۲ و فرمود تا بهر ولایتی ینکچی جلد مرود و مجموع آن
ملک ۳ دبه دبه مفصل نویسد ۴ و موجب شایزهای ۲۱ میشین قویچور
سویت مقرر ۵ گرداند و در مد توفیر و تکسیر باشد و چنان سارد که
رعایا مرفه و خوشدل باشد و بر ۳ فرمود تا ۶ تخصص نموده تمامت املان
ایجو و اوقاف و ازنای که از مدت سی سال بار فی مسایع در تصرف ایشان
بوده باشد ۳ مشروح باسمی متصرفان نویسد و در دهاتر قانون ثبت گرداند ۷
تا اگر کسی را بر قائله صانع شود یا دیگری ۴ خواهد که بدست فرو گیرد
رجوع با آن قانون کند و بر آن موجب که مشت باشد یش گیرند و
هیچ آفریدها محال ۵ تلیس و تعالی غایت ینکچیان بر موجب فرموده ولایات
رفتند و هر چند مردم تمام معتمد و راست قلم کم یادت ۵ شود بقدر امکان
کوشیند قواین ولایات نوشتند و آوردند ۸ بعد از آن فرمود تا هیچ ملک
و اسنقاق ۲ و ینکچی قطعاً برات و حوالت قلم بر کاعد نهد و اگر براتی
نویسد حا کرا که پروانه داده باشد ۹ یا سارسامد ۳ و ینکچی را که نوشته
دست برسد تا دیگر ینکچیان او را دیده اعتلار می گیرند و جهت هر ولایتی
يك ینکچی را معین ۳ فرمود که ایجا ملارم دیوان بزرگ باشد ۱۰ و در اول
سال برات متوجهات عمومی که تقابون در آمده ۱۱ دبه بدیه مسمی و مفصل
می نویسد ۱۲ ۳ fol. 315 8 و بواب دیوان بزرگ نشان میکند و بالتون تما
مؤکد گردانید ولایت می فرستند تا رعایا آرا بدو قسط داده و بیم ۱۲ و
حق حراة با صاحب جمعی که در هر ولایت مصوب گشته می رساند و او
بعضی را موجب بروات بالتون تما نقد باراب ۵ حوالات و باقی مجراة عامه
می فرستند و با حق حراة تسلیم حراة داران میکند ۱۴ و اگر اجابا محصلی ۴ یا

— ولایترا ۳ 8 — نویسد ۲ ۷ — آن باشد ۱ ۲
— که ۶ ۷ — معین ۵ ۷.۱ — نویسد ۴ ۲. ۷
— داده شد ۹ ۷. — آورد ۸ ۲ — گردانید ۷ ۷. گرداند ۷ 8
— می نویسد ۱۲ ۲ — نویسد ۱۱ ۷ ms — باشد ۱۰ ۲
— (p ۲۵۱) ۱۴ ۲ am usque nd ۱ — داده بیم ۱۳ ۲. ۷

رئیس پیش آن صاحب جمع برد تقد ناده و دانستم و صد دیار رسم جزانه می‌رساند و الا آن عمیلان^۱ رجوعه نقد می‌آورند و با رسم خزانة بجزانه‌داران می‌بایرد^۲ و فرمود که چون در ولایات زر نقد از رعایا می‌ستاسد هیچ^۳ وجه اجبارت نیست که بقدر یک دیار جنس بجزانه آورند و اگر کسی حسن یارید آرا بارار برد و^۴ بهر روشد^۵ و زر نقد بسپارد^۶ و رجوعه ادرارات و مرسومات و اخراجات مقرری که در هر موضع بحراست تمامت نقد برساند و دانگی قاصر نگذارد^۷ تا تمامت حلائق مدعا گوئی دولت زور افزون در افزایند و بواسطه برات مفصل مالتون تمام که از اینجا بولایات می‌رند^۸ تمامت رعایای مواضع بر مقدار متوجه خویش واقف شده اند و می‌داند که قدر دانگی ریادت از آن نمی‌باید داد و بی^۹ مکتوب اصحاب قاسون دارند که متوجهات ایشان چند و چگونه است و چون این حکم بنفاد پیوست که حکام^{۱۰} ولایات برات سورسند ملک رودر اور^{۱۱} از اعمال همدان آرا چون^{۱۲} احکام پیشین پنداشت پروانه داد تا بیکجی براتی چند^{۱۳} بر ولایت موشت حکم شد تا او را یاسا رسانند و بیکجی را دست ببرند از رفتن ایلهی مدان مهم خبر یادت و نگرینخت و بعد از^{۱۴} سی سال در موضعی که آنجا گرینخته بود ماند و بیکجی را بعد از مدتی در پهاوند نگرینند و دستش را ببریدند و در همدان^{۱۵} قالی از کدخدایان دو من سباق بموجب تحصیل بر شریک حوالت کرده بود او را نگرینند و هرمان شد تا او را یاسا^{۱۶} رسانند بسیار شفاعت او را صد و بیست چوب زده و یکهارار دیار^{۱۷} بجایت نداد و درین نردیکی که بیلان از هندوستان^{۱۸} می‌آوردند چون همدان رسیدند رستان بود و علفه می‌شد حکام آنجا گفته بودند از باغات طلب باید داشت^{۱۹} و این معنی سمع اشرف پیوست و فرمودند که ما جهت بیلان علفه و علوقه محسوب مبداریم چگونه ایشان از باغات^{۲۰} مردم ستاسد اگر یافت میشود بچرمد و اگر یافت بیست از باغات چگونه خواهد این نومت مسامحه رفت^{۲۱} اگر من بعد بر چنین حرکت اقدام نمایند ایشانرا یاسا رسامی فی الخله درین سالها هر تمامت ولایات^{۲۲} هیچ آفریده را^{۲۳} بحال آن نموده

— نگریناند . ۴ B. W. — هر روشد . ۳ W. — بر دو . ۲ W. om.

— بچرمد . ۷ P. — چگونه : ۶ W. — روداوران . ۵ P. — روداور . ۹ P.

— ولایت . ۸ P.

حکایت چهارم در مع تروبرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بماملت و غمقتیان ۲۵۵
 و بیست که يك من گاه و حقه زر در برات کند و راه برات نشستن نکتی
 مسدود گفته و پارسال معلوم شد^۱ که چون حکام را یارای آن بیست که بر
 مبلغ مقرر مواضع چبری زیادت کنند رؤسا و کدخدایان دیهها بدل خود
 زیادت^۲ از آن میان همدیگر قسمت میکنند حکم معاذ بیوست تا رؤساء
 مواضع مقرر متوجه را که قانون در آمده معصل باسامی^۳ رعایا نوشته سعه
 بدیوان دهند تا من بعد بر آن زیادت قسمت نتوانند کرد و رعایا چون هر
 يك مقدار خویش^۴ معین داند^۵ زیادت چبری بدهد و نیز از عرنا و دیگر
 کسان که نام ایشان در یاد شده باشد مطالبی نتواند نمود^۶ بدان سبب^۷ تمامت
 رعایا بدولت سلطان^۸ اسلام حاکم سلطانه^۹ مشمولند و ماتبان فی آنکه کسی
 بطلب ایشان رفت تا مقام خویش^{۱۰} دهند^{۱۱} و حاقه^{۱۲} که قیمت آن سده دینار
 بود این زمان بهر ار دینار می دهند و اموال تمامت ولایات از وجود دارالضرب
^{۱۳} هفتتر شده است^{۱۴} و هر سال دو سه دومت فی عذر و علت بجرانه می آرند
 چنانکه تاکنون مشاهده میکنند و^{۱۵} درین چند سال هرگز داسکی زر و يك
 تبار و حرورای گاه و گوسفندی و يك من شراب و مرغی برآید و غاری^{۱۶}
 و پام^{۱۷} و ساوری و ترعو و علفه و علوفه و غیره بر هیچ ولایت حواله نرفته و
 سنده اند و حق تعالی برکت اموال و حقوق^{۱۸} B. fol 316 r. دیوانی چنان داده که
 هر چند که درین سالها بلشگر بخش فرمود و جهت التماس و تشریب و
 احراطات هر طائعه فرمود تا دادند^{۱۹} تمامت نقد^{۲۰} از حراجه^{۲۱} و در هیچ وقت
 اتفاق بیفتاد که حراجه از زر و حاقه حالی بود و از دفاتر جدید و قدیم معلوم
 و روشن^{۲۲} می شود که در هیچ عهدی و زمانی چندان زر نقد و حاقه که
 در سالی پادشاه اسلام حاکم سلطانه^{۲۳} صرف میسر ماید و می بخشد^{۲۴} دیگران در
 مدت پنج سال خرج نکرده اند و بر قرار حریبه مرز و حاقه و اموال
 ولایات که پیش ازین هر چند متصرفان^{۲۵} چبری نکس می دادند بر حسب
 روایات و حوالات در آخر سال محاسبه نوشتندی و تمامت مستغرق بودی و

— پادشاه L, P, W. ۳ — E. fol. 701 r. ۲ — حوشن W ۱
 — روت W می آید P ۵ — حید سلطانه W om ۴
 — نقد L. ms. ۶ — P. om. ۷ — شده L. P. ۱
 — حید سلطانه W om. ۱۰

مبالغه^۱ دیگر متصرف را^۲ ریاضه بودی^۳ و درین وقت که یمن عاطفت و حسن تدبیر^۴ پادشاه^۵ خلد^۶ سلطانه ممالک معمور گشته از ولایات^۷ ارتعاشی مبالغه و متصرفان باقیست و غلّه پلریه جمله در امار موجود تا طرح مردم بیاید داد و هر سال که غلّه در رسد^۸ تعجیل بساید فروخت و آنچه پیش ازین غلّه نرسیده بتعمه شرح کردندی این زمان همواره دیوارا یکساله ارتعاش در^۹ انبار می باشد و اموال در حرا به پادشاه اسلام^{۱۰} فرمود که چون این تدبیر فرمودیم دست حکام از رات نوشتن رست^{۱۱} و رعایا^{۱۲} مقدار معین^{۱۳} متوجه خویش تفصیل معلوم شد و آن قاعده مقرر و معناد گشت و رعیت اداء مقرر معین رعایت^{۱۴} سهل شده و رعیت تمام ادا میکنند اندیشه می باید کرد که در نالی احوال این قاعده مضبوط و مستحکم^{۱۵} و مستمر ماند و بواسطه انقلاب و کثرت اشغال و وقوع حوادث و وقایع که در علم حادث^{۱۶} شود و می بدان راه بیاید^{۱۷} چه بکنن که بسبب این^{۱۸} معانی فرصت این همه روات معطل از دیوان زرگ نوشتن دست بدهد و باسنعجال^{۱۹} مال ولایات مطالبه رود یا بواب و وروا عهد در ضبط آن تکامل ورید و حکام را اجازت رات نوشتن^{۲۰} دهد و دیگر ناره عوانان بخصود رسند و دست تطاول رگشاید و رعایا سبب گردند^{۲۱} و بحال سوال و جواب^{۲۲} باشد و این قاعده محمود که^{۲۳} بچندین رحمت تمثیل پذیرفته بار ناطق گردد و دیگر ناره علم خراب شود و اموال حرا به^{۲۴} و وجود معاش لشکر مستهلک گردد و چون ما را سعادت مساعد آمده و توفیق رفیع گشته و حق تعالی امور^{۲۵} سلطنت عا حوائت کرده و قوت و قدرت بخشیده سی و اعتماد بلیع باید نمود و اهمال و اغفال را محال ندادن^{۲۶} و این صواب و قواعد را بر وجهی مستحکم و مؤکد گردامیدن که هیچ وجه تغییر و تبدیل بدان راه نتواند یافت و فرمود تا^{۲۷} تمامت ممالک پریمی نویسد یک عبارت و در هر ولایت سواد آن بر دهان و دستگیر است گرداند و چنان سازند^{۲۸} که حکم آن مرد همگان از زرگ و کوچک واضح و معین باشد و این سواد برین موجبست^{۲۹}

۱ - مبالغه دیگر متصرف را حاصل آمدی L, P, W p. 270 ۲ - دیگر را متصرف B.

۳ - سلطانه ممالک معمور گشته و حسن تدبیر P om ۴ -

۵ - رسلیم L ۶ - خلد سلطانه L, P add ۷ - مال P om ۸ -

۹ - آن P ۱۰ - واقع L, P ۱۱ - مقرر W ۱۲ -

۱۳ - و الله اعلم W ۱۴ - E add ۱۵ - W om ۱۶ -

۱۷ - زرگ W ۱۸ - E add ۱۹ - W om ۲۰ -

یرلیع در باب آنکه متوختهاوت ولایات که دیوان اعلیٰ منقصل نوشته حوالت

کشد و ملوک و حکام ولایات اصلا برات نویسد

بسم الله الرحمن الرحيم
 قوۃ الله تعالى و ميامن الله
 الحمدية^۱
 فرمان سلطان محمود عاران
 و ولایات ارباب آمویه تا حدوده شام و افریج بدآمد
 که همگی همت و اندیشه و طهر ما بر آن موقوف
 بود که درین چند روز عهد همایون سلطنت بر مقتضی حق ان الله یامر
 بالعدل و الاحسان و بموجب حکم^۲ فلحکم بین الناس الخلق دفع انواع ظلم
 و تعدی و جور و ستم و عوانی عوانان^۳ و ظالمان که سرور^۴ B. fol. 316 v. ایام
 بر حسب نحوی آیت^۵ انا وحدنا آناه علی امة و انا علی آمارم مهتمون^۶ عادت
 کرده اند^۷ و حور و مال مسلمانان رفق و طعمه خود ساختن گفتم بوحی که
 من بعد هر کس طبع^۸ و با راستی^۹ خود عادت^{۱۰} تواند کرد تدبیر و سبق
 ملک و تدبیر امور بر وحی فرمائیم که فائده آن عاجلا و آجلا بموم خلق
 حدای^{۱۱} تعالی عائد گردد و بموجب راهبیت و آسایش ایشان باشد تا بموجب
 من سن سنة حسنة قلبه اجرها^{۱۲} و اجر من عمل بها مارا میر از آن
 یک نیمی دنیا و آخرت حاصل شود چه مارا محقق گشته که در دنیا بر مقتضی
 عدل^{۱۳} ساعة^{۱۴} حیرت من شادیه سبعین سنة بهتر از این^{۱۵} فائده تصور توان کرد
 و نوشته آخرت را موافق تر ازین وحی^{۱۶} تواند بود آکسور عالیارا مصور و
 محقق است که تنویق حق تعالی اشارت سوی را که احد^{۱۷} الناس الی^{۱۸} الله
 تعالی و اقربهم الیه السلطان العادل و اعصم الیه^{۱۹} و اعدم^{۲۰} السلطان
 الخائر کارمند شده^{۲۱} و بقدر وسع و امکان معصی از آن ظلم و تعدی که

— طالان ۳ W om — ۲ W om — ۱ B om قوۃ usque ad

— طبع ۶ L, P. — کیم ۵ L — ۴ L, P om

— بهترین ۹ B — الساعة ۸ W — آن ۷ L, P add

— و اعدم مه ۱۲ P om — اعدم مه ۱۱ P — ۱۰ W om

مستمر بود موی و وجهی که میسر گشت تدارک رفت و شرح و تفصیل آن علی حده معین است از آن جمله یکی کار تعیین و تخریر اموال و احوال ممالک است و دفع حزر مقالات^۱ و عوارض^۲ و انواع کلف^۳ دیوانی و ازالت اولاع و علوه^۴ محصلان و ایلچیان که جهت اسواال متواتر مهر ولایت میفرستادند^۵ و انواع رجات و حرابی و تلعب مال را میر یک سبب کلی اریستان بود بدان واسطه بدینکچیا نرا تمامت ممالک فرستادیم^۶ تا ولایت و ناحیت و دیهرا مفصل نوشته مال و متوحهات معین گردانند^۷ چنانچه عموم حلائق^۸ از آن آسوده و شاکر^۹ و راضی باشند^{۱۰} چون پیش ازین عوانان و طلمان باصعاف آن اموال باسم احرایات و عوارض و علتها و اسباب^{۱۱} بسیار که اگر^{۱۲} مفصل آن سوسند درار گردد میسندند و اکثر حدود و عمال و ارادک و سرهنگان میزدند و فائده از آن^{۱۳} دیوان و بیت المال^{۱۴} نمی رسید بلکه منضمین حلال و حرابی ملک و تلعب مال بود و کسانی که اموال دیوانی مقاطعه^{۱۵} و صیان^{۱۶} قبول میکردند و عرص ایشان^{۱۷} آنکه منصرف شوند و هر آنچه خواهد کنند و اصعاف مال مقاطعه میسندند^{۱۸} و حروری از احرای آن ادا نمی کردند و بدان سبب وقت احتیاج جهت کار لشکر و محافظت تصور و مصالح ملک^{۱۹} و جوه در حراه نمی بود ضرورت می شد که بمحاذره و سازی و مساعده بر عموم حلائق اطلاق کنند و همواره بدان واسطه^{۲۰} ملک و ولایت و رعیت در لرزل و رجعت و مشقت می بود و لشکر بی برگ و صعیب حال اکون چون بیاری حق تعالی^{۲۱} میسر شد و دست داد که مفصل اکثر مواضع ممالک که هرگز در هیچ عهد بدوشته اند و دواز و سیح آن جمع^{۲۲} مکرده قانون آن دیه بدیه مفصل نوشتند و اموال آن مواضع^{۲۳} مقرر و معین کردند و هر چند هرگز^{۲۴} هیچکس چنانچه حق و شرط آن باشد سوتی راست نتواند کرد بعضی جهت عدم وقوف و بعضی جهت عرص و^{۲۵} طمع خود و کسی که در وی این صفات ذمیه باشد کمتر یافت شود لیکن قدر امکان آنچه دست داد قانون نوشتند^{۲۶} چون محصرت ما آوردم اگر

— گردانید ۳ W — تکلیف ۲ P — رفع حور P مقالات ۱ L

— P om ۱ — اعد ۵ B — حلق ۴ W

— موضع ۱۰ B — P om ۹ — مقاطعه ۸ W — و لشکر ۷ L odd

حکایت چهارم در دفع نزولت و دعای باطل و دفع خجالت نامانان و نامقربان ۲۸۹
 تفاوتی فاحش یا سهوی ر کسی رفته بود^۱ عرضه داشته نواب دیوان بزرگ
 تبارک^۲ کردند و اکثر مواضع دیوانی که مصلحت و ضروری بود معاملان
 قضاة و مزارعان^۳ و ارباب داد و شروط مؤید بخلد مؤکد^۴ شوقیع و علامات
 دیوانی موثقی بالتون تعامای ما داده شد تا متصرف شوند و سال سال حقوق
 دیوانی مدساست و چون انواع ظلم و تعدی و عوارض و کلف دیوانی که پیش
 آریں بوده مرتفع شد^۵ اگر پیش آریں در سوئت اندک تفاوتی و سهوی افتاده
 آرد در^۶ عوص^۷ آن^۸ طلبها و ریادتها که بوده وری. B fol. 817 r. نهاده
 اند و باهمدیگر مصایقتی نکرده^۹ و همه حلق شاکر و راصی و ثناگوی و آسوده
 گشتند و از حرور و مقاسات^{۱۰} و عوارض و کلف دیوانی که عند اقسام آن
 بسیارست خلاص یافته و جهت آنکه تا کسانی را که حدای مانرس^{۱۱} و بی دیانت
 و عاقبت پندیش بودند نکلی دست از حوالات و مرویات و تصرفات باطل و
 اندیشههای مدموم^{۱۲} و انواع^{۱۳} حیل در حدب مال و خون مردم کوتاه گردد
 مرمودیم تا آن اموال مفصل و مقرر^{۱۴} که بموجب قانون^{۱۵} که^{۱۶} مر هر
 موضع مقرر شده حکام و گناشتگان ولایت^{۱۷} در نرات نکند تا نکلی دست
 ایشان^{۱۸} از نرات و حوالت کوتاه گردد و بدان واسطه عوانان و سرهنگان
 بسیار که عند ایشان^{۱۹} ریادت از رعایای مال گذار گشته بود و مستقل و
 خورش^{۲۰} ایشان از خون و مال رعایای عاجز^{۲۱} که و این مسلم اللماب شیئا لا
 یستفیدوه مه^{۲۲} بوده کوتاه دست شوند و از آن^{۲۳} حرام خویشگی بی بهره شوند^{۲۴}
 ایشانرا بی ضروری باشد^{۲۵} که آری رزقی حلال مانند تجارت و زراعت و
 گل کاری^{۲۶} و انواع عمارات مروید و از عادت بد ناشغال بیک و رزقی حلال
 دست رسد^{۲۷} تا چون دوسه سال^{۲۸} از کارهای بد نکارهای بیک مشمول شوند
 آن عادات و تصرفات و حرکات مدموم فراموش کنند و^{۲۹} دیارا از بو رسی و

۱ W om — ۲ P. — معاملان از مرارغان
 — وازا. W. ۶ — واز S, L, W — ۳ W om —
 و همه حلق طلبها و ریادتها که بوده وری سهواً اند و باهمدیگر مصایقتی
 — W om. ۱۰ — بر L ms ۹ — نامدموم W ۸ — نکرده
 — مه S, L, W om. ۱۲ — و بوش P. udd ۱۲ — ولایات P ۱۱
 — شود L, P, W ۱۵ — مانند L, P, W ۱۴
 — گرایند P. رسد L ۱۶

آیسی بدید آید چه بحکم اللفظان عن المالوف شدید چندانکه^۱ اندیشه رفت
 شمشیر و^۲ صرب و رحبر و حسن تدارک همی پذیرفت^۳ الا بدین شیوه و
 نیز متصرفان و عوامان ولایات عادت کرده بودند^۴ که اگر دیهی او موصلی
 پادشاه وقت باقرار و مسامحه یا اقطاع و خیرات و محبتش و اعطای نکسی دهد
 یا وقف^۵ کند یا ارضواتین و شهرادگان و امرا کسی حیات موصلی کرده
 باشد و حقوق دیوانی نداده باشد^۶ یا اتفاقاً دیهی خراب^۷ گردد بدان بهانه
 اصناف متوحدیات^۸ آنجا دیوان بزرگ تقریر کند و در احتسایات بویسد
 و جهت خود برآمد و چون^۹ نواب دیوان اصل را متوحدیات^{۱۰} هر موصلی
 مفصل نباشد چه داند که چه مقدارست ضرورت سخن و تقریر آن متصرف
 و کسافی^{۱۱} که حاکم داشت متصرف را گواهی بدروغ می داد و می رانده
 اند و بدان بهانه منافع^{۱۲} قدر عین از میان می رده درین وقت چون مقرر
 و^{۱۳} مفصل هر موصلی بموجب قانون دیوان بزرگ درآمد من صد
 هیچکس را ماند آن تحلیطات دست نهد و بر پادشاهان وقت^{۱۴} و نواب
 ایشان را ماند این امور مذکوره و غیره آسان و روشن باشد و هیچکس در
 زمان ایشان طلبی و تقبی بر یکدیگر نتواند^{۱۵} بکشد و جهت آنکه فوائد آن
 قانون مفصل و تبعی مالی پیش عقلا و دانایان واضح و روشن باشد که تا چه
 غایت است^{۱۶} در شرح و بیان آن بتطویل^{۱۷} احتیاج نیست و چون تزییق رفیق
 شد و تجربه رفت و تحقیق گشت که بهر موصلی قانون تمام^{۱۸} شد و بدان
 واسطه دست داد که درین سالها مروات مفصل نالتون تمام از دیوان بزرگ
 پوشند ثمره آن ظاهر گشت^{۱۹} رعایا^{۲۰} آسوده و ولایات آبادان شد و سرخوی
 و تری الارض هامة فاذا اربنا علیها الماه اهترت و زنت^{۲۱} و استت من
 کل روح بهیمه ظهور بیوست و هیچ عوارا^{۲۲} محال تصرف دائمی در و
 یکس بار^{۲۳} ماند و رعایای هر دبه و موضع واقف شدند که مال مقرر ایشان
 چندست و ریادت از آن هر کس که^{۲۴} ایشان ستادی راه و بی وجه و
 حلالی حکم برلیغ و احارت دیوان^{۲۵} اصل باشد و دیوان را از آن بی راه و

۱ - باشد P, W. om. ۲ - رفت W ۳ - چنانکه P.

۴ - آن W. add. ۵ - مالی P, W. ۶ - ۷ - ۸ - W om. ۹ - است W.

۱۰ - دیوان P. ۱۱ - و عوامان را P. ۱۲ - است W.

حکایت چهاردهم در دفع نزولت و دعای باطل و دفع خیانت نادمان و ناستیان ۲۶۱
 زیادت^{۱۸} شدن هائده و ضطه به رعایا میر فرمان ظالمان مرید و همان مقدار
 که مقرر گشته بموجب مرواٹ باثون تما^۱ برساند^{۱۹} و مجموع آن نقد بوجه
 جزایه و لشکر و بیت المال رسد درین وقت اندیشیدیم که چون عرصه ازین
 تدبیر و ترتیب S. fol. 317 v. رهاست حلق است و ثواب اندوزی چندانکه
 می نمایم تا آن قاعده مستحکم تر شود^۲ و مؤکدتر گردد^۳ ثواب و خدای آن
 بیشتر باشد هر چند در مرات مفصل سشتن هر ولایتی یتکچی در دیوان بررگ
 حسب کرده ایم^۴ تا مرواٹ سخته ثواب معاملات دیوانی موافق میگرداند و
 التون تعالی ما می رسد لیکن مشامهای آن کردن^۵ و تما ردن آن برورگاری
 و هراشتی تمام می باید و بکن که سبب تمڈل رومان و اختلالات و امور^۶ ضروری
 ملک و شعور و تشویقات و رجحات که عالم کون و مساد از آن خالی تواند
 بود چندی مرواٹ مفصل^۷ نوشتن و نشان کردن و تما ردن دست ندهد و
 چون تعویفی و اهمالی ضروری ندان راه یابد ندان^۸ واسطه ضرورت گردد
 که مرواٹ بجزل بر ولایات بوسد^۹ و دیگر بار عوانان مرواٹ نوشتن احادرت
 یاسد و دست^{۱۰} نشان درار کند و گسٹاج گردند و بر همان شیوه و عادت
 قدیم علم حراب گرداند و اموال حرابه بر قرار پیشین^{۱۱} مسکس و پای مال
 گردد و احراحات مقرری ولایت بر مامد عمارات و مرسومات و ادرارات
 و مسامحات^{۱۲} و صدقات و غیرها تمامت نهاده مال حرابه که هرگز برساند
 و دیگر عسرها و حکایات پوشیده چاکه^{۱۳} عادت ایشان بوده معوق و در
 ناحیه اندازد و مال سال بدین بهانه سر رند و همه مخروم ماند^{۱۴} و این
 قاعده که عدتها و سی سیدار تمهید کرده شده و عالمان ندان واسطه آسوده
 گشته اند باطل گرداند^{۱۵} بر طلم حریص و دلیر^{۱۶} و رعایای عاجز مستولی
 شود^{۱۷} و دیگر باره کار از تدارک بیرون رود و تمامت اموال و معاملات
^{۱۸} مسکس و مستهلك گردد و راستی از میان رحیرد چنانکه تا عایت بوده
 و این معنی به پادشاهان وقت و به لشکر و رعیت را موافق باشد و تدارک
 این معنی را چنان اندیشه فرمودیم که چون بموجب قانون ده دیده و موصع

۱ - مستحکم L. una ۲ - .. مرواٹ و التون تما S
 ۳ - ضرورت گردد بجزل مرواٹ بوسد P ph ۴ -
 ۵ - شود W. ۶ - و دلیر W om ۷ - S. lac ۸ - L. P. W ۹ - T ۱۰ - ۱۱ = ۱۲

بموضع^{۲۳} متصل و مقرر و مقنن گشته تمامت کتب ولایات را در کتب‌خانه که متصل گسند و طافاه و ابواب المر است که^{۲۴} در تریز ساخته ایم جمع گردانیده اند^۱ و مستوران سپرده و مرسوم ایشان داده تا محافظت نماید و ر آن^{۲۵} وقتی معین کرده چنانکه در وقیه آمده و لغت نامه بویشته تا هیچ آفریده آرا باطل نکند و هر مشکل که من بعد^۲ افتد از آنجا^۳ مطالعه نماید و اگر کسی را شرطنامه یا لوسی که داده شده است صانع گردد سخته از آنجا بدهد تا ثواب باشد و سخته از آن^۴ در دیوان برنگد و یکی در هر ولایتی و شرطنامهها در دست قصاص و ارباب و رعایا نهاده فرمودیم تا بموجبی که مقنن گشته^۵ در^۶ هر دیهی و موضعی^۷ بر سخته یا^۸ سنگی یا سخته مس و آهن هر کدام که ایشان خواهند بویسد و بر آن نقش کنند و اگر خواهند^۹ گندم گری بویسد و بر در^{۱۰} دیه یا مسجد و^{۱۱} مبارزه هر کدام که ایشان خواهند^{۱۲} بویسد^{۱۳} و از آن یهود و نصاری بر در معابد و در دیه و موضعی که خواهند و از آن محترمشینان میل بسارید موضعی که^{۱۴} صلاح داند و حکایات ولایات بموجب قانون و التون تمامه ما^{۱۵} که معین شده فی زیادت و نقصان بحضور قصاص^{۱۶} و سادات و ائمه و عدول و اکار شهر آن سخته بدهد و رعایای هر دیهی و موضعی و هر صغی را که در آن ولایات مال^{۱۷} و متوجهات معین شده الیرام کنند تا برودی هر یک در مدت بست روز تمامت بموجب قانون آن چنانکه ذکر رفته^{۱۸} ^{۱۹} بکچ و مسیح^{۲۰} ر^{۲۱} مواضع مستحکم نکنند^{۲۲} چنانکه سالهای بسیار نماید و هیچ آفریده تعبیر و تبدیل نکند^{۲۳} و موضعی که وصوله العین^{۲۴} مقرر باشد بر قرار وصوله العین و آنچه احساس مقرر باشد بقرار^{۲۵} احساس و هر یک^{۲۶} از آن اقسام بموجبی که معابد مقرر^{۲۷} گردد^{۲۸} آداء آن واجب شود و ماحوزات شمارا بر

۱ - معین L, P ۳ - این بار W ۲ - گرداند P ۱

۶ L om - و هر دیهی و موضعی را L ۵ - در B, P, W ۱

۱۰ L, P, W p a v o - یا P ۹ - کرده P m e ۲

۱۱ L, P om - ماره و دیگر موضع (مواضع W) که ایشانرا اختیار نماند

و W ۱۰ - نوشته L m a ۱۲ - مالی P ۱۲

مقدار A B ۱۸ - نکند P, W ۱۲ - نکند P ۱۶

معین L, P, W ۲۹ - بقرار احساس و هر یک W om ۱۹

حکایت چهارم در دفع تزویجات و دعاوی باطل و دفع شیات بر اماکان و ملتین ۲۶۳
 همچنین معین میشود تا بر قرار^۱ بر تخته نویسد و در هر قسمی از آن^۲ اقسام
 که بر تخته نویسد و ظهر این یرلیح مسوده نوشته شد تا دایم که هر قسمی
 از اموال مختلف که S. fol 318 x^۳ در ولایات مختلف الحال مقسّم و معین
 گشته بر چه وجه می باید سشتن و میعاد هر يك کدام وقت و قفس^۴ و تسلیم
 هر يك بر چه وجه و چگونه است باید که هر قسمی را چالچه^۵ در مسوده
 مذکورست بر لوح نویسد^۶ تا میعاد موسم معین و حوه العین را روسا و
 رعایای هر دیهی و موسبی حویشتی رگیرند^۷ و نمیدان آورند چه مقرر
 چاست که محصل حیمه در میان شهر رند و از ابتدای میعاد^۸ تا آن روز که
 مهلت داده باشد هر روز بیح بومت^۹ یا و حوهات تمام یا فرعی بحراهداری^{۱۰}
 که در هر^{۱۱} ولایت معین فرموده ایم بیارند و تسلیم کنند و قطعاً محصل از
 هیچ موضع چیزی دیگر باسم علوفه و خدمتی و غیره نگیرد^{۱۲} و از دیوان
 بهیچ وجه رات و هیچ^{۱۳} محصل بهیچ موضع و ولایت نفرستد^{۱۴} و اگر
 رئیس رعایا اجمال و تعاضل و برزد و تبعادی^{۱۵} که معین شده و حوه رساند
 محصل ایشانرا نگیرد و مهر صد دیسار اصل و حوه دیناری^{۱۶} بجایست مستاد و
 هر يك را^{۱۷} که تقصیر کرده باشد^{۱۸} هفتاد چوب نزد تا این قاعده و وسط
 مستحکم نماید و فائده آن خاص و عام را شامل گردد و بواسطه^{۱۹} اجمال و تعاضل
 و جهل چند کس معدود دیگر^{۲۰} عالیشان در دست حور عوانان و بی دیوان
 و حدانارسا بقتند^{۲۱} ا کسوں چون^{۲۲} میعاد اموال و حوه العین و ارتعاعات
 که بموجب قانون مؤسسه و محکم مقرر و معین است بموجبی^{۲۳} که شرح آن
 داده آمد برین سقی معین شد^{۲۴}

— چنانکه L, P ۳ — W om ۲ — بر قرار L, P, W om ۱

— (مرغ P) و حراهداری S, L, P ۵ — طبل رند L ms ۴

— S, P, W om ۸ — فرستد W ۷ — P om ۶

— بیدد W ۱۱ — بار L, P add ۱۰ — کرده باشد L, P ۹

و السلام L add است P ۱۲

مبعاد

وحوه العین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا مهر موضع از آن لوح که مقمن گشته آن قسم را و لوح نویسد و بدان موجب جواب گویند و رسامد

| فوجپور ^۱ | فوجپور | ماخوذات |
|---|-------------------------|--------------------------|
| ^۱ و متوجهات رعایتی دیده نشین | و متوجهات سحرانیشان | تعا موصی که هر يك علی |
| که عادت ^{۱۶} آست که در سالی | که عادت آست که يك | حده مناسب هر ولایت و |
| بدو قسم می رسامد | بودت در اول سال | طهر نوشته شده و لوح |
| ^{۱۷} حرف | جواب گویند | نویسد و در هر موضعی |
| ^{۱۸} از جمله متوجهات يك بعه دیگر | حراج | که بدان تما مخصوص باشد |
| ^{۱۹} یکساله که مقرر | و مالی که از قدیم بار | بهد تا بدان موجب نسط |
| هر ^{۲۰} موضعی شده | و حوه العین مقرر بوده و | رمانند و هیچ آمریند |
| يك ^{۲۱} بیه آن | معین آنکه يك بودت | بدعت و رسم محدث مهتد |
| بورور ^{۲۲} جلالی تا | در اول سال برسامد از | و مقاطعان سهانه آنکه تما |
| مدت بست ^{۲۳} روز | اول بورور جلالی تا | زیادت کرده ایم زیادت از |
| تمام می رسامد | مدت بست روز | ماخوذات مستامد و رسم |
| | | محدث سهد |

حراج

وحوه العین بعضی موضع
چاز مقرر شده که بوقت
ارتفاعات صیفی بدهد
ماید بعد از^۲ و غیره^۲ در
بست روز بدهند^۳

مبعض

و کیفیت قضا و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیر و سردسیر شتوی و صیفی و

از آن بعضی ردستی که صیفی ندارد و شروط آن برین مسق و مموال

است ^۱ که نوشته برشود و شرح داده ^۲

B, fol. 318 v. ^۳ تسعة ^۴

ولایت گرمسیران ^۴ ارشتوی و صیفی

صیفیه

شتویه

^۵ از اجناس که بموجب قانون بیرون هر موضع ^۶ باشد بیرون از موضوعات ار اول ^۷ ماه چهارپای خود نقل کند ماماری که ^۸ در آن حدود معین شده و تسلیم قاض کنند و عادت مهلت ^۹ و عادت مهلت آن بیست روزست

تسعة

^{۱۰} ولایات ^{۱۱} سردسیرها صیفی و آنچه صیفی داشته باشند لا شکک شتوی محسب

بویسد ^{۱۲} بموجب مقرر قانون

صیفیه

شتویه

^{۱۳} بموجب مقرر قانون حد ار موضوعات ^{۱۴} در ماه تمام و کمال چهارپای خود نقل کند بایلی که در آن حدود معین است و طایت مهلت بیست روز باشد ^{۱۵}

— ولایت گرمسیر B, W ^۴ — در ^۳ W — ۱ — ۲ — L, P om ^۱

— که L ms ^۷ — ولایت — L, P om, W. ^۶ — در P. ^۵

— در بیست روز W تا مهلت بیست روز ^۸ — E A — ۹ = B om, L, P. p h v. ^۸

— W. add. — والسلام ^{۱۰}

^{۱۴} و همچنین در هر ولایت که نحوایتین و شهرادگان و نامرا^۱ داده شد و باقطاع
 لشکر^۲ سپرده آمد^۳ و توجه^۴ نامها^۵ و مرسومات^۶ و مسامحات و احتسایات
 و اسامات و ادارات و صدقات و اوقاف بتصرف هر کس داده ایم هم برین
 موجب^۷ بموجب قانون لوح هر موضعی بحد تا متصرفان مذکور مدخل حدود
 متوححات دیوانی زیادت از آن نتوانند ستند^۸ و اهل آن موضع بجز در رحمت
 فاشند چه باید که عدل پادشاه ماسد آفتاب بهر موضع^۹ بر سر احوال
 عالمان گردد^{۱۰} کالشمس فی کبد السیاه و ضو^{۱۱}ها * یغشی^{۱۲} الملاد مشارقا و
 معاربا^{۱۳} و چون فرص در عهد همایون آریں معنی رهاہیت حلق و صبط
 لشکر و حفظ تصور و ترویج و حوض حراہ و بیت المال^{۱۴} و دفع مقصدان و
 درداں و عوامان بود و تجرہ رفت که رعایا خشمی شود و آسوده دعاگوی
 گشتند و تدارک این معانی که^{۱۵} ذکر رفت برین وجه کرده شد و مال
 باصاف آن که پیش آریں نخرانہ پندران ما می رسید حاصل می شود و احتیاج
 عسادره^{۱۶} و مطالبی به یقین که این معانی که ذکر رفت مناسب همه پادشاهان
 عادل^{۱۷} و لائق رای و تدبیر امرا^{۱۸} و ارکان دولت و وررا و نواب امین شعیق
 و^{۱۹} کردان هر دوری و زمانی باشد^{۲۰} کما قال سبحانه و تعالی^{۲۱} ان فی ذلک
 لدیگری لإولی الألباب ما کان حدیثا یفتری ولیکن تصدیق^{۲۲} الذی
 بین یندیه و تحصیل کذل شیء و مهدی و رَحْمَةً لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُونَ S. fol 319 r
 و اگر ار آن^{۲۳} تجاوز نمایند موجب بدنامی و عقاب ایشان گردد^{۲۴} و^{۲۵} من
 انتمی و رآه ذلک فأولئک هم العادون چه این حیر عام و ترتیب و صبط
 جاری شد و رعایا و عموم حلق بدان واسطه در^{۲۶} رهاہیت اند و اموال مقرر
 و معین گشت اگر طالعی بر روا دارد که تعبیر و تعدیل کند از دود
 دل و تشبیب و همان حلائق^{۲۷} هر اسان باشد چه عاقبتی و حیم^{۲۸} و دورخی الیم تر
 از آن تصور نکند و سَیَلَمَ الدِّینَ طَلَعُوا^{۲۹} آی مَقْلَبٌ یُعْلَبُونَ و هالیمان بر

— سپرده آمد L. P. ۳ — لشکر P. ۲ — امرا W. ۱

— رسد بیت P. ۱۱۸ ۶ — نامها W ۵ — توجه L ۴

— و L. P. W om ۹ — طفل L. P. add. ۸ — نصی P. ۷

— قال الله مال W. کما قال سبحانه و تعالی ۱۱ I. om — آیه P ۱۰

— کما قال الله سبحانه و تعالی W آیه ۱۳ P om — از آن P om ۱۲

— چه عاقبتی رخیم W. om ۱۵ — ف W. ۱۴

حکایت چهارم در دفع زوورات و تعاری باطل و دفع خیانت با امانان و نامتینان ۲۶۲

بدان کار تن در نهد و گویند وَ لَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَفْتَلِسُونَ لا جرم هر کس که تعصیر و تبدیل کند در لست و سخط حلق و خلایق باشد ^۱ فَتَنْ تَدْلَهُ نَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِيمَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَدَلُّونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ^۲ و برین موال برلیع همه عمالک روانه فرمودیم و این برلیع را حهب ولایت ^۳ . فرستادیم تا آن هر قسم از اقسام ^۴ که مال و معاملات آن ولایت است بر موحی که معین گشت و مسوود هر یک بر طهر این ^۵ برلیع ثبت رفته آن قسم که مناسب ^{۱۰} آن ولایتست بر لوح نویسد چنانکه شرح داده شد و زودی ساخته گرداید ^۴ هر که تقصیر کند در گناه ^{۱۲} آید و کتب فی اواسط شهر الله الاسم ^۵ رحب ^۶ لسه ثلث و ستمائة بمقام اولیای تو بویوق ^۷ بهولان موران ^۸ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ^۹ و اما از آن ولایاتی که حقوق و متوجهات دیوانی آن از ارتعاضات و رجوع العین است و اکثر آن محرز ^{۱۴} و مقاسمه حاصل می شد و عرض سبب حکام و عمال و متصرفان اموال در آن باب مجال تمام داشت ^{۱۵} و رسوم و قواعد در هر عهدی احداث کرده بودند و کارکنان سیدار را نامی مختلف مصوب گردایدند و اکثر ^{۱۶} ساها و حوه مقدمه حواستندی و نگاه تعصیر تکثیر و تثقیل تمام بر رعایا و مزارعان رفی ^۱ و انواع و اقسام آن ^{۲۲} ظلمها ریادت از ^{۱۰} آنست که در حصر گنجد آرا نیز در بغداد و شیراز که دو ملک معظم است صور رسیدند تدارک و تلافی ^{۱۸} فرمود و متوجهات را بموجب قانون معین گردایدند و مواضع ^{۱۱} قصاة و مقاطعان بر سبیل باید و تجلید دادند بر ^{۱۹} و حبی که اموال باصعاف آنچه مستمی بود و می رسید می رسد و عموم از باب و ملاک و رعایا آسوده و شاکرند ^{۲۰} و دست حکام از مطالبات ناموخته نکلی کوتاه گشت و ظلم عوانان یکبارگی مدفع شده و ذکر انواع حللها که ^{۲۱} در

— گردایدند ۱ W — ۲ P om — ملان ولایت ۲ P — است ۱ P

— موفوق ۱ W — الحابثونوق ۲ P — المرحب ۶ W — الاسم ۵ B. W

— الحیبین W الطاهرین رب احتم بالخیر لفظه ۲ Ma ۸

— مواضع را ۱ L, P, W — ۱۰ W om — رهندهی ۹ P

آن ملک بود و وجوه تدارک هر يك^۱ تمامت مفروض و معصل در برلیها
 که جهت^۲ آن ولایات بوخته اند^۳ مسطورست و نزد همگان روشن و مشهور
 بدان سبب احتضار رفت حقی^۴ تعالی این^۵ پادشاه عدل پرور دادگسترا^۶
 ابوالدهر از عمر و دولت تمتع دارد و ثنوبات این حسنات بروزگار همایون
 او که محسود دور^۷ دارا و اردوان و مضبوط عهد^۸ اردشیر و اوشیروان است
 در رساله^۹ و السلم

حکایت

همدم در محافظت و رعایت رعایا فرمودن^{۱۰} و دفع ظلم ایشان
 ۷ B. fol. 819 چون در فصول سابق انواع ظلم و تعدی و تطاول که ر
 رعایا می رفت و رحمانی که از هر گونه بایشان می رسید^{۱۱} شرح داده شد مکرر
 می گردایم^{۱۲} و از آن حکایت هیناس معلوم میشود که کلوح و حاشاک را در
 نظر حکام و غیرهم^{۱۳} اعتبار بود و رعایا را به و حاشاک شوارح آن کوتاهی می یافت
 که رعیت و پادشاه اسلام طاران^{۱۴} جان حلد^{۱۵} سلطانه از کمال معدلت نفور
 احوال رسیده تدارک آن^{۱۶} فرموده از یمن معدلت او همگان آسودند^{۱۷} چنانکه
 ذکر رفت و آنچه بدین فصل اختصاص دارد آست که هر وقت که مشاهده
 فرمود یا عرصه داشتند که^{۱۸} از مقرمان یا^{۱۹} لشکریان رحمتی یا ایدائی رعیتی
 رسیده و چیزی گرفته اند فی الحال فرمود تا رحم چوب^{۲۰} و چاق^{۲۱} آرا بار
 گرداند و وجهی که اعتبار علیان باشد و هر گاه که عمارکی بشکار رشید^{۲۲}
 چون محمود دبی^{۲۳} رسد^{۲۴} فرماید تا گوسند و مرغ و ماچتاج که جهت
 خاصه نثار آید تمامت بر رخورد و همچنین از گله و حانه^{۲۵} مغولان هر چه
 يك دیار برود دوسه دیارها بدهد^{۲۶} و مقصود آنکه تا دیگران چون آن
 می بیند حد خود را^{۲۷} شناسد و از رورو ریادتی پرهیزد و اقتدا بدان
 طریقه محمود کند و هر وقت که رای اعلی را مصور گردد^{۲۸} که یکی از امرا

۱ W om — ۲ W — ۳ W — ۴ W om

۵ و کره — ۶ W add. — ۷ S om — ۸ S om — ۹ S — ۱۰ S

— می گردایم — ۱۱ W — ۱۲ P — رعایا رعایت فرمودن — ۱۳ S

— ۱۴ W om — ۱۵ L, P om — ۱۶ L — ۱۷ P om

بدهد — ۱۸ B — رسد — ۱۹ P — رشید — ۲۰ L — ۲۱ P om

ولشگریان در ولایتی روز رسایند و ریاضتی کرده اسراء کوچکش را در گساره آورده چوب رسد^۱ و^۲ نژدگرا مارخواست و توبیخ فرماید و روری فرمود که من حاب رعیت تارنگ نمی دارم اگر مصلحت است^۳ تا همرا عارت کم رین کار از من قادر تر کسی بیست مائاق عارتیم لیکن اگر من بعد تعار و آتش توقع دارید^۴ و التماس نمائید ما شما خطاب عیف کم^۵ و باید که شما اندیشه کنید چگونه^۶ بر رعایا ریاضتی کنید و گاو و تخم ایشان^۷ و غلها محو کنید من بعد^۸ چه خواهید کرد و آنچه شما ایشارا رن و بچه^۹ می رسید^{۱۰} و می رنجساید^{۱۱} اندیشه باید کرد^{۱۲} که رن و فرزدان ما رد ما چگونه عزیز اند و حکر گوشه از آن ایشان همچین باشد^{۱۳} و ایشان بر آدمیاند^{۱۴} چون ما^{۱۵} و حق تعالی ایشارا تا سیرده و بیگ و ند ایشان از ما خواهد پرسید جواب چگونه گوئیم بوقتی که ایشارا می رنجساییم^{۱۶} جمله سیریم و هیچ حلال نماند^{۱۷} چه واجب آید^{۱۸} و چه زرگی و مردانگی حاصل آید از رعیت حدود رنجایدن الا آنکه^{۱۹} شومی رة آن رسد و هر کاری که روی آرد مصحح بیاید^{۲۰} باید که رعیت ایل از یاعی پیدا باشد و فرق است که رعایا^{۲۱} ایل از ما^{۲۲} ایمن باشد و از^{۲۳} یعی دایمن چگونه شاید^{۲۴} که ایل را ایمن نداریم^{۲۵} و از ما در عذاب و رحمت باشد و هر آینه^{۲۶} قرین و دعای ند ایشان مستجاب بود و از آن اندیشه باید کرد من شمارا همواره^{۲۷} این نصیحت میکنم^{۲۸} و شما منته می شوید بواسطه امثال ابن صالح رحمانی که پیش ازین می رسایند از هزاران یکی آمده است^{۲۹} و^{۳۰} جمهور رعایای بمالک مدعی دولت در افروده اند قرین احانت ناد^{۳۱} بحق الحلق و عزته

۱ P ph. ۲۰ - سرگاه آورده چوب رسد - ۲ L - خطرات عیف کنیم

۳ L om. - ۴ L - جدا از آن - ۵ P add. - ایشان

۶ W - می رسد - ۷ W - می رنجاید - ۸ B, L, W - باشد

۹ P - آدمی اند - ۱۰ P - ۱۰ - ۱۸ - ۱۱ L, W - باشد

۱۲ L - آید - ۱۳ S, W - از - ۱۴ L, W - ایمن باشد

۱۵ L - ما - ۱۶ L - نداریم - ۱۷ L - همیشه

۱۸ P - ۱۰ - ۱۸ - ۱۹ W om. verba sequentia -

حکایت

هجدهم در باطل گردانیدن^۱ اولاغ و دفع ایلچیان و مع رحمت ایشان از حلق کردن^۲

«هر چند پادشاهان را^۳ فرستادن رسل و ایلچیان باطراف و حواس ضروری باشد و امور مملکت آن قائم و مستظم^۴ تواند^۵ بود و لیکن معناد است که ایشانرا جهت احبار سلامتی و رسانیدن تحف و هدایا و جهت مهمات نفور و کار^۶ لشکر و اسرار ملکی فرستند و ظاهر باشد که در سالی چند نوبت جهت آن مصالح فرستادن ایلچیان احتیاج افتد S fol 320 r و پیش ازین تدریج بجائی رسیده بود که تمامت خواتین و شهزادگان و امراء اوردو^۷ و امراء توپان و همواره^۸ و صدها و شصتگان ولایات و قوشچیان و پارمچیان و احتاجیان^۹ و قرچیان و ایداحیان و دیگر اصناف که بهر شعلی^{۱۰} مصوب بودند بهر مصلحتی اندک و بسیار ایلچی ولایات^{۱۱} می فرستادند و بخیل حاجت های معمول بر جهت هر مهمتی می فرستادند^{۱۲} و معناد شده بود که مردم ولایات پسران خود را بایچوی و اورتاقی بجاوتین و شهزادگان و امراء می دادند و اندک چیزی^{۱۳} قبول می کردند و ایشانرا املاک و اسباب و معاملات و دعاوی بسیار بود و هر يك ایلچی می ردد و راه و بی راه مهمات^{۱۴} خود می ساختند و عمرمای ایشان از بسیاری رحمت و احراحات بجان رسیدند و باچار حمایت دیگری^{۱۵} می رفتند و ایلچی می ستدند و مکافات و تلافی را بر سر آن حماقت می ردد و ایشان دیگر باره ایلچی می آوردند^{۱۶} و همواره بواسطه آن قوم ایلچیان در آمد شد می بودند و حامیان از راه عبرت و تنصیب بحد تمام ایلچیان متعاقب^{۱۷} می فرستادند و طائفه دیگر آن بودند که شخصی وفات می یافت و ورثه او با همه دیگر نمی ساختند و هر يك بطمع^{۱۸} زیادت میراث حمایت می رفتند و ایلچیان بر سر یکدیگر می رددند^{۱۹} و مدته الصبر بدان مشغول می شدند و مردم^{۲۰} دیگر بدیشان اقتدا می کردند تا عموم را ریشه گشت و طائفه دیگر رؤساء دیهها

۱ S om — ۲ W — ۳ S — پادشاهان — ۴ S —

۵ S. W om — ۶ L — ایلچیان — ۷ W. — ولایت —

۸ W

حکایت معدوم در مامل گردابیدن اولام و دفع ابلجیان و مسح رحمت ایشان از حلق کربن ۲۷۱
بودند که هر بیک ^۱ حامی دیگر نادید میکردند و بجهت مسارعت ریاست
اینجیان بولایت می ردد و طائفة دیگر سهاه آتکه در فلان ولایت ^۲ تنگسوقها
حاصل می توان کرد ابلجیان را می ستند و باصاف ^۳ اصناف آنچه می آوردند
اخراجت می ادا کنند ^۴ و ابداحیان سعت ^۵ مساحت تعار و آتش و ساورین ^۶
چندان ایلچی بولایتها میفرستادند که دواون شهرها ازیشان بر می بود ^۷ و
امراه ^۸ سلاح و اخته و خابور و غیرم همچین ^۹ و بجائی انجامید که در راه
ایلجیان از کاروانی و تمامت مسافران زیادت ^{۱۰} می بود ^{۱۱} و اگر در هر یامی
بج هر از اسپ بستندی اولام ایشانرا کهایت نمودی لا حرم تمامت گانهای
محول ^{۱۲} که در یابلاخ و قشلاخ می ستند ^{۱۳} می گزهند و بر می نشینند ^{۱۴} و
تمامت کاروان و مسافران که از اطراف حتی و ^{۱۵} همدوستان و دیگر جواب دور
و نزدیک می آمدند و امرا و اساققان و ملوک و بیتکچیان و قضاة و سادات و
ائمه ^{۱۶} و ارباب حاکماترا که باوردو آمده می کردند پیاده می گردانیدند و
اسبان ایشان می ستند و ^{۱۷} ایشانرا بر سر راه ^{۱۸} و بعضی را در مواضع خوف
نا زحمت بهم می گذاشتند و از سیاری ایلجیان که این حرکت میکردند بجائی
رسید که دردان و حرایمان ^{۱۹} خودرا شکل ایلجیان می نمودند و بر سر راه
آمده میگفتند که ایلچی ایلم و اسبان ایشانرا اولام گرفته مانگه ایشانرا
^{۲۰} می گزند و می ستند ^{۲۱} و رختها عارت می کردند ^{۲۲} و بسیار بود که ایلجیان
اولام از ایلجیان نار می گزند ^{۲۳} سعت آتکه راه ما مرگتست ^{۲۴} و بجائی
رسید که هر آن کس که ^{۲۵} نیغ و قوۃ زیادت داشت اولام دیگری ^{۲۶}
نار می گرفت ^{۲۷} و چون دردان مرین معی مطلع شدید ما ایلجیان اندکتر از
خود می گفتند که ما ایلچی ایلم و سله ^{۲۸} اولام ایشان ^{۲۹} نار گرفته ^{۳۰} ایشانرا
عارت می کردند و بریعهها و بارهای ایشان بر می گزند ^{۳۱} و چنان شد که اکثر

۱ - امداف P ۲ - نسونها P ۳ - حایه P
۴ - B, P, W می اداخت P ۵ - ساوری P ۶ - P om ۷ -
۸ - می نشیند L ۹ - مولان L ۱۰ - می بود R, W ۱۱ -
۱۲ - ایشان می ستند و L om ۱۳ - بر می نشست S ۱۴ -
۱۵ - رختها عارت می کرد P, W ۱۶ - بر می ست W ۱۷ -
۱۸ - دیگر R, W ۱۹ - هر آنکه L, P, W ۲۰ - مرگت L, P ۲۱ -
۲۲ - سعت W ۲۳ - ایشان نار گرفته W om ۲۴ -
۲۵ - W ۲۶ - W ۲۷ - W ۲۸ - W ۲۹ - W ۳۰ - W ۳۱ - W

دزدان^۱ با پایزه^۱ و یرلیج و کوتلهاه درست بر سر راهها بدری می رفتند و محبت و مکر سها^۲ ایلچی گری کاروانیان^۲ و ایلچیان را می زدند و چهارپای و رحمت می بردند^۳ و ایلچیان بولاج و علفه قلع سودند و بهر کس که می رسیدند^۳ انواع بهانها حاد و حاشه^۴ می کردند و انواع^۵ رحمت رسانیده مال^۶ می ستند و کوتلهچیان^۷ ایشان طعمه^۸ و دستار مردم و هر چه می دیدند می ستند و متعدد^۹ انواع زیادت می گرفتند و باز می فروختند^۸ B. fol 320 r. و هر آنچه در دیبها می یافتند شطاول می بردند و اگر در روزی بده دیه و حیلخانه می رسیدند از تمامت آن^۹ مواضع^۹ ناصاف آنچه راه و یاساق باشد علفه می ستند و چون از خورش ایشان زیادت می بود می فروختند^۹ و همواره کار ایشان آن بود که در راه معاملات علوفه فروختن میکردند چندانکه^{۱۰} بازارگان^{۱۱} حتای^{۱۰} و هند در شهاب و ایاب نکرده باشد و از شرح این معانی معلوم میشود که در سالی چند هزار ایلچی^{۱۰} آمدند کرده باشد^{۱۲} و چند انواع و علوفه سته و چند حلق را رده و آویخته و رنجابیده و چون همواره رعایا^{۱۳} بجهت مطالعه علوفه و ملتمسات در دست ایشان بودند و در شب مگهای چهارپای و رحتهای ایشان^{۱۳} مشغول شمع داشته می آمد که آن قدر رراعت که قوت مردم از آن حاصل می شد چگونه میسر می گشته حر^{۱۳} بر^{۱۳} که حقی تعالی کرامت فرموده^{۱۴} و سنگان از ورق محروم نگردانیده حمل نمی توان کرد^{۱۵} و از کثرت آن^{۱۶} ایلچیان براکننده در راه^{۱۷} و بی سیاد و آنکه هر جا می رسیدند می گشتندی که^{۱۸} پس یا بوا در فلان بوی^{۱۸} است و بصلان مهم^{۱۹} مارک نزرگ^{۱۹} می رود و یا بچیان و حکام و رؤسا و رعایا داسه^{۲۰} که جمله دروغ محض موهبه است اگر

۱ L om — پایزه — ۲ L P کاروان ایلچیان — ۳ L om —

۴ W — خرسنه — ۵ L P علفه — ۶ L P رحمت — ۷ W —

۸ L add. — مبالغ — ۹ L P کوتلهچیان — ۱۰ W —

۱۱ L P بازارگان — ۱۲ L — چنانکه — ۱۳ L — مواضع — ۱۴ W —

۱۵ L — بوجه رود — ۱۶ L P — کرده باشد — ۱۷ L —

۱۸ P — می توان کرد — ۱۹ L om — ۲۰ P om —

۲۱ L — امیر تومان — ۲۲ P بویان —

۲۳ L — نزرگ — ۲۴ P مهم مارک نزرگ — ۲۵ L om —

حکایت معظم در باطل گزینان اولاد و دفع ایلچیان و منع رحمت ایشان از خلق کردن ۲۷۳

اتفاق^۱ ایلچی مشتری مکاری معظم^۲ رفتی در کوتلچیان قیاس دیگران^۳ اورا در نظر مردم ریادت وقتی نمودی و در دهها اورا اعتبار^۴ به و بدین اسباب هیچ حرمت ایلچیان^۵ نموده بود و در هنگام برین خلق ایشان بودند^۶ و چون ایلچیان حقیقی را سب اشتباه وقتی^۷ نموده بود اولاد یلماها پیشان رسیدی یا لاعر بودندی و مسافران و عهراشبان ماسان شده بودند^۸ و عمر^۹ راه^{۱۰} امداحته و مرول^{۱۱} در میان کوهها ساخته بدان سبب هر وقت که ایلچی جهت مصالح ملکی که نازک باشد^{۱۲} آمدی از آن مدت که باید که رسد ندوسه چندان نتوانستی رسید^{۱۳} و هر آیه حطلمها از آن توالت کردی و همواره^{۱۴} بجهت لاصری اسپان یام نارخواست یا عیان نایستی کرد و با آنکه در هر یابی پامد سر اسب بستندی^{۱۵} هرگز دو اسب هر به که ایلچی یارالتو^{۱۶} رشید موجود سودی و بیرون از آن که در هر شهری چندین تومان مال^{۱۷} در وجه یام و احراجات ایلچیان^{۱۸} محری می داشتند مصالح مال دیگر حکام ولایات بدان علت از رعایا می ستدند^{۱۹} و مصی حرج میکردند و بعضی می زدند^{۲۰} و تمامها که قدرترین اموال ممالکست در تمامت ولایات همواره در وجه^{۲۱} حرج ایلچیان^{۲۲} ساده بودندی و نقل^{۲۳} ایشانرا کفاف به و حکام^{۲۴} حوالت علوفات رعایا^{۲۵} کردهندی^{۲۶} و نگر بختندی^{۲۷} و چون همه کافی^{۲۸} می بود تمامی بر پنهان شدی^{۲۹} و میان ایلچیان حصومت اندازی و عاقبت آنکه طالب آمدی^{۳۰} رجوع بردی و چون اعتبار علمه^{۳۱} منع داشت جهد میکردند تا بوکر بسیار ریشان جمع می شدند^{۳۲} از حویشان و دوستشان^{۳۳} بوکر میخواستند و در راه از هر حس مردم را پیش حوش می زدند و بود و اونا^{۳۴} در پیش ایشان^{۳۵} می افتادند و چنان شد که ایلچی^{۳۶} که اورا ایلچی مشتری مکاری معظم^{۳۷} - اتفاقاً P، اتفاق L ۱ - T = P, W. L. ۲ - ایلچی معظم مکاری مشتری S ۳ - اعتباری L, P ۴ - om. L ۵ - نتوانستندی رسید P ۶ - و مرول L om ۷ - در راه S, W ۸ - می زد W, ۹ - ۱۰ - W. om ۱۱ - در وجه ایلچی و حرج ایشان L ۱۲ - تمامی L, P ۱۳ - حکم P ۱۴ - و تمامی مکاری P om ۱۵ - ۱۶ - om P ۱۷ - ۱۸ - درین L, P ۱۹ - می شد S ۲۰ - تمام W ۲۱ - ایلچی را L ۲۲

پادشاه و امراء بزرگ شناسند باندك مصلحتی كه رفتی دویمست و میبند
 ۳ سوار ما خود می رود و بعضی كه معروف و مشهورتر می بودند تا ۱ ما پابند
 سوار و همراه سوار می رفتند و گاه می بود كه ۲ در شهری بدیوان ۲ قریب
 دویمست صندلی از آن ایلیچیان مهادهندی و حکام گفتندی كه مهم هر کدام
 كه ۳ ضرورت ترست ۳ بیشتر ساریم ایلیچیان بدان سب ما همدیگر خصومت
 میگردند و آنكه غالب می آمد حکام مجاہت اوار دست دیگران ۴ حلاص
 می یافتند و باندك مهلتی بوی میدادند و خدمتی از آن او می کردند ۴ و روزگار
 می گذرایدند ۵ و در آخر ۵ ۵ سال تمامت آن ایلیچیان كارها بساخته
 و احراطات همار ۶ امداخته مراجعت نمودندی و انواع خطل و مضرت ۷ كه
 بواسطه ایلیچیان واقع می گشت ۶ زیادت از آن بود كه شرح توان داد پادشاه
 اسلام ۸ حلد سلطاه ۸ از كمال ۹ معدلت تدارك آن معالی واجب داست و
 فرمود كه امری كه تدریج مضرت آن چنین معظم ۹ گشته و عموم مردم
 بدان معتاد شده اند ۱۰ دفع آن دفعه ۱۰ واحده ۱۰ نتوان كرد طریق ثانی میسر
 شود ۱۱ و تدارك آثار كرده در سال ۱۱ اول فرمود كه ما را یای معرد باید
 هاد كه ایلیچیان یارالتوجهت معطیات امور ۱۲ ملك و مهمات ثفور بدان
 روند و هیچ ۱۳ آفریده دیگر بر آن اسپان ۱۳ نشید تا آن ایلیچیان از دیگران
 بمتار باشد ۱۴ و رود مقصود رسد و یربیع شد كه ۱۵ ۱۵ در راههای معظم
 ضروری هر سه فرسنگ یای سهد و پاره مر اسپ فره در آن سته و در
 بعضی مواضع كه ۱۶ چندان ضرورت بود كتر و فرمود كه تا شان بجهت مبارك
 و التون تمغا خاصه باشد آن ۱۶ اولاغ بكسی ندهد و هر یای را ۱۶ بامیری بزرگ
 سپرد و در وجه مصالح آن ولایات معین را ما تصرف ایشان داد چنانكه وجوه
 زیادت از ما محتاج بود ۱۷ تا ماه تمامد و فرمود كه جهت آن وجوه شما زیادت
 میدم تا هیچ تقصیر واقع نگردد و رواند شما در وجه مصالح خود ۱۷ صرف

۱ L, P, W om. — ۲ P om. — ۳ L, P. om. —

۴ L, W — می كرد — ۵ W — می گذرایدند — ۶ L, P — سوار —

۷ W — می شد — ۸ W add — در آن جان — ۹ W — حلد سلطاه —

۱۰ W. — كالت — ۱۱ L, P, W — كردد — ۱۲ L, P, W —

۱۳ L. — بدان نشید — ۱۴ L. — هاد — ۱۵ L, P. — مصالح —

۱۶ W. — تا — ۱۷ W. — از —

حکایت معلوم در مطلق گردایدن اولاد و دفع ابله‌ها و مسرحت ایشان از خلق کریه ۲۷۰
 کسید^۱ و هر روز اتفاق رخ می‌خورد که وجه ریادت از ما بخواج است و آن کار را
 منحص دارد یا بدیگری ناید^۲ داد و یام بی‌ضبط گردد چون امرام بزرگید^۳
 ریادت^۴ و جوه در بیع بیست شها میر باید که آن مهم را مرتب دارند^۵ و چون
 صورت بود که امرام سرحد با اعلام احوالی ایلمچی بدان یام فرستند هر یک را
 چند مکتوب نشان مینمود^۶ و التون تمامی خویش مداد بعضی نانو اولاد و
 بعضی سه و چهار تا بایلمچیان میدهند و باعیمیان را معین باشد^۷ که^۸ غیر
 از آن نشان^۹ اولاد نمی‌باید داد و صد از آن فرمود که عرص از ایلمچی
 یارالتو است که زود رسد اگر بر مویین زاده باشد ریادت^{۱۰} از چهار اولاد
 مرشدید و فرمود که اگر کار نهایت تسجیل^{۱۱} باشد مکتوب سوسند و
 مهر کرده در دست اولانچیان آن یامها^{۱۲} روانه^{۱۳} گرداند تا می‌دواند و بر سر
 مکتوب سوسند که از فلان سخی علان حای^{۱۴} و بهرامیر^{۱۵} سرحدی تمامی
 سواری^{۱۶} داد تا بر آن مکتوب رید و باعیمیان راه داند که از پیش اصل
 روان^{۱۷} شده و چون بهر سه فرسنگ یامی هست و^{۱۸} اولانچیان مختلف
 دواند^{۱۹} در شماروزی شصت فرسنگ دواند و جبرهای تسجیل مسیچار روز
 از حراسان تبریز^{۲۰} می‌رسد و اگر ایلمچی می‌آید بخش روز بیشتر نمی‌تواند
 رسید و در هر یامی دو مریک^{۲۱} بر ترتیب فرمود تا اگر مهمات^{۲۲} ولایات
 باشد تمامی یکی بر سر مکتوب مهر کرده رسد و سوسند که از فلان موضع
 فلان موضع روانه شد و نجره^{۲۳} رحمت و بیگان در شماروزی اولاد ناولاد سی
 فرسنگ می‌دواند و هر^{۲۴} ۱۲ حجر که می‌باشد باندک زمانی می‌رسد^{۲۵} و^{۲۶} صد
 از مدتی فرمود که گریکستان و ملارمان حضرت ما که شمس^{۲۷} و روز در گرما
 و سرما مشکار و جنگ ملارمت^{۲۸} می‌نمایند ناولاد و علاوه خود بر می‌نشینند
 و کسانی که عمل روید چرا ناید که بدولی بروید^{۲۹} و علاوه ستاند^{۳۰} و
 چون ولایت رسد فرع تعهدات در وجه احراجات بهند و چون معقول بود

— بررگید ریادت و جوه P om ۳ — بررگ W om ۲ — کسید W ۱
 — تسجیل L, P ۶ — L om ۵ — باشد L om ۴
 — امیری L ۹ — علان حای L om ۸ — نامها L ۷
 — چند P om ۱۲ — دواند W ۱۱ — دیوان L ۱۰
 — روط W ۱۵ — در شد L ۱۴ — می‌دواند L ۱۳

و حکم برایش در آن باب معاذ^{۱۱} میوست مدتی برین موجب مقرر بود و یلمهای
 تومان ملوک گشت و مالی که در وجه آن صرف می‌شد نا حرامه آمد^{۱۲} و چون
 ایلمچیان را که پادشاه می‌فرستاد اولاف سود دیگران چگونگی مستندی و بر فرمان
 شد که ضیور از سدگی حضرت هیچ آفریده ایلمچی نرسند^{۱۳} بدان سبب
 ایلمچی دیگران منع شد و حکم رفت که اگر کسی ایلمچی جهت مصلحت
 خویش بولای یا جانی رود^۱ او را علفه بدعد و حکام آلمجا B fol 322 v.
^۲ آنکس را بگیرد و مقید و محسوس گرداند چون چنین بود کسانی که مهمات
 خود را درخواست ایلمچی می‌کردند ترک کردند^۲ بعد^۳ از آن هر بود که ایلمچیان
 که بولایت می‌روید ایشانرا وجه علفه^۳ راه از حرامه مدعیان بگذار آنچه
 مدت^۴ رفت و آمدن تا^۴ در هیچ موضع ستاند^۴ و چون نان موضع رسد
 از قریع معین حورید و هر ایلمچی که بولای نبرد گشت وجه علفه^۵ راه رفت
 از حرامه بوی دادند و این^۶ معنی در^۶ همه ولایات و مواضع مشهور گشت
 و چون ایلمچیان را^۸ که هرمان پادشاه^۹ خالد مذکور^{۱۰} می‌رفتند راه علفه^{۱۱}
 ستاند^{۱۲} نداشتند مردم^۱ بد دیگران چگونگی^{۱۲} دادندی بدان سبب درین
 دو سال در تمامت ممالک مؤت اولاف و علفه ایلمچیان از شهرها و دیهها^{۱۳} و
 خیلخانها^{۱۴} مرتفع گشت ملکه در ممالک هیچ آفریده ایلمچی را نمی‌دید چه
 ایلمچیان که به سچک^{۱۵} یام می‌دواند شامزوری در^{۱۶} قطع مسافرت می‌باشد
 و ایشانرا بر روی اندک غذائی خوردن^{۱۷} و از آن ولایات در مالی کمایش می
 ایلمچی همانا روانه^{۱۸} می‌شوند^{۱۶} و چون حکم نیست که در راه علفه ستاند کس
 ایشانرا از دیگر مسافران مار نداند^{۱۷} بواسطه چیدن عدلی شامل عموم
^۱ خلق در آمایش اند معمولان و همراهیشان در بورتها^{۱۸} طرح و تجار و صادر
 و وارد در راهها این^{۱۹} و سکان شهرها و دیهها از سر^{۲۰} فرانت سعادت

— مدتی W — علفه L — گردید T, P — رود L —

— همه L — علفه L, P — L om —

— پادشاه اسلام خالد سلطان L — ایلمچیان L —

— علفه W — خالد ملکه L —

— درین L — هنوز خوردن T, P, S, L, W —

— می‌شد P — L om — و خیلخانها P —

— (p ۲۷۷) ۱ — P om — ۱۹ — نوچا L — ۱۸ — ندانده L —

و زراعت مشغول و تمامت ما رن و بچه^۱ از میان دل و جان دعای دولت پادشاه میگویند مستجاب باد^۲ و فرمود^۳ که اگر وقتی از راه ضرورت اولاد می چند اسپ یا در ارگوش مجامعی باید داد تا از ولایت بولایتی روند بهای آن نایشان دهد^۴ تا ملک ایشان باشد و قطعاً اسم اولاد در میان نبود و پیش ارنق قوشچیان و یازسجیان حابور و همد از ولایت اولاد می آوردند^۵ فرمود تا بهای چهارپای و علفه^۶ و علوفه آمانشد نایشان دهد تا در راه هیچ ستانند و چهارپایی که بعد از^۷ وصول مانده بود^۸ از آن ایشان باشد^۹ و مدین تدبیرات ملک معمور گشت و از بوی^{۱۰} بولای و آیدی یافت و اموالی که در وجه^{۱۱} یامها و اسراحت اینچیان معین بود یا بریادتی می ستانند ما حرانه می آید و آنچه بدان^{۱۲} بهانه از رعایا تلف می شد محدوددان آن^{۱۳} می ماند^{۱۴} ایزد تعالی برکات این محصلت نایام همایون در رساناد^{۱۵} شه و حوده و لطفه و کریمه

حکایت

نوزدهم در دفع دردان و راهبران و محافظت راهها از ایشان^{۱۰}

ر عالیان پوشیده بیست که پیش ارنق تطلول و استیلاء راهبران و دردان تا چه طابت بود و ما آسکه انواع ایشان^{۱۱} از معول^{۱۲} و تاریک^{۱۳} و مرتد و کرد^{۱۴} و لور^{۱۵} و شول و شامی^{۱۶} هر چه تمامتر بودند^{۱۷} غلامان گریخته بر ما ایشان می پیوستند^{۱۸} و ریزد و اویش شهرها پیش ایشان^{۱۹} می رفتند و بعضی روستائیان و اطراف شیبان^{۲۰} ایشان یکی می شدند و قلاوری^{۲۱} می کردند^{۲۲} و در تمامت شهرها حابور داشتندی تا از حریمت اصناف مرده ایستار^{۲۳} حیر کنند و بعضی دردان که^{۲۴} مدتها را می زدند و بان کار شهرت می یافتند

— باشد ۴ L W — علوفه ۳ L — ۲ — ۱ — P om

— بهانه ۷ W om el eshubet — ۶ L om — بود ۵ L, W

— از شر ایشان ۳ L P — ۹ L, W om varba sequentia — ۲ — ۸ v

— کردان ۱۳ P — ۱۲ J om — معولان ۱۱ P

— بود ۱۶ W — ۱۵ J, P om — ۱۴ P, om

— می رفتند ۱۸ T = L, P, S, W — پیش ارنق ۱۷ P

اگر وقتی در می‌افتادند طائفه ایشانرا حمایت می‌کردند^۱ که چنین بهادر را^۲ چگونه توان کشت او را تربیت باید کرد بدان سبب دیگر دزدان چیره^۳ و دلیر^۴ می‌شدند^۵ و با آنکه یاساق پیشینه آن بود که هر وقت که دزد درآید کلروانی و ایلچی و رهاگنری تمامت متفق باشند و ایشانرا دفع^۶ کنند درین مدت چون دزدان راه می‌آمدند آن اقوام مدد هم‌دیگر می‌کردند^۷ و اکثر^۸ آن بودی^۹ که در دزدان حال آن طائفه مشروح^{۱۰} می‌داستند و می‌شغلختند^{۱۱} و با ننگ زدندی که ملرا با آماکه^{۱۲} چپیری ندارد^{۱۳} یا کمتر دارند کلری نیست آن جماعت جدا شدند و دزدان دیگرار را می‌زدند و می‌کشتند^{۱۴} و اگر در حوالی خبلی یا دیهی یا^{۱۵} شهری راه زدندی هر چند نزدیک بودی و دفع آن ممکن آمد آن موضع^{۱۶} در میان می‌آمدند بلکه بجای انجامیده بود که دزدانرا^{۱۷} در میان هر قومی از صحراشیمان و دیه‌شیمان دوستان^{۱۸} و شریکان بودند و بسیاری مردم ر آن واقع و اظهار مکر زدندی^{۱۹} سبب آنکه حمایت ایشان خلاص می‌شدند و آنکس که سر ایشان فاش کرده بود دیگر از خوف و بیم در دامن معاش نمی‌توانست کرد^{۲۰} و اگر^{۲۱} اسیانا ظهور بیوستی^{۲۲} در زندگی^{۲۳} محال عمرش رسیدی^{۲۴} و نمدد رؤسا و بعضی کسعدایان دیهها که آشنا و دوست ایشان بودند در حصول سال ما محتاج ایشان از همه وجوه معدود بودی^{۲۵} و بسیار^{۲۶} سیل مهالی شجاعهای آن جماعت رفتندی^{۲۷} و بهنگام خوف بیش آن جماعت گریختندی و در شهرها بر آسمایان^{۲۸} داشتند که قاشهای ایشان می‌فرسختند و وقتها یک در ماه با ایشان معاشرت کردند و زرهای در دیده با هم‌دیگر^{۲۹} خوردندی و استیلائی در دامن تا عاقی بود که ناگاه در شب خانه

۱ - دلیر L ۲ - چیره W ۳ - بهادری را P, W

۴ - اگر L ۵ - مدد یکدیگر میکردند L

۶ - می‌ساختند L می‌شباخت B, W ۷ - و معطل P add

۸ - J, W om ۹ - می‌کشت W ۱۰ - با آنکه L

۱۱ - در دامن L ۱۲ - T ۱۳ - P, B, L, W, om

۱۴ - امرا L add ۱۵ - اکثر آن بودی که P om ۱۶ - چه P

۱۷ - بسیاری L ۱۸ - وقتی L

حکایت نوزدهم در دفع دردان و راه‌بران و محافظت راهها ابریشان ۲۲۹

امیری را کبیس کرده^۱ غارت کردندی و تتاولان و راهداران ریادت از آن
می‌کردند^۲ که هر چه میخواستند از راه‌گردیان می‌ستدند و کاروانرا سهانه
آسکه دزد و بلارعو^۳ در میان شما باشد موقوف می‌گردیدند تا دردان آگاه
می‌شدند و راه می‌آمدند^۴ و چون دردان کاروانی را بردندی^۵ هرگز بر
عقب درد^۶ رفتندی و صادر و وارد را هرگز^۷ از دردان چندان^۸
پیشانی بود که از تتاولان و راهداران چه مضرت^۹ دردان احياناً اتفاق
افزادی و از آن ایشان در هر مسرتی دو موضع^{۱۰} در دست ایشان گرفتار
می‌شدند و ای صا^{۱۱} کاروان که راههای مجهول بعایت دور پر مشقت اختیار
کردندی تا از دست شاقص تتاولان و راهداران^{۱۲} خلاصی^{۱۳} یابد^{۱۴}
پادشاه اسلام^{۱۵} حاکم سلطانه تدارک این معی را لازم شمرده اول حکم
فرمود که هر آفریننده که بهسگام هجوم دزد از همراهان^{۱۶} جدا شود و
ناهماق دیگران بدفع مشغول نگردد گناهکار باشد و عهده خون و مال رقیقان
روی دیگر فرمود که هر موضع^{۱۷} از حیل‌خانه و دیه که ناآلحا که^{۱۸}
راه رده باشد نزدیکتر باشد^{۱۹} عهده بی رود و دزد ناید کردن^{۲۰}
ریشان باشد تنحصیس^{۲۱} چون ایشانرا خبر شکرده باشد اگر شب بود^{۲۲} و اگر
روز^{۲۳} سوار و پیاده بر عقب رود تا وقتی که ناید کند دیگر^{۲۴} فرمود که
هر آفریننده از معول و مسلمان^{۲۵} در حیل‌خانه و دیه و شهر که^{۲۶} تا دردان
متفق بوده باشد^{۲۷} و ظاهر گردد او را^{۲۸} بی‌حاجا^{۲۹} یا سایر رساند و بدین مهم
امیر ایشقول را^{۳۰} که از مقرئان حصرت است و مشهور آنکه روی و دل سید
و قطعاً^{۳۱} ۲۲^{۳۲} حجاجا نکند^{۳۳} امرد گرداید^{۳۴} تا سبیری از آن طائفه^{۳۵} در داریا

۱ P p h v e — بود ۲ P — حاکم امیری هرگز شدی

۳ P. p h v e — آگاه می‌شدند و کبیس ایشان می‌کردند و راه ایشان می‌گرفتند

۴ T ۳ — ۵ P, 8, L, W om — ۶ P — دروان

۷ W — دو گرفت ۸ add در هر موضع بهر مسرتی ۹ P p h v e — آن

۱۰ L — تتاول و راه‌دار P, W تتاول و راه‌داران

۱۱ S, L, P — ۱۲ W om — ۱۳ L om —

۱۴ L — عهده درد ناید کبیس ۱۵ P p h v e — بود

۱۶ W om — ۱۷ P — روز ۱۸ W —

۱۹ W om — ۲۰ L om — بوده باشد ۲۱ L —

۲۲ W — ۲۳ L om — ۲۴ W — ۲۵ L om — ۲۶ W — ۲۷ W — ۲۸ W — ۲۹ W — ۳۰ W — ۳۱ W — ۳۲ W — ۳۳ W — ۳۴ W — ۳۵ W —

نگرفت و جملها^۱ یاسا رسانید^۱ و امنک مگر بختند چنانکه هرگز پیدا نشدند و از آن جمله که دست او افساده بعضی را یاسا رسانید^۲ و محیی را^۳ دوشاخ کرده بیاورد^۴ B. fol. 322^۱ و اخلاق را که دلالت امیر ایتقول کرده بود و آن جماعت را می شناخت او را^۵ ترخان فرمود^۶ و یرلیخ فرمود تا همواره تخصص^۷ مشغول باشد و چون پسندیده داشت که امیر ایتقول آن جماعت را یاسا رسانیده بود اموال و چهار پای^۸ ایشان^۹ تمامت بوی بخشید و فرمود تا هر آفریده که بقدر حلوری^{۱۰} بدزدد او را یاسا رسانند بدان^{۱۱} واسطه چندان بیم و سیاست^{۱۲} در ممالک ظاهر شد که من صد هیچ آفریده با درد متفق ببارست شد و دزدان چون دانستند که یار و اسباب و مقام دست^{۱۳} نخواهد داد دردی کم کردند و بقدر ایمنی پیدا شد صد از آن فرمود تا در تمامت ممالک^{۱۴} راهها^{۱۵} مهر موصع که مخوف باشد^{۱۶} راهداران معین نشیند مهر چهار سر دراز گوش که نارسته کاروان باشد بیم آنچه و مهر دو سر شتر بیم آنچه نام^{۱۷} ناز ستاند و قطعاً زیادت بگیرد و از چهار پایان تهر و آنچه ما گولات و عقه هل کند هیچ چیز نخواهد^{۱۸} و اگر^{۱۹} قطع افتد هر راهدار که آن موصع ردیکتر باشد در دریا دست آورد و الا از عهده مال بیرون آید و بدین^{۲۰} موصع^{۲۱} حجت از تمامت مار گرفتند و جمله راهداران را بامیر بورانی^{۲۲} پسر امیر جمخور^{۲۳} سپرد^{۲۴} که در دور ارغون خان امیر زرگ^{۲۵} تعاون بود^{۲۶} و فرمود تا او نیز^{۲۷} هر راهی شخصی معتبر بسیار و سب آنکه تا راهداران در موصع که^{۲۸} ایمن باشد و جایهای آسان نشیند که موصع محوف را معطل گذارند^{۲۹} و نیز زیادت از ضروری نشیند^{۳۰} فرمود تا احتیاط کرده در موصع ضروری میلها سنگ و کج سارند و لوحی که

^۱ P om. — و جملها یاسا رسانید. — T 1 — 2 = P, S, U, P om

^۲ S, L, P, W om — ^۳ W. کرده — ^۴ L, P, W — چهار پایان

— در تمامت راهها — ^۵ L. — و بدین ^۶ P — ^۷ P. — طری

— بورانی ^۸ L, P — ^۹ P — ^{۱۰} P — ستاند

^{۱۱} P — ^{۱۲} S om — ^{۱۳} W جمخور

و تا او گفت تا راهداران بکمان معتبر بسیار و فرمود ^{۱۴} exhibit 16 — ^{۱۵} P pro 14

که راهداران موصع محوف نشیند و موصع ایمن و جایهای آسان مقام کنند و موصع — نشیند ^{۱۶} W. — ^{۱۷} L, om — موصع را معطل گذارند

ذکر عدد راهداران آن موضع^{۳۳} و شرائط یاساق که درین باب معین است
 بر آنجا نوشته باشند در آن میل محکم کند تا بیرون از آن مواضع^{۳۴} و عدد
 معین ششید و ریادت مقرر منامد و آرا نام لوح عدلست و حال آن واضح
 و لائح^۱ و بیش اربن^{۳۵} هر آفریده که از حیل جانها بودید و میخواستند که^۲
 و سر راهها^۳ می شستند و سکت توتغاولی نام می ستدند این^{۳۶} زمان چون بر
 لوح نوشته که هر آفریده که بیرون اربن مواضع ششید دزد باشد هیچکس
 از معول و تاریک^۴ ^{۳۷} جای دیگر نمی یارست^۵ شست و درین دو سال که این
 یاساق فرمود در مالکک امکک راهی ردد و اگر احیانا اتفاق^{۳۸} افتاد خردار را
 ما مال بهم بدست آوردید^۶ و یاسا رسایدید و بدین واسطه عموم آن قوم^۷
 ترک آن شیوه^{۳۹} گرفتند^۸ و ایمنی راهها ظاهر گشت دیگر فرمود که هر
 کاروان و راهگنری که در راههای^{۳۰} بزرگ نزدیک دیهی یا حیل جانان فرو
 خواهد آمد^۹ بیشتر از اعیان آن قوم بپرسند^{۱۰} که درین حوالی درد هست
^{۳۱} یا نه اگر گوید هست داخل حیل جانان^{۱۱} فرو آید و باید که ایشان نام
 فرو آمدن شود و اگر گوید درد^{۳۲} نمی باشد و ایشان صحرا فرو آید و
 اتفاقا چیزی نبرد در عهده آن قوم باشد لیکن این حکم در حدود شهرها
^{۳۳} نرفته که در آن مواضع^{۱۲} متعذر باشد و چون راههارا بدین^{۱۳} موجب
 مرتب گردایدید و مقصد اسامی راهداران^{۳۴} و اسماء ایشان پیش امیر و راهی
 آورده قرب یک تومان آدمی که لشگری تمام بودید^{۱۴} بدین مهم مشمول اند
^{۳۵} و حکم است که نگاری دیگر نبود و محافظت سر و اموال جمهور مسافران
 میکنند و وحی که نامت^{۳۵} از سر فراغت آمدند می تواند کرد و^{۱۵} باحلاص
 هر چه تمامتر دعای دولت میگویند باحاطت مقبول^{۱۶} داد^{۱۷}

W exhibit و میخواستند که ۲ S, I., P, om — ضاهر J., P., W ۱
 — تاجک L ۴ — راه W ۳ — که بخواست که از خیابانها بودید
 — صوره خلق L ۷ — ۶—A— P om ۶ — یارو L ۵
 — بپرسد W ۱۰ — درو خواهد آمد W ۹ — کردید W ۸
 — نرسد W ۱۳ — موضع W ۱۲ — یا دیه W add ۱۱
 — W om ۱۶ — می کند W ۱۵ — بود L ۱۴
 W add احاطت بدان ملحق باد عهه الله و حوده (و لعلفه العیبه L) فلله L, P ۱۷
 — آمین

حکایت

و بیستم در حالص گرد آمدن عیار زر و قره ر و جوی که هرگز سوخته^۱ و بهتر از آن ممکن نیست

B fol 825r. پوشیده بیست که از قدیم الایام تا این غایت در هیچ عهدی^۲ سکه تمامت ممالک بام پادشاهی که مالک تمامت^۳ بوده بوده^۴ بتخصیص در ادواری که این ممالک در دست چند پادشاه و سلطان بود و همواره عیار^۵ زر و قره مواضع مختلف^۶ بودی و در چند مملکت نیز که خواسته آمد تا صبط کند و عیار متساوی گرداند هر چند حکم رفته بموجب^۷ فرموده تمشیت پذیرفته^۸ و ضبط آن نتوانسته آمد و شگ نیست که یکی از نوامیس پادشاهان اینست که^۹ خطبه و سکه بام ایشان باشد و تا غایت در روم و فارس و کرمان و گرجستان و ماردین سکه سام^{۱۰} ملوک و سلاطین آنجا می رددند و بسیارها^{۱۱} متفاوت و در چند موضع که در عهد ارغون خان و گیخاتو^{۱۲} یرلیغ شد که در آنجا قره ده به عیار رسد آن اسم بود ولیکن ده هفت^{۱۳} و هشت زیادت به و آنچه روم^{۱۴} که مست بهتر از آن دیگر مواضع می بود^{۱۵} بجایی رسید که در ده دیار دو دیار قره زیادت عیار مداشت^{۱۶} مافی تمامت مس و بکرات ایلیچیان مغول تا اینکه چنان تاریک جهت تعحص عیار از حکم یرلیغ بولایان می رفتند^{۱۷} و احسرت و افسر می انداختند^{۱۸} و بخدمتی^{۱۹} در آمده هیچ مجرمی را نارحواست می کردند و شرم نداشتند که^{۲۰} چنان آنچه که بیکبار مس می نمود و از قره زیادت اثری در آن پیدا به می رددند و روان می داشتند^{۲۱} و نیز^{۲۲} چون سدد می رفت^{۲۳} آنچه را کنار می ریختند^{۲۴} و در وزن نیز متفاوت بود^{۲۵} و چون عیار ولایات متفاوت می بود نارنگان از راه ضرورت^{۲۶} بقاش تجارت می کردند و بهر ملک که می رفتند زر و قره که عیار زیادت

۱ W om verba sequentia — ۲ W هرگز — ۳ W. —
 ۴ P om — ۵ P فرموده پذیرفته آمد — ۶ P عیارها —
 ۷ P om — ۸ T = P, B, W بهتر بود — ۹ P om —
 ۱۰ L — ۱۱ P om — ۱۲ W — ۱۳ P — ۱۴ W —
 ۱۵ T (۱۶) — ۱۷ P, B, L, W om —

حکایت بیستم در خالص گزینان چهار زر و قره بر وجهی که هرگز نوجده ۲۸۲
و بهتر از آن ممکن نیست

از عیار موضع مقصد ایشان بودی^{۱۴} می خریدند چه نفع در آن زیادت بود
و بدان سبب آتشه در بیشتر مواضع یافت نمی شد و بجائی رسید که^{۱۵} نمودرا
کمتر از آنچه می آید می خریدند و الا نمی ستند و هر آفریده که صد
دینار جهت حرجی ولایتی حواسنی^{۱۶} زیادت از ده دینار او را^۱ حسران^۲
افتادی و سیدار بود که بیست دینار و مصادره^۳ اربن صعبتر باشد که مردم
غیر^۴ تجار را از مالی که وسع ما محتاج ایشان باشد بهر دو سه ماه ده حواره
زیان کند^۵ و مع هدا بسیار رحمت^۶ می بایست کشید تا آن خود از ایشان
ستاند خاصه در روستاها و خیابانهای^۷ صحرانشینان که معرفت^۸ عیار ندارند
و در ستدن آن مترده^۹ باشند که کدام بهترست و فائده وجود زر و قره
آنست که بواسطه آن حاجات^{۱۰} مردم بر آید^۱ و چیرری که خواهد رود
حاصل شود چون حال^۲ زر و قره چنان شود که بواسطه آن مقالات و
رحمت پیدا شود و^۳ بوقت حرج کس ستاند خلاف وضع و طبع عالم باشد
تدارک این حالها پادشاه اسلام حلد ملکه^۴ چنان اندیشید^۵ که اول سکه را
از طبع خود وضع فرمود و نشانی بر آن کرد که هر کس را آن نشان کردن
میسر شود و فرمود تا در تمامت^۶ بمالک زر و قره مال سکه رسد تا همه
حاجی سکه نام حدای و رسول باشد و نام^۷ او بر بر آن منت^۸ ۱۱ و^۹ در
گرهستان بر که^{۱۰} هرگز سکه^{۱۱} آلبا نام حدای و رسول بوده از راه ضرورت
زدند چه بمر از آن^{۱۲} سکه روان بود تا غایت که آلبارا بر ضرورت شد
که با وجود آنکه یعنی اند این سکه رسد و الا نقد ایشان را^{۱۳} در هیچ
موضع نمی ستند و بموجب مذکور در تمامت بمالک^{۱۴} صرف زر و قره بیک
سکه مقرر و مستمر گشت و در^{۱۵} تقریر عیار فرمود که اگر راه دهیم که از
عیار طلای طائر^{۱۶} و طلعم اندک ماه^{۱۷} چیرری کم بود ماسد حلیتی و معصری
و معری معرده آن احارت سیدار کم کنند و محیل و تلیس آن عار را^{۱۸} سوی

— کیند L, P ۴ — ریل W ۲ — S, L, P om ۱

— حال L ۷ — بر آید L ۶ — om ۲-۰- ۴ W ۴

— مبارک L, P, W add. ۱۰ — تمام W ۹ — مله ملکه W om ۸

— خالص P ۱۴ — S, W om ۱۳ — om ۱۲ S — نوشت W ۱۱

— عیار آن W, S, P, L, T ۱۱ — om ۱۰ S

دیگر باز نماید و متفحصان^{۱۳} ما وقوف نداشته باشد یا خدمتی گرفته اجمال نماید صلاح در آن است که مطلقاً طلا، حائراً^۱ رسد چنانکه بوقی 8. fol. 329 v. توان زد^۲ و هرة طلعم مکرر که در ریشی^۳ حل توان کرد تا اگر سرموی در آن تخلیص رود م از لون^۴ و هم از رمی ظاهر باشد^۵ و اگر در آتش تابد^۶ در حال پیدا گردد و اعتبار آن بر هر کس آسان باشد^۷ و چون حواست^۸ که در مجموع ممالک عیار برین نمط باشد و در عیار مواضع تفاوت بسیار بود فرمود که اگر ناگاه این حکم رود^۹ عموم حلق زبانه شده و فریاد بر آید اولی آست^{۱۰} بچگون پیش ازین هر درمی چهار دانگ می زدند و بی آنکه^{۱۱} مصلحتی^{۱۲} در ضمن آن باشد بیم و بیم دانگ کردند^{۱۳} که هیچ عقده بیست این زمان بیم منقال راست رسد و آنچه^{۱۴} بیم و بیم دانگ معشوش بود^{۱۵} بیم منقال طلعم صافی می باشد و چون اعتبار بر و قوه مقدار عیارست هر کس که^{۱۶} بیم و بیم دانگ معشوش دارد و بیک درم حرج میکند صافی گرداید^{۱۷} تا بیم منقال کند^{۱۸} و بهای بیک درم حرج کند و چون احتیاط رفت ردیک نگار بود و ریادت ریانی^{۱۹} و مردم رغبت سه منقال و بیم نقره که پیش^{۲۰} داشتند^{۲۱} سه منقال طلعم مصروب^{۲۲} مسکوک بدل میگردد^{۲۳} و تفحص میفرمود که طلا، حائراً قیمت چندست و فرمود^{۲۴} تا زسد^{۲۵} و موجی که عدالت^{۲۶} بود قیمت کند چنانکه هیچ تفاوت نکند و فرمود تا رد هر موری^{۲۷} که آرا^{۲۸} کس^{۲۹} از معرق نار بداستی و دیگر رزهای کم عیار را اندک مایه ارزان تر^{۳۰} قیمت کند^{۳۱} مقصود آنکه تا چون^{۳۲} صرافان در یابد که در گداختن آن مکسی هست تمامت بخرد و با طلا کند و جهت آنکه آن هائده در یافتند^{۳۳} تمدت یکسال چنان شد که در مجموع ممالک منقالی زر کم عیار کس می یابد^{۳۴} و پیش ازین جهت آنکه

۱-۲-۳ P om — توان کرد ۲ P — غالی ۱ P
 ۴-۵-۶ L, P add. — ۱ P om — باشد ۵ P
 ۷-۸-۹ L, P — ۱۱ P — ۹-۱۰ P om —
 ۱۱-۱۲-۱۳ P om — ۱۴ P — ۱۴ B, L, P, W — داشت
 ۱۴-۱۵-۱۶ P — ۱۷ S, P om — ۱۸ P — میگرد ۱۵ L, W
 ۱۹-۲۰-۲۱ L, P — ۲۲ W — ارزان ۲۰ W — ۲۳ P om —
 ۲۴-۲۵-۲۶ L — می یادت ۲۲ L —

حکایت بیستم در خالص گردابیدن بار رو و قره ر و همی که هرگز سوده ۲۸۵
و بهتر از آن ممکن نیست

زر سرخ^۱ در بازارها مادر افتادی و اگر قدری در آورده‌ی آرا صد
مشتری پیدا شدی^۲ مشهور چنان بود که بواسطه^۳ آنکه در روزگار معول
حامه‌های^۴ نخ و سیبج و امثال آن که زر در آن تلف میشود بسیار
می‌دارند و بی‌رمناغ^۵ هندوستاست و آنجا می‌برد زر کم شده این زمان در
بازارها بر دست هر روستایی چندان زر سرخ می‌گردد^۶ که نهایت ندارد^۷
و تمامت معاملات^۸ بدان میکنند و در بمالک هیچ زر و قره^۹ یا مسکوک
سکه^{۱۰} مذکوره نمانده^{۱۱} و حکم بر آن جمله فرمود که اگر در دست^{۱۲}
کسی زر و قره^{۱۳} منشوش بسند او را گناهکار کند و بر نادت قدیم بگوید
آن کس را که تو داده باز نمایی چه آن زمان^{۱۴} انواع ررهای منشوش موجود
بود و این زمان حکم است که هیچ آفریده^{۱۵} مغیر از طلا و طلغتم معامله
نکند و آنکه ششامد دیگری نماید تا احتیاط کند و چون چنین باشد هیچ
قلانی^{۱۶} در قلب نزد چه محقق داند که از وی نخواهد شد که همه^{۱۷}
احتیاط میکند و درین مدت که چنین امری^{۱۸} معلوم در تمامت بمالک طاری
گشت و محتاج بود که^{۱۹} کسی را نکشد و چنان عسیت پذیرفت که در جمیع
بمالک^{۲۰} مغیر از سکه و عیار مذکور هیچ سکه و عیار دیگر^{۲۱} نیست^{۲۲} و
فرمود تا قره^{۲۳} مسکوک بیرون حرح کند^{۲۴} سه مقال یک دیار رانج^{۲۵}
تا هیچ آفریده سرد و چون در تمامت ولایات^{۲۶} متساوی گشته مردم
آسودم حال^{۲۷} شده اند و تقار آنچه نقدرا متاع^{۲۸} ساخته بودند^{۲۹} این زمان
انواع افسه را مهر ولایت^{۳۰} می‌برد و رحصتی^{۳۱} در آن ماید^{۳۲} آمده و
عموم خلایق از عوائد بهره‌مند میگردند^{۳۳} و نام پادشاه اسلام حکم سلطانه^{۳۴}
سیکونی سکه^{۳۵} منتشر گشته و حطبه^{۳۶} و سکه^{۳۷} بمالک نام مبارک اوست و

۱ P om et add. — ۲ L, P, W رعاستی — و قره

۳ P ina. آنچه — ۴ L om ندارد — ۵ W معامله —

۶ T ۱-۲ = L, S, P, W Jac — ۸ L add کسی — ۹ L om. —

۱۰ L — ۱۱ P om ۱۱-۱۲ — ۱۲ L om. —

۱۳ W — ۱۴ P p h v o آنچه قدر متاع — ۱۵ v ۱۸ —

۱۶ W. — ۱۷ T = P, W, S رحصتی — ۱۸ P om ۱۵-۱۸ —

۱۹ W. om سلطانه — ۲۰ S, L, P, W om. J. add. در آفاق —

فرمود تا دوستانهای طلا هر يك صد مثقال رديد و منجسطوط تمامت^۱ ولايات^۲ نام خود بر آنها سكه زد تا در همه مواضع چون مجسواند دادند كه ضرب اوست و آيات قرآن و اسامي دوازده^۳ امام عليهم السلام بر آن سكه مسقوش است و سكه^۴ نهايت خوب و لطيف است^۵ چنانكه هر كس كه بياند او را دل ندهد^۶ كه نگذارد و خواهد كه البته نگاه دارد و فرمود كه جهت آواره^۷ چون در حق كسي اسامي فرمائيم او را از آن S. fol. 324 r. درستها بدهيم اين چنين كارهاي معظم كه هيچ يك از حلقا و سلاطين ماضي را دست نداده پادشاه اسلام^۸ حلد^۹ مصلطه را ميسر گشت و متمشي شد چنانكه موجب آسائش حلق است ايزد تعالى او را ايدالدهر پاينده^{۱۰} دلراد^{۱۱} بده^{۱۲}

حكايات

بيست و يك در راست گردايدن^۹ اوزان زر و قهره^{۱۰} و بار و گز و پياه^{۱۱} و قفيز و تعار و غيرهها^{۱۲}

ميش ازين در ممالك اوزان زر و بار و گز و پياه و قفيز و تعار مختلف بود تا تايت كه در ولايتي^{۱۳} بيز بحسب اختلاف^{۱۴} مواجعي اختلاف^{۱۵} داشت و بدان واسطه^{۱۶} در كار اسعار حلال^{۱۷} بسيار واقع مي گشت و تجار متاع كتر مي حريمند جهت آنكه نقد هر موضع بموصعي^{۱۸} كه مي رود زيادت مي آمد و تعهد تساوت وزن ايشانرا مكسب حاصل مي شد و اقشه در محض ولايات كلسد^{۱۹} گشته بود و در بعضي بيافت و در هر ذيهي دو سه قفيز مختلف مي بود و آن كوچكتر معامله با عريا كردندي و آن بزرگتر^{۲۰} ميان حويش و عريمب را^{۲۱} اگر داصقي^{۲۲} و اگر نه رصا بآن معني صورت بودي و روستايمان را ي

۱ L. ina. — اقوام ۲ L. om. — ۳ L. om. —

۴ S. L. P, W. om. — ۵ W. add. بخاران خان ۶ W. add. — حلد مصلطه را

۷ P. add. — و مستدام ۸ L. add. — حلد مصلطه را

۹ L. add. — و السلام ۱۰ W. — و قهره ۱۱ L. om. —

۱۲ P, W om. — و پياه ۱۳ S, L, W — ولايت

۱۴ S om. — و غيرها ۱۵ L, P, W. om. — حلقا ۱۶ L. —

۱۷ L. — كه ۱۸ L. — عريمب را ۱۹ L, P —

۲۰ W. — داستندي ۲۱ W. —